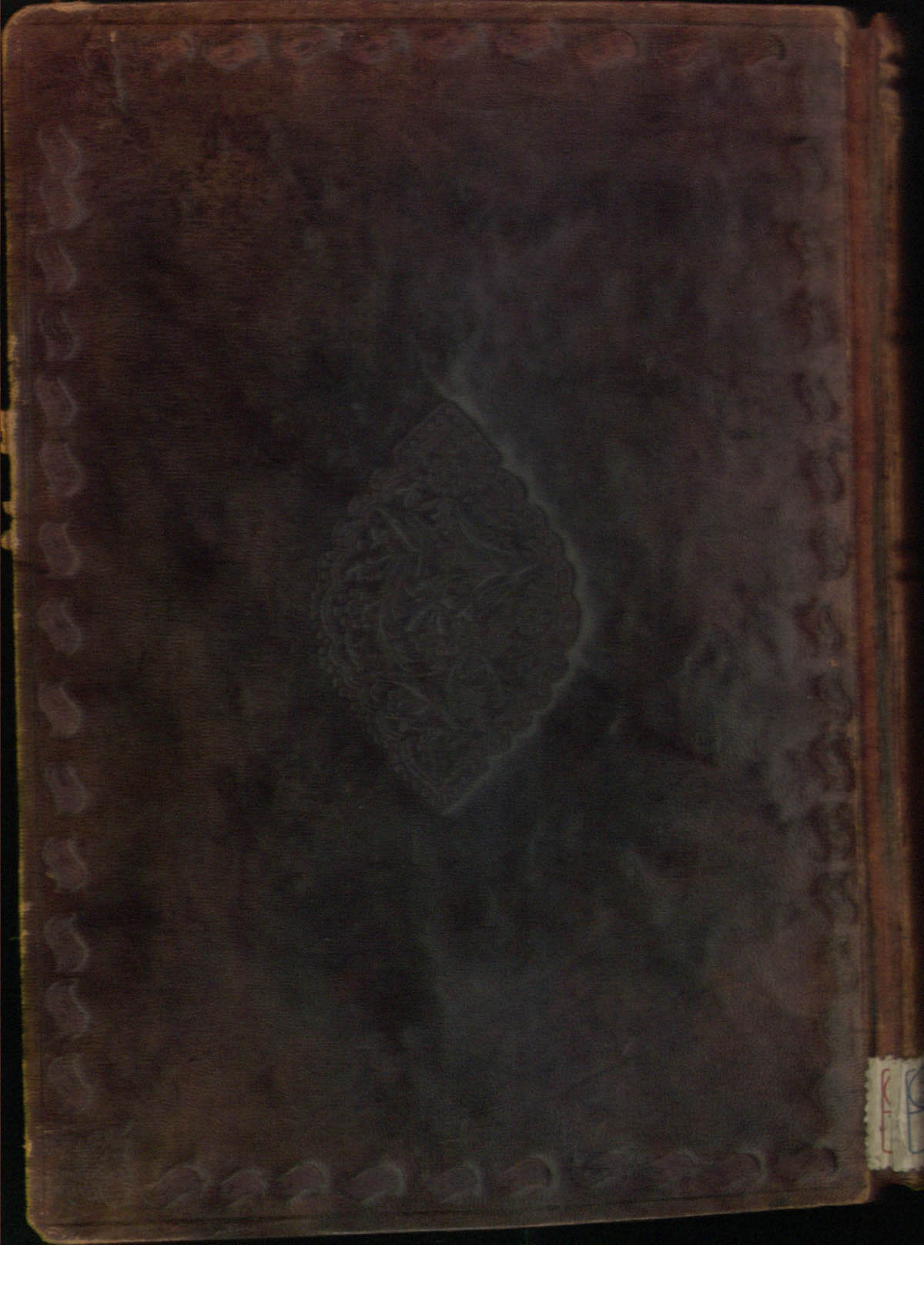
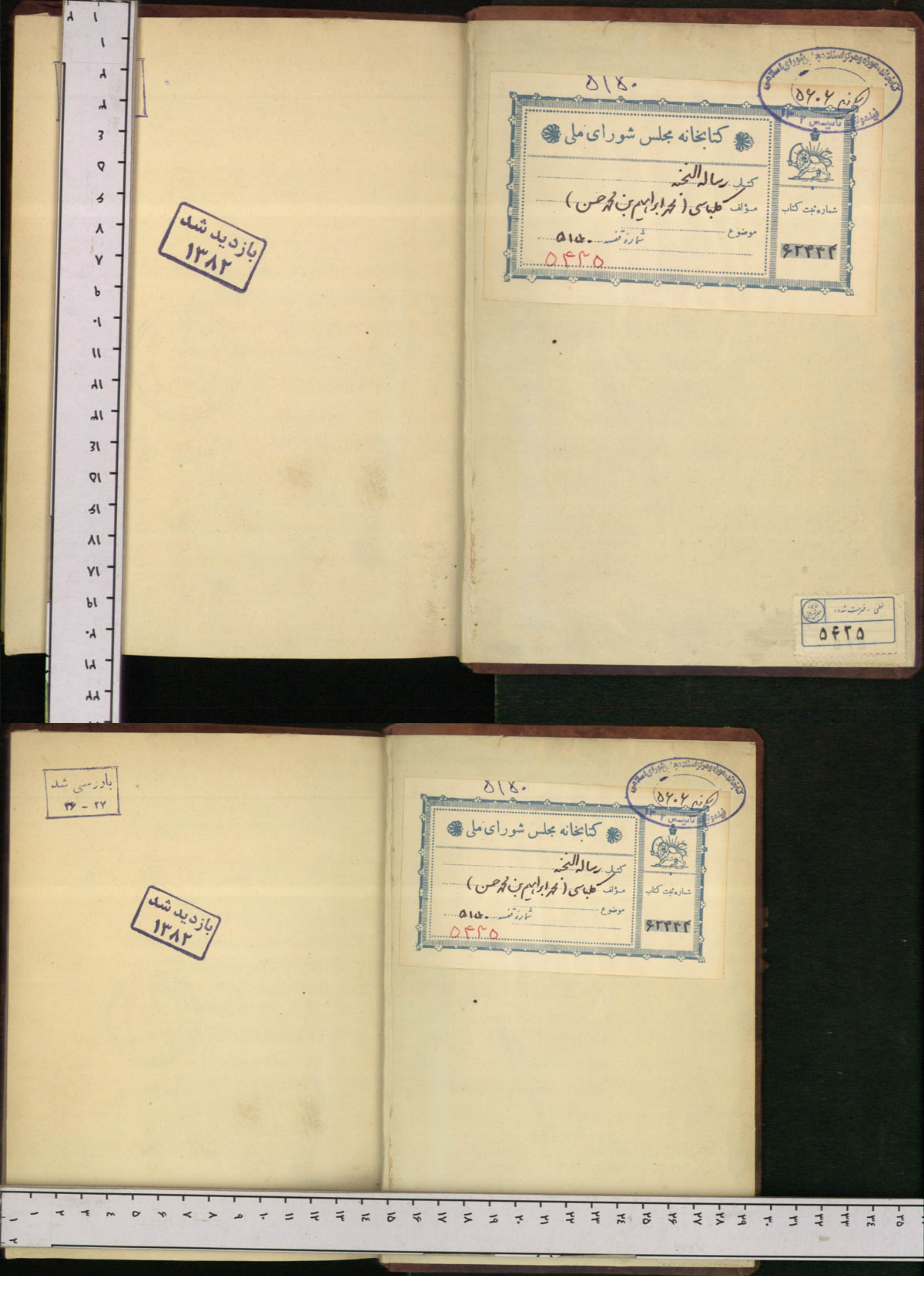




کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب رساله النخبه
مؤلف کلباسی (محمد ابراهیم بن محمد حسن)
شماره ثبت کتاب ۶۲۴۲۴
بازدید شد ۱۳۸۲



بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین اما بعد چنین گوید احقر العباد ابن محمد امین مرتضی الانصاری انکه هر جا که در حاشیهٔ این نسخهٔ شریفه احتیاط مذکور میشود دران مسئله رجوع بقول مجتهد دیگر جایز است الاعلم فالاعلم

## هذه الرسالة المسمی بنخبة الشریفة

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد وثنای بیحد واحصاء مخصوص بارگاه کبریائیست که
جواهر بحار معرفتش کنز الفوائد وامال وامانی واجامع و
وافی وداروی مرحمتش در ازالهٔ سواد عدم از چهرهٔ
ممکنات کافی وتریاق مغفرتش دافع سموم مهلکهٔ عصیان و
خسران نامتناهی وتحیات غیر متناهیه نثار [illegible]
شرافت اساس حضرت خلایق وعترت طاهرهٔ انجاب باد
و اما بعد چنین گوید احقر عباد الله ابن محمد حسن الخراسانی
محمد ابراهیم الاصفهانی عاملهما الله بلطفه العمیم که این
مختصریست موسوم بنخبه در واجبات ومهمات از
فروع دینیه وان مشتملست بر چند مقصد مقصد اول
در طهارت ودران چند مبحث است مبحث اول در طهارت
از حدث است که عبارت از وضو وغسل وتیمم باشد ودر
ان



ان سه بابست باب اول در وضو ودران چند فصل است
فصل اول در اموریکه واجبست وضو از برای ان و
ان نماز واجب وطواف واجبست وشرطست در صحت هر
یک بلکه در صحت نماز مستحب نیز ومشهور وجوب وضو
است نیز از برای مس نمودن کتابت قران اگر واجب شود
مس نمودن بنذر وغیر ان لیکن انچه ثابت شده است
بدلیل حرمت مس است بدون وضو نه وجوب وضو
وگاهی واجب میشود وضو بنذر وعهد وقسم فصل
دوم در اموریکه باعث وضو ومبطل ان میشود وان بیرون
آمدن بول وغائط وباد است که بیرون بیاید از معده خواه
باصدا باشد چه بی صدا از موضع متعارف یا از موضع غیر
متعارف اگر بخلقهٔ الهی باشد یا انکه موضعی که بخلقت الهی
است مسدود شود وسوراخ دیگر بهم رسد وهمچنین است
خواب هرگاه غالب شود بر چشم وگوش و دیوانگی وبیهوشی
ومستی ورطوبهٔ مشتبه که بیرون بیاید در حال استبراء

اقوی وجوب وضو است از برای مس واجب بالاصالة یا بنذر وشبه ان ق

[illegible] علی الاحوط ق

نمودن از بول یا پیش از آن چه فاصله در میان بول و وضو طویله
بسیار باشد یا نه و همچنینست استحاضه قلیله بلکه استحاضه کثیره
و متوسطه و هرچه موجب غسل باشد غیر جنابه از حیض و
نفاس و مس میت بنا بر احوط و در وجوب مقدم داشتن
وضو بر اغسال مذکوره غیر جنابت و استحباب آن خلافست و
اظهر آنست که مخیر است در میان بجای آوردن وضو را
پیش از غسل یا بعد از آن هرچند احوط و افضل اولست
و مدار در حصول هر یک از نواقض مذکوره بر علم است
نه بر مظنه لیکن هرگاه ظنی که نزدیک بعلم باشد بهم رساند
بر حصول ناقضی از نواقض مذکوره احوط باطل کردن وضو
و اعاده نمودن آنست **فصل سیم** در واجبات و محرمات بیت
الخلا رفتن واجبست بر کسیکه داخل بیت الخلا میشود
بجهة تخلی در این حال بلکه در سایر احوال آنکه بپوشاند از
نامحرم عورة خود را و آن قبل و دبر و بیضتانست و احوط پوشاندن
از ناف تا بزانو است بلکه تا میان ساق و حرامست بر آن

این احتیاط در مطلق مظنه بلکه در شک ثابت است ق

در



در انحال روی یا پشت بقبله کردن بجمیع بدن چه در
صحرا و چه در غیر صحرا بلکه در حال استنجا نمودن بنا بر
احوط و متعینست شستن مخرج بول را باب و غیر آن
کفایة نمیکند و کفایت میکند یکدفعه شستن هرچند احوط
دو نوبة و افضل سه نوبتست و دست مالیدن واجب
نیست مگر آنکه خشک شود یا مخلوط با مذی یا ودی
شود که در این حال باید دست بمالد تا علم بازاله بهم
رساند و مخیر است در مخرج غایط میان شستن باب و
مالیدن سنگ و غیر آن از آنچه نباید هرگاه نجاست فرو نرسیده
باشد بغیر محلیکه عادة فرا گرفته بر نجس شدن آن و اگر فرو رسیده
باشد بغیر آن متعینست باب شستن تمام و همچنین متعینست
شستن باب اگر با غایط نجاست دیگر بیرون بیاید مثل
خون و معتبر نیست عدد در استنجای غایط بلکه پاک
شدن معتبر است و اعتبار بوی و رنگیکه در محل یا
در دست بماند نیست و اما در استنجا بغیر آب متعینست

بلکه اقوی دو نوبه است

احوط در صورة شک در خروج مذی یا ودی دست مالیدنست ق

احوط در [illegible] که موجب نجاست [illegible] استنجا میشود دو نوبه است ق

سه بودن هر چند بکمتر از ان ازاله شود غایط چنانچه اگر
به ازاله نشود معتبر است زیاده تا انکه بر طرف شود و
کفایت نمیکند مسح نمودن به سه طرف یک سنگ و در حکم
سنگ است هر چیزیکه طاهر باشد و غایط را بر طرف نماید
چه از جنس روییدنی باشد مثل چوب و علف و کرباس
و کتان و چه از معادن مثل طلا و نقره و چه از حیوان خواه
تمام ان باشد یا بعض ان وخواه جزو استنجا کننده باشد مثل کف
دست و انگشت یا انکه غیر جزو استنجا کننده باشد مثل دست
زن و جاریه وخواه متصل باشد ان جزو بحیوان و خواه
منفصل مثل سم حیوان یا قطعه منفصله از ان و جایز نیست
استنجا بچیزیکه حرام است تصرف نمودن در ان بدون
اذن مالک و بچیزیکه متضرر شود بسبب استنجا کردن با
موضع استنجا یا دست هر چند قادر بر غیر ان نباشد و بچیزی
که غیر از این استعمال نجس شده باشد و بخوردنیها و سرگین و
استخوان و هر چه معلوم باشد وجوب احترام ان از دین یا مذهب
مثل



مثل تربت جناب امام حسین ع و ورق قران و ادعیه و
احادیث و امثال انها **فصل چهارم** در بیان حقیقت وضو
بدانکه وضو دو شستن و دو مسح کردن است اما دو شستن
شستن روی است از منبت موی سر تا اخر زنخ
بحسب طول و در عرض انچه فرا گیرد انگشت ابهام و وسطی
و شستن دو دست است از مرفق تا سر انگشتان بنوعیکه
تمام ان شسته شود در طول و در عرض و در شستن روی
قدری باید زیاده از اطراف واجب شست از برای انکه یقین
محل وجوب حاصل شود و در شستن دست نیز از بالای
مرفق چیزی باید داخل کرد بجهت مذکور و مرفق محل
اجتماع استخوان بازوی با ذراع است و اما دو مسح اول
مسح سر است از پیش روی بقدر مسمی از جانب طول و عرض
مثل انکه بسر انگشت بقدر ناخنی بمالد و احوط و افضل در
مسحش بقدر موضع سه انگشت متصل و احوط بودن
مسحش ما بین دو سفیدی کرد و در طرف پیش سر است

دو جانب پیشانی و دویم مسح دو پشت پایست از سر انگشتان تا
بلندی که در پشت پایست بحسب طول نه وجهیکه چیزی از طول
فرو گذاشت نشود بخلاف عرض که مسمی در ان کافیست لیکن
احوط مسح نمودن تا مفصل میان ساق و قدم است و افضل
مسح نمودن تمام پشت پایست بتمام کف دست و واجبست
مسح نمودن بلندی پشت پای دیگر انکه علم بمسح نمودن قدر واجب
موقوف بر مسح نمودن بعض انست هرچند احوط مسح
تمام انست و معتبر در تحدید مذکور در شستن و مسح نمودن
بر خلقت متعارفست و اما در مقدار مغسول و ممسوح
معتبر حال وضو گیرنده است پس فرقی نیست در میان کوچک
بودن صورت و بزرگ بودن ان و دراز بودن دست و
پای و کوتاه بودن ان در شستن و مسح نمودن **فصل پنجم**
در انچه معتبر است در وضو و ان چند چیز است **اول** نیت
و ان عبارتست از اراده که بر انگیزاننده شود از علم و باعث
شود بر عمل و در ان معتبر است چه در وضو و چه در غیر
ان



ان از عبادات تعیین نمودن فعلیکه اراده دارد بجای اورد
اکر معین نباشد و قصد قربت پس حقیقت نیت اراده نمودن
عبادتست بر وجهیکه ممتاز شود از غیر ان عبادت بقصد بندگی
جناب احدیت و ضرور نیست بخاطر در اوردن عبادت و اجزا و
تفصیل و نه غیر این از امور دیکر مثل وجوب و استحباب و مثل
انها پس عبادتی که مردد باشد میان واجب و مستحب کفایت میکند
قصد نمودن انرا بر وجهیکه ضرور نیست دانستن واجب
بودن یا مستحب بودن ان بخلاف انکه اگر دو عبادت باید
بکند که هر یک شبیه بیکدیکر باشد بحسب صورت چه وضو و چه
غیر وضو و تعیین یکی از این دو را نکند و داخل عبادت شود
کفایت نمیکند و معتبر است مقارن بودن نیت با اول عمل
در اکثر عبادات و از انجمله است وضو لکن نه بمعنی اخطار
ببال بلکه بمعنی وجود داعی بر عمل در ان حال هرچند بخاطر
نرساند در انوقت عمل را و معتبر است که نیت خلاف در بین
عمل نکند و غفلت از عمل بالمره نیز روی ندهد که نداند که این چه

کاری است که میکند و احوط و اولی آنستکه نیت وضوء مشتمل
باشد بر وجوب یا ندب وصفی مثل آنکه بگوید وضوء واجب را میکنم
و تعلیلی مثل آنکه بگوید وضو میگیرم بعلت آنکه واجب است
یا وجه هر یک یا قصد قربت و استباحه عبادتیکه مشروط است
صحت او بآن و رفع حدث بالنسبه بکسیکه ممکن باشد رفع
حدث بالنسبه بآن و صورت آن بنا بر این در کسیکه حدث
آن رفع میشود بآن طریق است که وضوء واجب یا سنت میسازم
بجهت وجوب یا استحباب و رفع حدث و استباحه عبادت قربة
الی الله و در کسیکه رفع حدث بالنسبه بآن ممکن نیست مثل
صاحب سلس البول و نحو آن اسقاط رفع حدث را از نیت
میکند و باقی بنحویکه ذکر شد بی تفاوت است در هر دو و از
برای تقرب جستن بعبادة مراتب چند میباشد بحسب کمال
و اعلای آن کردن عبادت است از جهت آنکه جناب اقدس
الهی سزاوار از برای آنست و ادنای آن کردن عبادت است
از جهت تحصیل ثواب یا خلاصی از عقاب و در کفایت کردن

قصد



قصد تحصیل ثواب یا خلاصی از عقاب خلاف است و اقرب کفایت
نمودن آنست و در مابین وسایط بسیار است و از جمله
غالب ناس که مرتبه عالی نهایت صعوبت دارد احتیاط در ادا
مثل فرمان بردار بیت و مراعات تقوی در آنست که اهتمام
در تحصیل مرتبه اولی نمایند و احوط و اولی آنست که نیت
را مقارن شستن روی نمایند و بهتر از آن آنستکه
نیت کند در وقت دست شستن و مستمر بدارد تا
شستن روی و اگر قصد بیرون رفتن از وضوء در اثنا
عمل کرد نیت باطل میشود ولکن اگر عود نماید پیش از بر
طرف شدن موالات وضوء صحیح است و اگر عود نکند مگر بعد
بر طرف شدن موالات وضوء باطل است و اگر در وضوء
واجب قصد سنت بکند یا در وضوء سنت قصد واجب بکند باطل
است و اگر ذمه کسی مشغول بوضوء واجب باشد ترک نماید وضوء
مندوب را دوم ابتدا کردن در شستن روی از اعلاء
در شستن دست از مرفق و لازم نیست و ابتدا بدن آب

یعنی ترک کند نیت ندب را در وضوء

بزیر موی ریش و شارب و زیر لب و ابروی هرگاه موی احاطه نموده
باشد بشره را چه مرد باشد چه زن چه پر ریش باشد چه تنک
ریش اما آنچه از روی نمایان باشد در میان موی شستن
آن واجبست و واجب نیست شستن مویی که از حد روی
بیرون رفته باشد و در هر یک از مسح سر و پای از بالا
بپایین کشیدن و از پایین ببالا جایز است و احوط بیرون
نرفتن از روش معروفست **سیم** بودن مسح است
برطوبت دست از آب وضو چه رطوبت دست راست باشد
یا دست چپ هر چند احوط مسح نمودن سر و پای راست است
برطوبت دست راست و مسح نمودن پای چپ است برطوبت
دست چپ و جایز نیست گرفتن آب از برای مسح از باقی مواضع
وضو از ریش و غیر آن در حال بودن رطوبت در دست
خصوصا از موضعی از ریش که از حد روی بیرون باشد
و اگر رطوبت دست بخشکد جایز است گرفتن آب از مواضع
مذکوره بی اشکال و اگر متعذر یا متعسر شود مسح کردن
بدست

جواز عکس مسح محل تامل است

جواز گرفتن آب از فاضل ریش از حد روی محل اشکال است



بدست مسح نماید بذراع و احوط خشک بودن محل مسح است
هر چند حاجت باین نیست هرگاه مسح برطوبت دست حاصل شود
و اگر مستهلک شود رطوبت دست پیش از مسح جایز و مجزی نیست
شرط نیست حایل نبودن در مسح مطلقا در حال اختیار و اما
در حال تقیه پس جایز است هرگاه شستن پای مقدور نباشد
و بر تقدیر مقدور بودن احوط جمع است میان شستن و
مسح نمودن و همچنین جایز است در حال ضرورت مثل سرما
**چهارم** ترتیب در جمیع اعضای وضو چه واجب باشد
وضو و چه سنت چه در حال اختیار باشد چه در حال
اضطرار چه عالم باشد چه ناسی و این حاصل میشود بشستن دست
راست را بعد از صورت و دست چپ را بعد از شستن دست
راست و مسح نمودن پای راست را بعد از مسح سر و مسح نمودن
پای چپ را بعد از پای راست پس اگر مقدم بدارد تمام عضو
موخر را یا بعض آن را بر تمام مقدم یا بعض آن فاسد است آنچه را
که مقدم داشته است چه عامد باشد چه ناسی چه مختار باشد

چه مضطر و چه مختار آنچه را که مؤخر داشته است اگر منافی موالاة
بعمل نیامده باشد یا عکس ترتیب در وضوء نیت قصد نشده باشد
و اگر یکی از این دو واقع شده باشد باطل است پس آنچه را
که مؤخر داشته است بلکه اصل وضوء باطل است و اگر خلاف
ترتیب بغیر از مؤخر واقع شده باشد بطلان مخصوص آن چیزی است
که پیش داشته شده است از آنچه باید بعد شسته شود چنانچه
اگر آنچه بعد باید شسته شود پیش شسته شده باشد بدون
نیت باید اعاده نماید و مبطل وضوء نیست بشرط آنکه موالاة
بر طرف نشده باشد در هر یک از دو صورة و فرق نیست
در بطلان میان آنکه مخالف ترتیب در یکی شده باشد یا در
قدر معتد به مثل آنکه از عضو پیش بقدر خشخاشی باز باد در
بعد شسته شده باشد **پنجم** موالاة در وضوء و بدون آن
وضوء باطل است و آن عبارتست از آنکه تا بعیکه باقی باشد رطوبت
در عضوی از اعضای وضوء چه آن عضو پیش از عضوی باشد
که مشغول شستن یا مسح نمودن است یا عضو سابق بر آن

هر چند



هر چند احتیاط در آن است که بمجرد تمام نمودن عضو شروع در عضو
بعد از آن نماید بدون مهلت ولیکن خشک شدن مبطل است
در حالتیکه بجهة تاخیر باشد اما اگر بسبب غیر تاخیر باشد
از شدت حرارة و امثال آن باطل نمیشود وضوء **ششم**
بجای آوردن مکلف وضوء را بفعل خود در حال اختیار
و فرق نیست در این معنی میان عامد و جاهل و ناسی
و غافل و میان وضوء و غسل و تیمم و شستن و مسح نمودن
پس هر گاه بشرکت دیگری طهارت را یا بعض آن را بعمل آورد
یا دیگری بعمل بیاورد آن طهارت را یا بعض آن را کفایت نمیکند
چنانچه اگر شرکت غیر را در نیت اخذ کرده باشد وضوء باطل
است چه وضوء بشرکت غیر نبوده باشد و در حال اضطرار
باید دیگری را معین بگیرد و معتبر در خشک شدن اعضاء در
این حال خشک شدن اعضای وضوء گیرنده است نه وضوء
دهنده و احوط در این حال نیت نمودن هر دو است هر چند
ظاهر کفایت نمودن نیت وضوء گیرنده است **هفتم** مطلق

اگر عیبی باشد که فعل وضوء را نسبت باو میتوان داد عرفا و وضوء دهنده بمنزله آلت باشد
ق

آب م

بودن آب وضو باین معنی که اهل عرف آنرا بگویند از غیر اضافه
آنکه با اضافه ذکر نکنند و فرق در میان آب شور و شیرین و دریا
و برف و باران نیست بلکه اگر چیزی بنوعی داخل آب بکنند مادامیکه
از اطلاق بیرون نکند آب مضاف نیست **هشتم** طاهر بودن
آب وضو پس اگر وضو با آب نجس بسازد اعاده باید بکند بلکه اگر
بقصد جواز و شرعیت بکند بدون عذر حرام نیز فعل او
خواهد بود و فرق نیست در اعتبار طهارت و اطلاق
آب در میان آنکه مطلع باشد یا نباشد یا آنکه باشد و
فراموش کرده باشد و بعد بفراموش کردن یا ندانستن
مطلع شود در وقت یا بعد از وقت **نهم** اباحه آب
بآنکه مباح الاصل باشد یا مملوک باشد بخریدن و غیر آن
یا ماذون در تصرف نمودن در آن باشد باذن صریح
یا بفحوی یا شاهد حال و احوط در شاهد حال اکتفاء
نمودن بعلم است ولیکن در نهرهای واقع در راههای و
منازل اسفار و غیر آنها جایز است مادامیکه از مالک کراهت

مطلع



مطلع نشده باشد و احتمال دادن آنکه در ایشان صغیری
یا مجنونی یا غایبی باشد مضر نیست و اگر داخل شود
آب غصبی در آب مباح و مخلوط شود بنحویکه امتیاز از
میان برداشته شود و فایل بیشتر قیمت و قیمت نداشته
باشد بعلت کم بودن آن ظاهر اینست که منشاء منع از
تصرف در مباح نشود لیکن احوط رضاجوئی از مالک است
بخلاف آنکه اگر مشتبه شود مباح بغصبی صحیح نیست وضو
بآن **دهم** آنکه از استعمال آب ترس ضرری باو نرسد
مرضی یا زیاد شدن مرض یا طول بهم رساندن مرض یا
تنگ شدن وقت یا بجهت ترس تشنگی خود یا رفیق خود
که از مفارقت او متضرر شود هرچند کافر باشد یا
متضرر نشود ولیکن صاحب نفس محترمه باشد یا بجهت آنکه
بترسد بردن آن متضرر شود بلکه محتملست جواز مطلقا اگرچه
متضرر نشود چه نشود ولیکن در آن اشکالست و در هر یک
از این چند صورت اگر وضو بسازد وضو باطل خواهد بود

و این شرط و شروط ما بقی از شرایط علمیست نه از شرایط وجودی باین معنی که هرگاه علم نداشته باشد وضو باطل نخواهد بود **یازدهم** اباحه مکان و در ان خلافست و احوط مراعاتست و بنا بر اشکال در صحت وضو اگر مطلع شود بر غصب بودن بعد از فراغ از وضوء لیکن عوض ان بر مالك بر ذمه او تعلق میگیرد اگر عوض عرفا داشته باشد مثل اجرت المثل مقدار بودن و بعضی علاوه نموده اند اباحه ظرف و محل ریختن اب را و ان احوطست مگر در صورت انحصار در غصب که در این صورت معین است تیمم و اگر وضو گرفت باطل است **دوازدهم** طهارت محل وضو از نجاست پس هرگاه اب بریزد و جاری از محل وضو نشود و ازاله نجاست نیز نماید کفایت نمیکند و اگر ازاله نجاست نکند کفایت نکردن ظاهر است و شرط نیست در صحت وضو طهارت غیر محل وضو و احوط ترك نکردن استنجاست پیش از وضو **فصل ششم** در حکم جبایر و ان چوبهاست

اگر وضو گرفتن موقوف بر ریختن اب بمحل مغصوب باشد

---

است که بانها شکسته را میبندند بدانکه اگر کسی در بعض اعضای وضو ان جروح یا قروح باشد مثل زخم شمشیر و کارد و دمل و خراش و نحو انها یا شکسته باشد و در روی هیچ یك جبیره یا نحو ان نباشد و بستن و مسح نمودن ان متضرر نشود و طاهر باشد یا نجس شده باشد و تواند بدون ضرر تطهیر نماید هرچند باب حمام باشد یا توقف داشته باشد بر اجرت اجانی از اب گرم کردن و مثل ان باید تطهیر نماید برای وضو بسازد بر نقد بر قدرت داشتن بر ان و اگر جراحتی باشد که متضرر شود بشستن ان کفایت میکند بشستن انچه صحیح است از اطراف ان چه ممکن باشد مسح نمودن بر روی ان یا ممکن نباشد هرچند در صورتیکه ممکن باشد مسح نمودن احوط انست که بر روی ان چیز طاهری بگذارد و مسح کند روی ان را و هم چنین است حکم شکسته و قروح که بر روی انها جبیره نباشد هرچند در این دو صورت علاوه نمودن تیمم احوطست و اگر در بعضی از مواضع شستن وضوء

مسح نمودنست چنانچه در صورتیکه باشد مسح نمودن

اقوی مسح نمودنست

داشتن

جبیره باشد و ممکن باشد رسانیدن آب بشره در زیر جبیره برون
جبیره یا مکرر ریختن آب یا فرو بردن عضو را در آب هرگاه
آب بشره برسد و شسته شود عضو واجب است لیکن احوط
آنست که هرگاه ممکن باشد برداشتن جبیره برداشته شود و
هرگاه ممکن نشود مکرر ریختن آب تا شسته شود عضو یا فرو
نماید عضو را در آب تا شسته شود و اگر میسر نشود شستن
بشره مسح کند بر روی جبیره و هرگاه جبیره در موضع مسح باشد
پس اگر جبیره تمام محل مسح را نگرفته باشد و باقی مانده باشد
از آن بقدر کفایه نمودن آنچه واجب است در مسح اکتفا نماید
بمسح آن و اگر تمام محل مسح را جبیره گرفته باشد پس اگر ممکن
باشد برداشتن جبیره بقدر کفایه در واجب از مسح باید
بردارد و مسح نماید بر عضو و اگر ممکن نباشد مسح نماید بر
روی جبیره لیکن در صورتیکه ممکن باشد رسانیدن آب بر زیر
جبیره و ضرر نرسد و محل طاهر باشد واجب است مکرر ریختن
آب بر جبیره بقدری که آب بمحل مسح برسد یا فرو بردن عضو در
آب

ریخته شود ۳

احوط در اینصورت جمع
میان مسح بر جبیره و ایصال
آب در زیر آن نیز نمودن
شستن ق

آب بنحوی که آب به بشره برسد و محل مسح بر جبیره اگر طاهر است
خوب و اگر نه تطهیر کند هرگاه ممکن باشد و هرگاه ممکن نباشد
واجب است تیمم هر چند احوط جمع نمودن میان او و گذاردن چیز
طاهر است بر جبیره و مسح کردن بر آن و فرقی نیست در جبیره
میان بعض عضو و تمام عضو بلکه جمیع اعضاء و نه میان
آنکه دیوان پاک باشد یا نجس و نه میان آنکه جراحت از تقریط
خود باشد یا نه باشد و در حکم جبایر است کهنه هائی که
بر جروح و قروح میبندند یا دواییکه بر آنها میگذارند و در
چیزهائیکه میچسبانند آنها بدون حاجت باشد و کندن آن
اذیت کند احوط جمع است میان جبیره و تیمم است و هرگاه متضرر
شود بمسح نمودن بر روی بشره یا جبیره و مثل جبیره حایلی
سوای جبیره نباشد واجب است تیمم نماید و همچنین هرگاه
یک عضو از اعضاء وضو یا بشره ظاهر کم نموده باشد و یا
یا جروح یا شکسته نباشد یا مرض در عضو یا یکی از امور
مذکوره جمع شود واجب است تیمم نماید و از آن جمله است

اکتفا بر تیمم اشد است ق

عضو
در صورتیکه جبیره تمام
احوط جمع است و ضوء و تیمم
است ق

شستن
احوط جمع است میانه
ما عدای موضع جبیره و تیمم
ق

چشم درد کرد دران باید تیمم کند و اگر کسی صاحب حدث مستمر باشد چه بول وچه غایط وچه ریح وضوء بسازد و نماز کند واحوط انست که جمع نکند بیک وضوء میان دو نماز و اگر حال او مخالف باشد که وقتی باشد در اوقات نماز از برای او که تواند نماز را بی حدث بکند واجبست اختیار نماید انوقت را و اگر در این حال در اثنای نماز حدثی واقع شد نماز را تمام کند واحوط اعاده نمودن است نیز و واجبست براو محافظت نمودن خود را از نجاست باینکه اخذ نماید از برای خود کیسه که در ان قدری پنبه یا مثل ان بگذارد که منع نماید سرایت نمودن نجاست را ببدن و رخت لیکن این در صورتیست که در حفظ نمودن ان متضرر نشود و اگر متضرر شود واجب نیست **فصل هفتم** در شکوک بدانکه هرگاه یقین داشته باشد در حدث و شک باوهم یا مظنه داشته باشد در وضو واجبست وضو بسازد و همچنین هرگاه یقین در طهارة و حدث هردو داشته باشد و شک داشته باشد در

مراد بحدث مستمر انکه بقسمی باشد که اگر بخواهد از برای هرچه از او در اثنای نماز واقع شود تجدید طهارة کند حرج شدیدی لازم اید اما کسیکه یکبار یا دو سه بار حدث در یک نماز اتفاق میافتد از او احوط انست که یکنماز کند بعد از طهارة بلا فصل بلکه اعضاء با نچه در اثناء نماز واقع میشود و یکنماز دیگر کند بطوریکه هر وقت که در اثناء ان حدث واقع شود میشود نماز را بگذارد و تجدید طهارة کند و از انجا که گذاشته شروع میکند والله العالم

بلکه باطل الا نقض وضو نیست



در موخر بودن هر یک از دیگری واجبست وضو چه انکه بداند حالت سابقه برا این دو حالت را یا نداند و اگر شک کند در جزئی از اجزاء وضو پیش از فراغ از ان باید انجز را بیاورد ان جزء و ما بعد انرا اگر منافی موالات روی نداده باشد و اگر داده باشد وضو را ازسر بگیرد و همچنین است حکم سهو در واجبات وضو مطلقا هرچند بعد از فراغ از وضو باشد چه نماز کرده باشد یا نه و بر کثیر الشک واجب نمیشود در هیچ صورتی از صور چیزی نه اصل وضو و نه اعاده اجزاء و اگر یقین داشته باشد بطهارة و شک نماید در حدث یا احتمال مرجوحی بدهد حدوث انرا یا مظنه بهم رساند اعتبار ندارد و وضو واجب نیست وضو و همچنین است اگر شک کند در جزئی از اجزاء وضو بعد از فراغ از وضو و داخل شدن در عمل دیگر بلکه بعد از فارغ شدن از وضو هرچند از محل وضو برنخواسته باشد و داخل در فعل دیگر نشده باشد چه طول کشیده باشد یا نه **باب دویم** در غسل و دران چند فصل است **فصل اول**

در اصل وضو محل تامل است

اگر شک در جزء اخیر بوده دخول در فعل دیگر یا طول جلوس معتبر است

در امور یکه موجب غسل میشود و آن جنابه و حیض و نفاس
و استحاضه و مس میت و فوت شدن است و هر یک از این اغسال
غیر از غسل میت واجب است از برای نماز جماعت و واجب و شرط
است از برای مطلق نماز از سنت و واجب و هم چنین واجب و
شرطست از برای طواف واجب و واجب میشود از باب مقدمه
از برای مس نمودن کتابت قرآن اگر مس نمودن آن واجب شود
و مثل است غسل جنابه و حیض و نفاس از برای خواندن هر یک
از سوره عزائم چه تمام آن چه بعض آن و از برای داخل شدن مسجد
الحرام و مسجد مدینه و درنگ کردن در باقی مساجد و گذاشتن
چیزی در آنها بشرط واجب شدن هر یک بنذر یا نحو آن و استحاضه
در حکم احداث مذکوره است در وجوب غسل از برای آنها بنا
بر احوط بلکه شرط بودن آن خالی از قوه نیست و هم چنین
واجب است هر یک از غسل جنابت و حیض و نفاس از برای
واجب از روزه بنا بر احوط هر چند ظاهر آنست که واجب نیست
از برای غیر روزه ماه رمضان و قضای آن و اما حکم غسل استحاضه
از

حکم شد در باب صوم خواهد امد ان شاء الله



از برای روزه در کتاب صوم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
و شرطست غسل جنابه از برای جواز مس نمودن اسم جلاله
بلکه احوط مس نکردن غیر آن از اعلام است در جمیع لغات و
سایر اسماء غیر اعلام و مثل اسم الله در اسم عبد الله و غیر آن
و هم چنین شرطست غسل از برای جواز مس اسماء انبیاء و ائمه
علیهم السلام بنا بر احوط بلکه اختیار آن خالی از وجه نیست
و واجب میشود غسل گاهی بنذر و عهد و قسم و واجب نیست
غسل از برای غیر آنچه ذکر شد و نه واجب است اغسال مذکوره
لنفسها بلکه مستحب است لنفسها **فصل دوم** در بیان حقیقه غسل
بدانکه غسل عبارتست از شستن ظاهر جمیع بدن و شستن
موی واجب نیست هر چند احوط است و اگر مو مانع باشد شستن
بشره بشستن موی البته باید بشوید موی را در اینحال اما
داخل گوش و دهن و دماغ و ما بین پلک چشم و داخل
سوراخ احلیل و مثل آن شستن آن ضرور نیست و هم چنین
ضرور نیست شستن سوراخیکه در گوش میکنند از برای

۳ جنابتم

شستن موهای نازک کردن بدنست ترک نباید کرد

حلقه هرگاه تنگ باشد که باطن آن دیده نشود لیکن احوط
شستن آنست و اگر دیده شود باطن آن واجب است شستن
آن و مثل آنست سوراخ دماغ در دو طرف ظاهر و هم چنین
است حکم بینی هرگاه بریده شده باشد و شستن ظاهر بدن یا بد
ارتماس باشد یا بترتیب و مراد بارتماس فرو رفتن در آب
یک دفعه بحسب عرف یعنی در عرف بگویند یک دفعه
داخل در آب شد و ضرر ندارد بیرون آوردن جمیع بدن
را از آب بلکه اگر تا بساق یا زانو یا بلکه تا کمر بلکه تا سینه در آب
باشد ضرر ندارد لیکن احوط بیرون آوردن جمیع بدنست
از آب و اگر قدری باقی بماند از بدن هر چند بسیار کم باشد
که شسته نشود و بعد از بیرون آمدن از آب معلوم شود
باید اعاده کند غسل را و خلافست که غسل ارتماسی تدریجی
الحصولست باین معنی که اول آن رسیدن اول جزء از بدنست
باب و آخر آن رسیدن آخر جزء از بدنست باب یا آنی الحصول
است باینکه تحقق آن برسیدن آخر جزء از بدنست باب و
قول

بشرط آنکه هر جزء سابق از آب بیرون نیاید یا ممنوع از آب نشود بفرو رفتن در آن کل یا بعض حائل ق



و قول دوم خالی از رجحان نیست هر چند احوط جمع نمودن
میان هر دو است در نیت لیکن واجب نیست دانستن
این معنی که غسل تدریجی الحصول است یا آنی الحصول پس
هرگاه نداند واجب بودن این را و غسل کند صحیح است غسل
او و مراد بترتیب شستن سر است پیش از طرف راست و طرف
راست را پیش از طرف چپ و گردن را با سر باید شست و احوط
شستن طرف راست کردن است یعنی با طرف راست و شستن
طرف چپ است با طرف چپ و انتها نمودن بجانب چپ و فرق
نیست در معتبر بودن ترتیب میان کسی که مسئله را بداند
یا نداند یا فراموش نموده باشد و واجب نیست طرف راست
و چپ در هر یک از سر و طرف راست و طرف چپ قدری
زیاده از نهایات را باید شست تا یقین بشستن قدر واجب
حاصل شود باینکه قدری از بدن را بشوید یا کردن
و قدری از طرف چپ را با طرف راست و قدری از طرف
راست را با طرف چپ چنانچه قدری از گردن که محاذی

بلکه ارجح قول مشهور است که اول باشد ض

بشرط که جمع کند میان دو قول ق

ترتیب در میان اجزاء اعضا و احوط شستن ناف و عورتست با

هر یک از دو طرف است باید داخل شود در ان طرف بلکه
قدری بیشتر از هر طرف و موالات در اینجا ضرور نیست
ولیکن در غسل استحاضه احوط مراعات است هر گاه غسل
پیش از سلامتی از مرض استحاضه باشد و اگر بعد باشد بی
اشکال معتبر نیست و همچنین است حکم در سلس و مبطون
پس اگر قلیلی از بدن باقی بماند که شسته نشده باشد
میشوید و اعاده غسل نمیکند ولیکن اگر در سر باشد باید
بعد از شستن ان بشوید طرف راست و چپ را و اگر در
طرف راست باشد طرف چپ را بعد از شستن ان بشوید و اما
اگر در طرف چپ باشد بغیر انچه باقی مانده است دیگر چیزی را
نباید بشوید و نیت را اعاده شستن سر نماید و اگر شک کند
در عضوی از اعضای غسل التفات نکند اگر بعد از تمام شدن
غسل باشد هر چند از مکان خود حرکت نکرده باشد و اگر پیش
از تمام شدن باشد انرا بعمل اورد و اگر کثیر الشک باشد التفات
بان نکند چه از مکان غسل حرکت کرده باشد چه نکرده باشد

و

سلس

باید



و رجوع در کثرت شک بعرف است که او را در عرف کثیر الشک
بنامند و حکم اطلاق و اباحه اب و طهارت ان و طهارت بدن
و نیت و استدامه ان و مباشرت مکلف افعال را بنحوی که
در وضو گذشت پس اگر میتواند که خود عمل را بجای اورد
باید عمل اورد و اگر نتواند باعانت غیر باید بعمل اورد بنحوی که
در وضو گذشت **فصل سیم** در بیان حقیقت اسبابی که
ان موجب غسل میشود و در ان چند مطلب **مقصد**
**اول** در جنابت بدانکه متحقق میشود بیکی از دو چیز
**اول** غایب شدن حشفه در قبل زن از برای مرد و زن
و همچنین در دبر زن و پسر **دوم** بیرون امدن منی
از مرد یا زن در خواب یا بیداری چه بجماع باشد چه بغیر
جماع با اختیار باشد یا اکراه زیاد باشد یا کم هر چند بقدر ذره
باشد و بمحض حرکت کردن منی از محل خود موجب غسل
نمیشود ما دامیکه بیرون نیاید و اگر شک کند در بیرون
امدن منی نیز موجب غسل نمیشود و همچنین هر گاه خواب

جنابت

به بیند که محتلم شده و بعد از بیدار شدن اثری ظاهر نباشد
موجب غسل نمیشود و اگر بیرون بیاید از زن منی مرد بعد از
غسل واجب نمیشود بر او غسل چنانچه اگر شک نماید که منی خود
با آن هست یا نه یا آنکه مظنه بهم رساند که با آن هست واجب
نمیشود غسل و اگر نداند که از مرد است یا از خودش نیز چنین
بر او لازم نمیشود بخلاف آنکه اگر علم بهم رساند با آنکه منی از
خودش میباشد یا مخلوط است آن با منی خودش واجب است
اعاده نماید غسل را **مطلب دوم** **مقصد دوم** در حیض بدانکه آنخون سیاه و
گرم و جهنده است در غالب اوقات و عادة با آن بهم میرساند
زن در هر ماه پس هرگاه علم داشته باشد که آن خون حیض است
اشکال در آن نیست ولیکن گاهی مشتبه میشود بسایر خونها
پس اگر مشتبه شود بخون بکارة طریق شناختن آن این است
که قدری پنبه داخل در فرج خود کند و قدری صبر کند و بعد
آنست که در وقتیکه میخواهد این عمل را بکند بر پشت بخوابد و پاها را
بلند کند و بعد از آن که مدتی گذشت پنبه را آهسته بیرون آورد
پس



پس اگر خون در دور آن واقع شده باشد آن خون بکارت
و اگر خون تمام پنبه را فرو گرفته باشد خون حیض است و
شرط است در امتحان مذکور اینکه قروح یا جروح احاطه
بفرج مثل احاطه بکارة نداشته باشد و هم چنین خون
بسیار نباشد که نتوان تشخیص نمود و اگر نماز کند بدون امتحان
مذکور با ممکن بودن آن باطل است نماز هرچند بعد ظاهر
شود که خون بکارت بوده است و گاهی مشتبه میشود بخون
قروح و جرحه و طریق شناختن آن این است که به پشت بخوابد پس
پاها را بلند کند پس انگشت میان را در فرج داخل کند پس
اگر خون از طرف چپ بیاید خون حیض است و اگر از طرف
راست بیاید خون قرحه است و اگر خون در دو طرف ظاهر
شود امتحان بی فایده و باطل خواهد بود و اگر امتحان نکرده
نماز کند با ممکن بودن آن باطل است نماز هرچند بعد معلوم
شود که حیض نبوده است و اگر مشتبه شود بخون نفاس
مثل آنکه احتمال ولادة بدهد و علم نداشته باشد باینکه بچه

از ان چیزی بیرون اید که شک کند که انسانست یا مبدء انسان
بلغ ان خصوصاً هرگاه در عادة اتفاق افتد حکم بحیض میکند و
همچنین هر خونی که زن به بیند در میان سه و ده بوده و
کمتر منقطع شود حیض است مادامیکه نداند که از قروح یا
جروح است و همچنین هرگاه بعد از گذشتن ده روز از حیض
خون به بیند و اوصاف حیض در ان باشد دو حیض خواهد
بود و همچنین هرگاه خون بنسه منقطع شود و در بین ده
روز باز دیده شود و منقطع شود تمام حیض است و حیض با
حمل جمع میشود بنا بر اقوی و هر خونی که پیش از نه سال
دیده شود ان خون حیض نیست و همچنین هرگاه خونی که در
حال یائسه به بیند و حد یائسه در قرشی تمام شدن شصت سال
قمری شرعیست و در غیر قرشی تمام شدن پنجاه سال قمری
شرعیست نیز و بعضی ملحق نموده اند نبطیه را بقرشی و در ان
وجهی هست که نسب ان نطفه کاند بوسد وان طرف پدر و
مادر یا از طرف پدر بتنهائی کفایت میکند و اما از طرف مادر بتنهائی

و قرشی کسیست که



بتنهائی کفایت نمیکند و اگر زن مشتبه باشد قرشی بودن ان
ملحق بغیر قرشی میشود و اکثر زمان حیض ده روز است مثل
کمتر ایام خالی بودن از حیض که ان نیز ده روز است و انچه
کمتر از ان حیض نمیتواند شد سه روز است پس هرگاه یک
روز یا دو روز خون به بیند حیض نخواهد بود و هرگاه
دو دفعه در دو ماه مساوی خون به بیند صاحب عادة
میشود ولیکن اگر عدد و وقت هر دو مساوی باشد مثل انکه
در دو ماه اول تا پنجم خون به بیند انرا صاحب عادة وقتیه
و عددیه گویند و اگر در عدد مساوی باشد نه در وقت مثل
انکه در ماه اول پنج روز خون دید از اول ماه و در ماه
دویم پنج روز خون دید در اخر ماه انرا صاحب عادة عددیه
گویند و اگر مساوی باشد در وقت نه در عدد مثل انکه در ماه
اول خون دید انرا صاحب عادة وقتیه گویند و متحقق میشود
عادة نیز بمساوی دیدن خون در دو دفعه در هر یک ماه چنانکه
متحقق میشود عادة نیز بدیدن خون در دو دفعه مساوی

پنج روز و در ماه دویم شش روز
و هم در سه از اول ماه خون
دید

عادة
در بیشتر از دو ماه و در صورت عادة وقتی و عددی یا
وقتی تنها باید بدیدن خون ترک عبادة کند هرچند خون بصفة
حیض نباشد و صاحب عادة وقتی تنها حکم ان حکم مضطربه
است و حکم ان میاید و در صاحب عادة عددی تنها تنهائی
خلافست و اقوی انست که بدیدن خون نیز ترک عبادة کند
و صاحب عادة هرگاه خون او از عادة تجاوز کند صبر نماید
و احتیاط نماید بترک نمودن عبادت اگر عادة ان از ده کمتر باشد
ولیکن احتیاط بر سبیل استحبابست و در عدد ایام احتیاط خلافست
و اقوی استحبابست تا به ده روز هرچند احوط اکتفا نمودن
بیک روز یا دو روز است و بهر تقدیر هرگاه خون منقطع
شد بده روز یا کمتر تمام حیض است و هرگاه کذشت از ده
روز اگر تمیز نداشته باشد یا داشته باشد و موافق با عادة
باشد عادة ان معتبر است و زاید بر عادة استحاضه است
اشکال و اگر تمیز داشته باشد و تمیز مخالف با عادة باشد
هرگاه ده روز در وسط فاصله شود مثلا بعد نمودن عادة
خالی

احوط جمع است میانه افعال مستحاضه و تروک حایض خصوصا اگر خون بصفات حیض نباشد ق

البته استظهار در دو روز یا سه روز را ترک نکند و احوط بعد از ان تا روز دهم جمع است میانه تروک حایض و افعال مستحاضه ق



مجموع
خالی از هیجان نیست و هرگاه ده روز فاصله نشود اگر
از ده روز نمیکذرد تمام ایام عادة و تمیز را حیض قرار دهد و
اگر مجموع از ده روز بکذرد رجوع بعادة نماید و غیر صاحب
عادة مستقره هرگاه ممکن شود او را رجوع نمودن بصفت بانکه
انچه بصفت حیض است کمتر از سه و بیشتر از ده نباشد و انچه
بصفت حیض نباشد تنها یا با ایام پاکی ده روز یا بیشتر باشد
رجوع کند بصفت حیض و بمجرد دیدن خون ترک عبادة نماید
بلکه اقوی انست که ترک عبادة نماید هرچند خون بصفت حیض نباشد
و هرگاه رجوع بصفت ممکن نباشد بانکه انچه بصفت حیض
است کمتر از سه یا بیشتر از ده باشد و انچه بصفت حیض
نباشد تنها یا با ایام پاکی کمتر از ده باشد پس اگر مبتدئه
باشد و ان عبارتست از کسیکه ابتداء بخون دیدن نموده
باشد و عادة ان مستقر نشده باشد رجوع کند بعادة خویشان
پدری و مادری خود یا پدری تنها یا مادری تنها
اگر ممکن باشد بانکه از برای او خویشانی باشد و ایشان

احوط جمع است تا بمجرد کذشت ق

نیز متفق باشد و اکر ممکن نباشد بانکه از برای او خون ثابتی
نباشد یا باشد و متفق نباشد یا ممکن نباشد مطلع شدن
بر عادة ایشان مثل مضطربه است و مضطربه عبارتست
از کسیکه فراموش کند عادة خود را بعد از انکه صاحب عادة
مستقره شده باشد یا کسیکه خون مکرر دیده باشد و عادة
از برای ان مستقر نشده باشد و ان باید در هر ماه هفت روز را
حیض قرار دهد و لیکن حکم مذکور از برای مضطربه در
صورة فراموشی عادة تخلف ندارد هر کاه عدد و وقت هر دو
را فراموش کرده باشد یا عدد تنها و اکر وقت را تنها
فراموش کرده باشد در ان تفصیلیست که در این رساله
ذکر ان مناسب نیست باقی مند احکام حایض و از جمله انست
که صحیح نیست از ان نماز نه واجب و نه سنت و نه اصلی و نه
نماز احتیاط و نه سجدة سهو بلکه اکر در بین نماز حایض
شود نماز او باطل است حتی اکر حرفی از تشهد مانده باشد
بلکه پیش از تمام نمودن سلام واجب نیز و اکر در نماز باشد
کمان



کمان نماید که حایض شده داخل کند دست خود را و بمالد بموضع
که خون بیرون میاید پس اکر خون بیرون امده باشد از
نماز بیرون رود و الا نماز را تمام کند لیکن ظاهر اینست که
اکر چنین نکند و نماز را تمام کند عیبی ندارد و نماز او صحیح است
اکر بعد از نماز ظاهر نشود حایض شدن یا معلوم نشود پیش
بودن حیض بر تمام نمودن نماز و چنانچه مظنه مبطل نیست
شک نیز مبطل نیست و در حکم حیض است نفاس و احداث و هم
چنین صحیح نیست از ان روزه و نه طواف و حرام است بر ان
داخل شدن مسجد الحرام و مسجد رسول خدا صلعم و درنگ نمودن
در باقی مساجد و ظاهر جایز بودن عبور است در روضات
مقدسه مکر روضه جناب نبوی صلعم اکر مستلزم عبور در
مسجد انجناب باشد و حرام است کذاشتن چیزی در مساجد
و خواندن یکی از سور عزایم و اجزاء انها بقصد جزئیت اکر
مشترک باشد و اکر مشترک نباشد حرام است چه بقصد جزئیت
و چه بقصد غیر جزئیت و حرام است مس نمودن کتابت قران

احوط ترک دخول است

و وطی کردن حائض در قبل مادامیکه خون باقیست و هرگاه طاهر
شد جایز است بشرط شستن فرج و هرگاه وطی نمود احوط و
کفاره است هر چند قول باستحباب خالی از رجحان نیست و
کفاره در غیر کنیز سه ربع مثقال صیرفی طلا است در اول حیض
و در وسط نصف آن و در آخر ربع و احوط آنست که سکه
دار باشد و کفایت میکند قیمت و در کنیز سه مد گندم بدهد از
برای هر فقیری یک مد و از جمله احکام استظهار است یا منقطع
شدن خون پیش از ده روز پس باید پنبه بگذارد در فرج خود بعد از
آنکه پای چپ بر دیوار بگذارد و شکمش را باین بچسباند بقدری که
خفیف آن ظاهر شود پس هرگاه پنبه پاک بیرون آمد طاهر
است از حیض و اگر ملوث بیرون آمد مبتدئه صبر کند تا
پاک شود یا ده روز بگذرد و صاحب عادة گذشت حکم آن و حکم
و پا بر دیوار گذاشتن مستحب است مقصد سیم در نفاس و آن
خونیست که در وقت زائیدن زنان میاید خواه همراه طفل
باید خواه بعد از آن خواه هر دو وقت بشرط آنکه کمتر از ده باشد
کم



که هرگاه ده روز از زائیدن گذشته باشد و بعد از آن خون ببیند
نفاس نخواهد بود و فرقی نیست در میان آنکه طفل تمام
متولد شود یا تمام نشده سقط شود هر چند مضغه باشد بلکه
علقه بشرط آنکه علم بهم رسانند یا آنکه از مبدأ انسانست یا چهار زن
قابله شهادة دهند بر آن و نطفه و علقه مشتبه اعتبار ندارد و
و همچنین مجرد زائیدن هرگاه خون نه بیند و نه خون پیش
از زائیدن هر چند بقدر لحظه باشد و از برای اقل نفاس حدی
نیست پس ممکن است بقدر لحظه باشد و اکثر آن ده روز است
و آن نفاس غیر صاحب عادة مستقره است چه بر ده روز منقطع
شود چه بگذرد و صاحب عادة مستقره نفاس او بقدر عادة حیض
اوست [۳] و تتمه استحاضه [۷] و لیکن آنچه ذکر شد از آنکه عادة او نفاس
قرار دهد یا ده روز او قیست که در اول یا آخر خون ببیند یا در
تمام مدت مذکوره بخلاف آنکه اگر دید یکی از اول یا آخر یا وسط
خون را دید نفاس او مقدار دیدن خونست چنانچه اگر در وسط و آخر
یا اول و وسط خون ببیند نفاس آن مخصوص طرفین و آنچه

[۳] و اما اگر کمتر از ده روز و منقطع شود ... و از آنده ...

[۷] احوط آنکه عادة و ده روز را بین نفاس قرار دهد و اعمال مستحاضه بجا آورد (۱۰)

زمان ما بین است خواهد بود پس کسی که عادهٔ او هشت روز
باشد و در اول و آخر خون ببیند تمام نفاس است و اگر در اول
و چهارم تا پنجم و هشتم خون دید چهار روز نفاس خواهد بود
چنانچه اگر نه بیند مگر یک روز از این روزها او را نفاس او مخصوص
بمقدار دیدن خون خواهد بود و اگر در چهارم مثلا دید و از عادهٔ
گذشت و بوده منقطع شد از چهارم تا دهم نفاس است و مثل است
گرشتن در حال مبتدئه و مضطربه تا ده روز و هر چیز که
میباشد بر حایض از حرام و واجب و مستحب و مکروه بر نفسا نیز
چنین است مطلب چهارم در استحاضه بدانکه آن بر سه قسم است
قلیله و متوسطه و کثیره قلیله آنست که کهنه یا پنبه که در فرج
میگذارد خون باو برسد ولیکن از آن فرو نگیرد بتمام و متوسطه
آنست که خون در پنبه فرو رود و از آن نگذرد و کثیره آنست که
خون از پنبه بگذرد و بکهنه برسد چه از کهنه بگذرد یا نگذرد
و در قسم اول غسل واجب نیست و وضو واجب است از
برای هر نماز واجبی و اگر خواهد نافله کند هر نماز نیز باید
بکد



یک وضو نیز بکند و در قسم دوم یک غسل واجب میشود
از برای نماز صبح علاوه بر وضو از برای هر نماز و لیکن واجب
شدن غسل مشروط است بآنکه پیش از نماز صبح خون پنبه را
فرو گیرد پس اگر بعد از نماز خون پنبه فرو گیرد حکم آن حکم قلیله
است که غسل در آن روز واجب نمیشود بلکه واجب است وضو
از برای هر نماز واجب و شرط است در هر نماز سنت و در قسم سیم
سه غسل واجب میشود یکی از برای نماز صبح اگر نماز شب را نکند و اگر
بکند جمع کند میان نافله شب و نماز صبح بآن غسل چنانچه کفایت
میکند از برای سایر نوافل روز و شب غسل هر یک از فرایض
آن و یکی از برای نماز ظهر و عصر که جمع کند میان هر دو و یکی
از برای مغرب و عشا که جمع کند نیز میان هر دو و اگر خواهد
هر نماز نیز یک غسل بکند جایز است و وضو باید بکند با
هر یک از اغسال هم چنانکه گذشت و در واجب بودن وضو
از برای هر یک از نماز عصر و عشاء خلافست و احوط عدم ترک است
بلکه وجوب خالی از رجحان نیست و واجب بودن غسل

احوط آنست که یک غسل را بکند
از برای نماز یکبار اگر نخواهد نوافل
از آن دیده خصوص نماز صبح فرضه
بلکه همین نماز صبح که گذشته اگر
فوت شود و خواهد آن را قضا
کند

وضو در سه قسم گذشته در حالتیست که خونیکه باعث غسل
با وضو میشود پیش از نماز بهم رسد هرچند در غیر وقت
ان نماز باشد بشرط آنکه غسل یا وضو بعمل نیاورده باشد
از برای ان خون بعد از دیدن ان ولیکن آنچه ذکر در حکم
سه قسم در وقتیست که خون بیک نسبت باشد پس اگر تبدیل
روی دهد مثل آنکه کثرت بقلت برگردد یا قلت بکثرت
برگردد حکم برمیگردد پس اگر پیش از غسل نمودن از برای نماز
صبح کثرت برگردد بقلت کفایت میکند یک غسل و اگر پیش از
غسل ظهرین برگردد کثرت بقلت کفایت میکند دو غسل
چنانچه اگر بعد از نماز صبح قلت برگردد بکثرت دو غسل
نمود در ان روز و اگر بعد از نماز ظهرین چنین شد یک
غسل میکند و همچنین اگر بعد از نماز صبح قلت برگردد بتوسط
در ان روز غسل بر او نیست[۲] و احوط انست که از برای
دفع ناخوشی استحاضه در جائیکه موجب وضو بود وضو
و در جائیکه موجب غسل بود غسل نماید مثل آنکه هرگاه
وضو

احوط غسل است چنانچه گذشت



وضو یا غسل نمود و پیش از نماز کردن دانست از حال خود
که دیگر خون نخواهد دید و رفع ناخوشی او خواهد شد
اعاده نماید آنچه نموده بود در اول از وضو یا غسل و
واجبست بر مستحاضه استبراء کردن باینکه پنبه بر دارد
و بقدریکه متعارفست در معلوم شدن حال قدری صبر
نماید بعد بمقتضای ان عمل نماید از منقطع شدن خون یا قلیله
بودن ان یا متوسطه بودن یا کثیره بودن و همچنین واجبست
عوض نماید پنبه را یا بشوید انرا اگر نجس شده باشد و همچنین
بشوید ظاهر فرج را اگر نجس شده باشد احوط عوض نمود بلکه
لته پاشش است هرگاه ملوث بخون شده باشد چنانچه
احوط انست که بعد از غسل یا که وضو نماز را تاخیر نکند
و اهتمام نماید در حفظ نمودن خود را از بیرون امدن
خون مادامیکه متضرر نشود و اگر متضرر شود واجب
نیست و اگر در بین غسل حدث اصغر از او صادر شود
احوط انست که غسل مذکور را تمام کند و اعاده نماید وضو

است بر غیر و بعد از ان عدول مؤمنین و اما ارباب طبقه اول
پس پدر مقدم است بر مادر و اولاد[۲] و اولاد ذکور از
اولاد دیگر از هر طبقه مقدم است بر غیر ایشان و بالغ
ایشان مقدم است بر غیر بالغ از ایشان و کسیکه نزدیکتر
باشد بمیت بپدر[۴] و اگر غسل داده شود میت بی اذن اولیا
باطل است و همچنین است حکم در نماز و شرطست که غسل
دهنده میت شیعه اثنی عشری باشد مگر در صورت اضطرار که
جایز است غسل دادن سنی بلکه یهود و نصاری ولیکن اگر
از یهود و نصاری باشد پیش از غسل امر کنند ایشان را بشستن
بدن خود و احوط در هر سه صورت انست که نیت غسل را
شیعه اثنی عشری بکند بلکه هرگاه سنی غسل میدهد احتیاط
نیت نمودن هردو است و هرگاه عذر رفع شد غسل را
اعاده نمایند در هر سه صورت و همچنین شرطست که غسل
دهنده مثل میت باشد در ذکوریت و انوثیت مگر در محارم
و زن و شوهر و پسر سه ساله اگر زن انرا غسل بدهد و دختر سه ساله
اگر

و اولاد[۳]

و مادر مقدم است بر کسیکه نزدیک باشد بپدر[۴]

بر میت[۳]



اگر مرد او را غسل بدهد عیب ندارد و جایز است از برای
مولی غسل دادن کنیز خود و عکس ان نیز بعید نیست هر چند
احوط ترک انست و واجبست غسل دادن هر مؤمن اثنی
عشری و واجب نیست غسل دادن کافر اگرچه اهل کتاب باشد و
چه از غیر ایشان اما در مخالف واجب نبودن خالی از
رجحان نیست و در حکم میت است سینه او یا قطعه که
در ان سینه باشد پس غسل دادن ان واجبست بلکه کفن
نمودن و نماز کردن بر ان و واجبست غسل دادن و کفن
نمودن و حنوط کردن قطعه که در ان استخوان باشد هرگاه
از میت جدا شده باشد بلکه احوط الحاق جدا شده از زنده
و استخوان بی گوشت است بان و همچنین طفلیکه در شکم
چهار ماهه شده باشد و سقط شود و واجبست در ان غسل
و کفن و حنوط و دفن نمودن و اما نماز پس بر ان نه واجبست
و نه سنت و هرگاه چهار ماه کمتر باشد او را واجبست
در لته پیچیدن و دفن کردن و واجبست ازاله نمودن

لیکن هر چند قول بصحیح بودن غسل و لازم بودن وضو مطلقا
خالی از رجحان نیست و فرق نیست در باطل نبودن غسل
میان غسل واجب و مندوب و اگر حدث اکبر در اثنای غسل
واقع شود اگر همان حدثیکه رفع انرا میکرد واقع شود اعاده
غسل باید بشود و حیض و نفاس در حکم واحد است و اگر
غیر ان واقع شود غسل باطل نمیشود مطلب پنجم در غسل
مس میت بدانکه واجب میشود غسل بمس نمودن میت
بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن و در حکم میت است
قطعه که در ان استخوان باشد خواه از زنده جدا شده باشد
یا از مرده و در وجوب غسل بمس نمودن استخوان بیگوشت اشکال
است و احوط غسل نمودنست و اظهر واجب نبودن غسل است
بسبب مس نمودن چیزیکه حیوة در ان حلول نکرده باشد
مثل مو مطلب ششم در غسل میت و سایر احکام ان از کفن
نمودن و نماز کردن و دفن نمودن و در انچند مبحث است
مبحث اول در غسل و در ان دو فصل است فصل اول

بدانکه

احوط مذکور را ترک نکند ق

آمدن خون استحاضه در اثنای غسل استحاضه مبطل ان نیست هر چند اگر رفع حدث نمیکند ق

احتیاط را ترک نکند

احوط در ناخن و دندان وجوب غسل است ق



بدانکه غسل دادن میت واجب کفائیست یعنی بر همه مکلفین
واجبست و هرگاه یک نفر غسل را بعمل اورد از دیگران ساقط
است و اولی انست بلکه بنابر اقوی در کفائیه میت شوهر است نسبت
بزن خود چه ان زن ازاد باشد چه بنده چه دائمه باشد
چه متعه و لیکن در متعه اشکالی میباشد و عمل باحتیاط
خوبست و بعد از شوهر مالک مقدم است بر غیر مالک و اگر
متعدد باشند شریک خواهند بود در ولایة و بعد از مالک
ارحام است و ایشان مقدم بر اجنبی میباشند هر چند هاشمی
باشد یا وصیه نموده باشد که او غسل دهد هر چند احوط اذن
برای ورثه عمل نمودن بوصیت است هر چند هاشمی نباشد و
طبقات ارحام بترتیب طبقات ارثست پس پدر و مادر و اولاد
مقدم بر جد و جده و برادر و خواهر میباشند و ایشان مقدم
بر اعمام و اخوال میباشند و بعد از ان ولاء عتق مقدم است
بر ولاء ضامن جریره و ضامن جریره مقدم است بر حاکم شرع
و با نبودن هیچ یک از مراتب احتیاط مقدم داشتن حاکم شرع

این احتیاط البته ترک نشود اگر چه مشهور قول اولست ق

نجاست از بدن میت پیش از غسل و پوشانیدن عورت او را
از نامحرم در حال غسل مثل سایر احوال چنانچه واجبست روی
بقبله نمایند میت را در حال احتضار اگر روی بقبله نباشد یا بگیرند
بر پشت بخوابانند او را و روی او و کف پاهای او را مواجه
قبله نمایند و منقطع میشود وجوب مذکور بمحقق شدن وفات
مکر در دفن نمودن و احوط مراعات انست بعد از بیرون
رفتن روح تا بدفن نمودن نیز و فرقی نیست در وجوب
مذکوره این انکه محتضر مرد باشد یا زن طفل باشد یا بالغ
و واجبست غسل دادن کسیکه واجب شده باشد کشتن او
برجم یا قصاص یا غیر انها و غسل کرده باشد بامر حاکم شرع یا نایب او
اغتسالی دیگر واجب نیست برای میت و اگر بعد از سه غسل بمیرد
دیگر واجب است غسل دادن او فصل دویم در کیفیت غسل
دادن میت واجبست غسل بسدر و بکافور و بعد باب خالص و
ترتیب در میان سه غسل بنحو مذکور و فرقی نیست در حکم
میان انکه میت جنب باشد یا حایض باشد یا نباشد و احوط غسل

دادن

واجبست غسل



دادن میت است به غسل ترتیبی هر چند اظهر کفایت نمودن
غسل ارتماسیست و کیفیت هر یک از ترتیب و ارتماس به
نحویست که در غسل جنابت گذشت و همچنین شرط است نیت
در هر یک از سه غسل و نیت هر غسلی را مقارن شروع در
ان نمایند و اگر هیچ یک از اب میسر نشود سه تیمم بدهند میت را
بقصد هر یک از ان سه غسل و یک تیمم بدل مجموع و اظهر
کفایت اخیر است و همچنین اگر بترسد بر میت از غسل دادن
از هم ریختن پوست یا گوشت او و امثال انکه سوخته
باشد یا ابله داشته باشد یک تیمم بدهند او را و احوط سه
تیمم است نیز چنانچه گذشت و تیمم را باید بدست خود بعمل اورد
نه بدست میت و احوط مباح بودن مکان غسل است
مبحث دویم در تکفین واجبست کفن نمودن میت چه
مرد باشد چه زن چه خنثی چه ممسوح بسه پارچه و ان
پیراهن و لنگ و لفافه است که از سر تا [illegible] میباشد
و شرطست در پیراهن که از شانه تا نصف ساق را بپوشاند

در کفایت یک تیمم اشکال است ق

ودولنك آنكه ميان ناف وزانو را داشته باشد وبر لفافه
آنكه از طول بدن قدرى زياده باشد كه بتوان دو سر كفن را
بست واز عرض اينقدر زياده باشد كه بر روى هم بيفتد دو
طرف ان وافضل بلكه احوط در پيراهن بلند بودن است
تا بقدم ودولنك پوشانيدن است از سينه وانا بقدم
لكن احوط واظهر انست كه زايد بر قدر واجب را بدون
اذن كبار ورثه نكنند چنانچه اكر صغير داشته باشد
از مال صغير بر ندارند واكر مقدور نشود سه پارچه اكتفا
نمايند بانچه مقدور است چه يك پارچه باشد چه دو پارچه
بلكه اكر مقدور نشود مكر پوشانيدن عورت نيز واجبست
وكيفيت تكفين انست كه لنك مقدم بر پيراهن وپيراهن مقدم
بر لفافه باشد واحوط انست كه هر يك از سه پارچه بپوشانند
انچه را كه در زير انست وجايز نيست مغصوب بودن كفن
كفن ونه نجس بودن ونه حرير محض بودن ونه پوست
بودن هرچند از حيوان تزكيه شده وماكول اللحم باشد واحوط
انست



انست كه كفن ننمايند از پوست بلكه از موى وكرك بافته باشد
هرچند كاه از ماكول اللحم باشد واكر از غير ماكول اللحم باشد
معروف در ميان اصحاب انست كه جايز نيست وكفن
واجب بيرون كرده ميشود از اصل مال ميت هرچند
مديون باشد مكر زن كه كفن او بر شوهر است هرچند
مال داشته باشد وواجبست بعد از غسل حنوط نمودن
وان مسح نمودن هفت موضع سجود است بكافور و
كفايت ميكند دران مسمى واكر بيش ندارد حنوط را بر عمل
غسل كفايت نميكند وفرقى نيست در حنوط در ميان مرد
وزن وخنثى وممسوح وصغير وكبير لكن مخصوص است اين
وجوب بميتى كه محرم نباشد واكر محرم باشد بوى خوش
نزديك او نبرند چه از كافور وچه از غير كافور وچه
در حنوط وچه در تغسيل **مبحث سيم** در نماز ميت وبر
ان دو فصل است **فصل اول** بدانكه واجبست نماز بر
هر كه شيعه اثنى عشرى باشد مطلقا چه شهيد باشد وچه

كشته شده باشد بقصاص يا خود خود را كشته باشد يا ختنه
نكرده باشد يا غير ايشان باشد از ارباب كباير وهم چنين
واجبست بر سنى چه در حال تقيه وچه در حال غير
تقيه وجايز نيست نماز بر كفار چه كافر اصلى باشد چه
مرتد چه ذمى باشد چه غير ذمى ولكن جايز است بر بعض
از فرق مثل ناصبى لعن بر ان كردن بلكه مستحب وملحق
ميشود بمسلم مرده كه در بلاد اسلام يافت شود وطفل
وديوانه اكر متولد شده باشد از مؤمن يا از مؤمنه وهم
چنين واجبست نماز بر لقيط دار الاسلام واكثر مشهور
چنين دانسته اند لقيط دار الكفر را نيز هركاه دران مسلمى
باشد كه ممكن باشد تولد ان لقيط از ان **فصل دويم**
بدانكه نماز ميت واجبست بوجوب كفايى بر هر مكلفى
لكن شرطست در صحت ان انكه مؤمن اثنى عشرى باشد
واز جميع مكلفين بلوغ كه اكر طفل مميز بجاى اورد صحيح
است از او ولكن ساقط نميشود از مكلفين بالغ بتكليف
ظاهرى



ظاهرى واولاى بنماز اولاى بغسل است وبتفصيل كذشت
وجايز نيست نماز بر ميت بدون اذن ولى چه فرادى
وچه جماعت واكر اذن ندهد ولى احدى بر جماعت وخود
نيز اقدام نكند يا قابليت اكر منوط بعذر شرعى باشد
منشا ساقط شدن ولايت نميشود ونماز را فرادى
خواهند كرد باذن ولى يا خود خواهد كرد واكر بسبب
عذر شرعى نباشد احوط باقى كذاردن امر است بر ولى
وهرچند ساقط شدن ولايت او دراين حال خالى از
قوت نيست واحوط اذن كرفتن از حاكم شرع است در
اقامه چنين جماعتى با امكان وبا عدم امكان از عدول
مؤمنين وكيفيت نماز انست كه نيت كند وپنج تكبير كه اول
انها تكبيرة الاحرام است بكويد ودر ميان انها چهار دعا بخواند
اول شهادتين دويم صلوات بر پيغمبر وال اطهار صلوات
الله عليه وعليهم اجمعين سيم دعا از براى مؤمنين چهارم
از براى ميت پس اكر بعد از تكبير اول بكويد اشهد

أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله و
بعد از تکبیر دویم بگوید اللهم صل علی محمد وآل محمد
و بعد از تکبیر سیم بگوید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات
و بعد از تکبیر چهارم اللهم اغفر لهذا المیت و بعد از
تکبیر پنجم را بگوید کفایت میکند لیکن اینها در وقتی است
که میت شیعه اثنی عشری باشد پس اگر طفل باشد چه
نماز بر او واجب باشد چه نباشد بعد از تکبیر چهارم بگوید
اللهم اجعله لابویه ولنا سلفاً وفرطاً واجراً اگر پدر و مادر
طفل هر دو مؤمن باشند و اگر یکی از ایشان کافر یا [illegible]
ان باشد دعا را باو تنها نماید و اگر میت مجهول الحال
باشد بعد از تکبیر چهارم اگر بگوید اللهم ان کان یحب الخیر
و اهله فاغفر له وارحمه وتجاوز عنه خوبست و اگر
مخالف باشد یا ناصبی که از روی تقیه بر او نماز کند در نماز
مخالف بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم املأ جوفه نارا
و سلط علیه الحیات والعقارب و در نماز ناصبی بگوید
اللهم

اجعله
وقبره نارا



اللهم اخز عبدک فی عبادک وبلادک اللهم اصله اشد نارک
اللهم اذقه حر عذابک فانه کان یوالی اعدائک ویعادی
اولیائک ویبغض اهل بیت نبیک و تکبیر پنجم در نماز این دو صنف
نیست و اگر میت مستضعف باشد بگوید اللهم اغفر للذین
تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم و واجبات در ان
نیت و قیام و روی بقبله نمودن با امکان و کذا در سر
میت بطرف راست نماز کذا و مگر انکه ماموم باشد و هر گاه
عکس بگذارد میت را باطل میباشد نماز چه از روی عمد
باشد چه از روی فراموشی چه از روی جهل و همچنین
شرطست به پشت خوابانیدن میت را در حال نماز مبحث
چهارم در دفن واجبست دفن نمودن میت را بنحو
کفایت بنحوی که پنهان نماید جسد میت را در زیر خاک
بنحوی که محفوظ بماند جثه او از ضرر درندگان و بوی
او از انتشار و واجبست بخوابانند او را بدست راست
روی بقبله و هر گاه در کشتی باشد و دفن او ممکن نباشد



در
بگذارند او را در ظرفی مثل خمره و سر او را به بندند و
در دریا اندازند یا انکه بر پای او مثل ان چیز سنگینی مثل سنگ
به بندند و او را در دریا اندازند ولیکن احوط بجای
اوردن اولست با امکان و اگر میت زن غیر مسلمه باشد
چه کتابیه و چه غیر کتابیه و حامله باشد بطفل مؤمن
واجبست او را پشت بقبله دفن کنند تا آنکه طفل روی
بقبله باشد هر گاه طفل صاحب روح شده باشد و
حرامست نبش نمودن قبر مگر صوری که بعض انها را در
ارشاد ذکر نموده ایم و همچنین حرامست نقل کردن
میت را بعد از دفن بغیر مشاهد مشرفه بلکه بمشاهد مشرفه
نیز در نزد مشهور و حرامست زدن بصورت و
خراشیدن ان و کندن موی چه در مصائب اقارب و چه
در غیر اقارب و همچنین شق نمودن رخت بر غیر پدر
و برادر باب سیم در تیمم و در ان چند فصل است
فصل اول در اسباب منتقل شدن از وضو و غسل
بر



به تیمم بدانکه سبب تیمم ممکن نشدن وضو و غسل است
و ان بچند چیز میشود اول نداشتن اب بقدر انچه
کفایت کند او را در ان طهارت که بر او واجب شده است
از وضو یا غسل هر چند بقدر بعضی از ان اب داشته باشد
و اگر اب بقدری باشد که کفایت نماید از برای ازاله نمودن
نجاست ازاله نماید نجاست را بان اب و تیمم کند هر گاه ان
نجاست معفو نباشد و یافت شود چیزی که بان تیمم کند و اگر
نه طهارت را مقدم بدارد دویم نرسیدن باب بسبب ترس
از درنده یا دزد بر نفس یا مال یا عرض خود یا بجهة
میسر نشدن الات و اسباب اب کشیدن یا گرم کردن یا
محتاج بتنخواهی باشد که اب بخرد و نباشد او را و امثال ان
و اگر مقدور باشد خریدن اب یا الاتی که موقوفست حصول
اب بانها بخرد هر گاه متضرر بان نشود یا انکه اجحافی در ان
نباشد بحسب حال ان و فرقی در میان زیادتی در ثمن و
غیر ان نیست و اگر مقدور شود از برای او کندن چاه

بدون عسر و مشقت شدید یا آب بیرون آوردن از چاه
هر چند با آنکه رخت خود را در چاه کند و آب بیرون آورد
ترک نکند بشرط آنکه اجحاف نباشد در آن **سیم** آنکه
بترسد در استعمال آب بر تلفی یا حادث شدن مرضی
یا طول کشیدن ناخوشی یا صعب شدن علاج ناخوشی
و امثال اینها و کفایت میکند در معرفة حصول ضرر
مظنه بهم رسانیدن چه از تجربه باشد چه از قول طبیب
عادل بلکه غیر عادل بلکه کفایة نمودن احتمال بلکه باعث
خوف شود قوی است و از جمله ضرر شین است و ظاهر
حصول آنست بترکیدن دست یا صورت و خون افتادن
آن وقتی که تیمم در این حال نشود البته اگر بطهارت اختیاری احتیاط
خواهد بکند و از جمله اعذار از برای تیمم تشنگی است هر چند
بالفعل نباشد و مظنه داشته باشد بهم رسیدن حدوث او را
بلکه کفایت نمودن احتمال مساوی قوی است و از جمله اعذار نفی
تالم از سردی هوا یا گرمی آب مثمر بودن چاره و واجب است طلب
نمودن

از چیزها اینکه تحمل آن شاق است عادة ق

احوط در این صورت جمع است میان وضو و تیمم ق

احوط جمع است ق



نمودن آب بر مکلف هر گاه ممکن باشد و ضرری باو نرسد
و یقینی نداشته باشد بنبودن آب و وقت گنجایش طلب
داشته باشد و مقدار طلب بقدر یک تیر پرتاب است از
زمینی اندازه معتدل بالنسبه معتدل اگر زمین پست و بلند
و مشتمل بر اشجار و احجار باشد و اگر نباشد بقدر دو تیر
پرتاب بجهت هر کدام در چهار سمت و اگر ترک طلب نمود و نماز
کرد و با وسعت وقت نماز باطل است و اگر صبر نمود تا تنگی
وقت نماز صحیح است **فصل دویم** در آنچه بآن تیمم باید کرد و تیمم
بخاک خالص تیمم کردن بی اشکال است چنانچه هر گاه قدرت نداشته
باشد بر خاک و زمین و سنگ تیمم نمودن بغبار رخت و نمد
یا یال اسب یا مثل آن بی اشکال است و همچنین هر گاه هیچ یک
از آنچه گذشت میسر نشود مگر سنگ تیمم نمودن بآن نیز
بی اشکال است و اگر میسر نشود مگر سنگ و غبار رخت و جل
و یال حیوان یا یکی از اینها احوط جمع نمودن میان تیمم بغبار
و سنگ است و مخیر است در اختیار نمودن غبار رخت و

جل و یال حیوان و نمد آن و در اینها معتبر است جمع نمودن
غبار را بتکانیدن رخت و نمد آن و هر گاه هیچ غبار در اینها بهم نرسد
تیمم بآن نکند و همچنین هر گاه غبار از خاکستر و نمد آن
باشد تیمم بآن نکند و هر گاه هیچ یک از آنچه گذشت میسر
نشود و گل میسر شود بآن تیمم کند بشرط آنکه قدرت نداشته
باشد بر خشکانیدن آن بسبب تنگی بودن وقت و امثال
آن و این در وقتی است که از چیز دیگر صحیح نیست تیمم بآن مثل
خاکستر نباشد و کیفیت تیمم بگل مثل تیمم بخاک است و اگر سنگ
و گل هر دو میسر شود احوط جمع است میان تیمم بهر دو و
هر گاه قادر باشد بر تیمم نمودن بخاک احوط ترک نمودن غیر خاک
است بلکه قول بآن خالی از قوة نیست و هر گاه هیچ یک
از آنچه گذشت میسر نشود ساقط میشود تیمم و نماز هر چند
میسر شود برفی که نتوان بآن وضو ساخت یا غسل کرد و بعضی
قائل شده اند بوضو یا غسل بآن و بعضی قائل شده اند بتیمم
و احتیاط در جمع میان هر دو و قضا است و فرقی در میان
انواع

بطهارت یا بالیدن آن بر اعضا هر چند جریان متحقق نشود ق



انواع خاک از سرخ و سفید و سیاه و غیر آن نیست و جایز است
تیمم نمودن بخاک مستعمل در تیمم و بخاک قبر هر گاه علم نداشته
باشد بنجاسة آن و جایز نیست تیمم نمودن بخاک غصبی و بغیر
زمین مثل اشنان و آرد و معادن مثل زرنیخ و سرمه و
خاکستر غیر زمین و احوط و اقوی ترک نمودن تیمم است
بخاکستر زمین و بزمین آهک و گچ بعد از سوختن و مکروه است
تیمم نمودن بزمین شوره زار **فصل سیم** در بیان کیفیت
تیمم واجب است زدن باطن دو کف دست را با هم در دفعه یکم
ممکن باشد در حالتیکه هر دو کف بهم باشد و همچنین واجب است
مسح کردن پیشانی از رستنگاه موی سر تا بطرف بالای
دماغ بباطن هر دو کف با یکدیگر و احوط علاوه نمودن
جبینین است که عبارت از دو طرف پیشانی است و
همچنین علاوه نمودن ابروها است و همچنین واجب است
مسح کردن پشت هر یک از دو کف را از بند دست تا سر
انگشتها بباطن کف دست دیگر و هر گاه ممکن نشود مسح

نمودن بباطن کف مسح کند بظاهر ان و معتبر است در پیشانی
و دو کف تمام را مسح نمودن و در ماسح که عبارة از باطن دو
کف است بتمام مسح نمودن معتبر نیست هرچند احوط است و
از اطراف حدود در هر یک از اعضای تیمم چیزی را داخل
نماید از برای جزم نمودن بحصول قدر واجب و واجب
است در تیمم نیت قربت و احوط تعیین وجوب یا ندب
و استباحه است بنحوی که در وضو گذشت و اما رفع
حدث در این جای قصد ان خلاف احتیاط است بلکه
معقول نیست و احوط تعیین نمودن بدل بودن از
وضو یا غسل است و اما اگر تیمم بدل از وضو و غسل هر دو
در ذمه مکلف باشد معین است تعیین نماید که تیمم بدل
از وضو میکند یا بدل از غسل و احوط انست که نیت نماید
باین طریق که تیمم میکنم بجهت مباح شدن نماز بدل از وضو
یا غسل از جهة انکه واجب است یا مستحب است قربة الی الله
و در عدد زدن دست بر زمین خلاف است و اظهر کفایت نمودن
یک



یک دفعه زدن دست چه انکه تیمم بدل از غسل باشد چه وضو
هرچند احوط جمع نمودن میان یک دفعه زدن و دو دفعه
زدن دست خصوصا در تیمم بدل از غسل و واجب است در
تیمم ترتیب باینطریق که زدن دست پیش از مسح نمودن
پیشانی و مسح نمودن پیشانی پیش از مسح نمودن دو دست
و مسح نمودن دست راست پیش از مسح نمودن دست چپ
باشد لیکن این در صورتیست که یک دفعه بزند دو دست را
بر زمین و اما در صورتیکه دو دفعه بزند دفعه دویم
پیش از مسح نمودن دو دست میباید باشد و همچنین واجبست
در تیمم طاهر بودن خاک و بجای اوردن خود شخص همچنانکه
در وضو و غسل مذکور شد و همچنین واجبست موالاة هرچند
تیمم بدل از غسل باشد و مراد بان پی در پی بودن عرفیست و
همچنین واجب است در میان دست و خاک و ماسح و ممسوح
مانعی نباشد و تیمم پیش از وقت فریضه صحیح نیست و در وقت
فریضه صحیحست در حال تنگ بودن وقت و اما در وسعت وقت

دو دفعه زدن از در وضو و غسل ترک نکند

اشکالست و احوط تاخیر نمودن انست خواه امید رفع
شدن عذر داشته باشد یا نه هرچند اظهر جواز تقدیم در
اول وقت هرگاه علم داشته باشد که عذر بر طرف نمیشود
تا باخر وقت و فرقی نیست در جواز تیمم در حال تنگ بودن
وقت میان نماز واجب و سنت و یومیه و غیر یومیه و اگر کسی
نماز گذارد به تیمم صحیح واجب نیست بر او اعاده نمودن نماز چه
در حضر باشد چه در سفر چه در وقت باشد چه در خارج
وقت متعمد بر جنابت باشد یا نه عالم باشد بر نبودن اب
در صورت تعمد بر جنابت یا نه تیمم از برای نمازی که ان نماز باشد
با رخصت شده باشد که متعذر باشد بر او ازاله نجاست غیر معفو
از ان رخصت یا نه و همچنین است حکم بدن و اگر تیمم از برای
فریضه حاضره نمود بعد از ان میتواند داخل در نماز دیگر شود
در اول وقت و واجب نیست انتظار تا باخر وقت و اگر قضا
در ذمه شخصی باشد میتواند تیمم از برای ان بکند هر وقت
که اراده نماز داشته باشد و جایز است نماز بسیار بجای
اوردن



اوردن بیک تیمم و اگر بعد از انکه تیمم نمود و پیش از شروع
در نماز اب بیابد و ممکن شود او را استعمال نمودن ان و
بقدر زمان استعمال نمودن اب بگذرد تیمم ان باطل میشود
و اگر در میان نماز اب بیابد باطل نمیشود تیمم چه بقدر زمان
استعمال بگذرد چه نگذرد و احوط تمام نمودن نماز و قضا
یا اعاده است و باید دانست که انچه ذکر شد بنا بر قول
بجواز تیمم در وسعت وقت است و اما بنا بر قول بانکه جایز نیست
تیمم مگر در تنگی وقت جای اشکال تمام واجبست و اگر کسی تیمم
کند بدل از غسل و محدث بحدث اصغر شود واجبست تیمم کردن
بدل از غسل و احوط انست که جمع نماید میان وضو و تیمم بر تقدیری که
قادر باشد بر اب و جمع نمودن میان دو تیمم است بر تقدیری که
قادر نباشد بر اب یکی بدل وضو و دیگری بدل غسل

فصل چهارم در تیمم واجب بدانکه واجبست تیمم بجهت
از برای نماز واجب و طواف واجب و شرطست از برای مطلق
نماز چه واجب و چه سنت بشرط ممکن نبودن وضو یا غسل

استیناف قبل از رکوع خالی از قوت نیست

و ممکن بودن تیمم واجبست تیمم از برای نماز اینچه واجب میشود
طهارت ابی از برای ان مثل روزه ماه رمضان و قضای ان
و تیمم از برای داخل شدن مسجد الحرام و مسجد مدینه
و درنگ نمودن در باقی مساجد و مس نمودن کتابت قران
اگر واجب شود هر یک از امور مذکوره مثل وضو است و
واجبست بر کسی که محتلم شود در مسجد مدینه یا مسجد الحرام
از برای بیرون امدن از ان هر گاه غسل ممکن نباشد
یا باعث تلویث مسجد شود بنجاست و هر گاه غسل ممکن باشد
و زمان ان کمتر از زمان تیمم یا مساوی با زمان ان باشد
و باعث تلویث مسجد بنجاست نشود وجوب غسل دران حال
خالی از قوت نیست و بعضی ملحق کرده اند بجنب حایض و نفسا را
در وجوب تیمم از برای بیرون امدن ان و ان احوط است
و واجب میشود نیز تیمم بنذر و عهد و قسم بشرطیکه در کتاب
نذر مذکور خواهد شد انشاء الله **مبحث دویم** در طهارت
از خبث و دران چند بابست **باب اول** در انواع نجاسات و
ان



ان دوازده قسم است **اول و دویم** بول و غایط انسان
هر حیوانیکه حلال گوشت نباشد و صاحب نفس سائله
باشد یعنی خون جهنده که بیرون میاید از رگ در وقت موی
بریدن و فرقی نیست در غیر ماکول اللحم انکه انسان باشد
یا حیوان صحرائی باشد یا دریائی طیر باشد یا غیر طیر و طیر
خفاش باشد یا غیر خفاش حرمت خوردن ان اصلی باشد
یا عارضی مثل جلال و حیوانیکه شیر خوک خورده باشد تا
انکه قوت گرفته باشد استخوان ان از ان و بهیمه یا غیر بهیمه
که موطوء انسان شده باشد چه در فرج و چه در دبر **سیم**
منی است از حیوانیکه صاحب نفس سائله باشد هر چند حلال گوشت
باشد **چهارم** خون حیوانیست که صاحب نفس سائله باشد
خواه ماکول اللحم باشد یا غیر ان کم باشد ان خون یا بسیار
چه از رگ بیاید چه از غیر رگ مگر خونیکه باقی میماند در
ذبیحه ماکول اللحم بعد از ریختن خونیکه متعارفست از ان
ریخته شود که طاهر است و همچنین خونیکه مشتبه بخون

اگر خون در عضوی که حرام
است خوردن ان بوده باشد
مثل سپرز یا حوط اجتناب
است ق

طاهر شود **پنجم ششم** سگ و خوک صحرائی است و همچنین
اجزای هر یک هر چند اجزائی باشد که حیوة در انها حلول نکرده
باشد مانند موی و ناخن **هفتم** میته است هر گاه از حیوانی
باشد که صاحب نفس سائله باشد مگر میته ادمی که نجاست ان بعد از
سرد شدن و پیش از غسل دادنست بلکه پیش از سرد شدن
و بعد از مردن نیز بنابر اقوی و احوط و اجزاء میته نجس است
خواه جدا شود از ان در حال حیوة یا در غیر حال حیوة اگر از
اجزائی باشد که حیوة در انها حلول کرده باشد و غیر اجزاء
صغاریکه از انسان جدا میشود مثل انچه از لب جدا میشود
در بعضی اوقات اظهر طهارت و احوط اجتنابست **هشتم**
کافر است حتی مرتد و یهود و نصاری و مجوس و همچنین است
حکم در اجزاء انها هر چند از اجزائی باشد که حیوة در انها حلول
نکرده باشد و طریق معرفت کافر انست که انکار الهیت یا رسالت
یا ضروری از ضروریات دین نماید و احوط اجتناب از اولاد
کفار است پیش از بلوغ چنانکه احوط اجتناب از سنی است و لیکن
طهارت

بلکه اقوی اجتنابست ق



طهارت در ایشان اقویست و اما ظروف و البسه کفار طاهرست
مادامیکه علم بنجاست بمباشرت ایشان برطوبت و مانند ان
بهم نرسد و مطلق مظنه کفایت نمیکند در نجاست **نهم**
شراب و هر مسکری که در اصل روان باشد هر چند بخشکد
و مشهور الحاق اب انگور است بان هر گاه غلیان بهم رساند
و بعضی علاوه نموده اند اعتبار اشتداد را نیز و اظهر و احوط
اجتنابست مطلقا اگر ابکار او ان طاهر نشود و الا حکم بنجاست
بی اشکالست **دهم** فقاع است و ان از جو بعمل میاید همچنانکه
جمعی ذکر نموده اند و معتبر دران صدق اسم است در عرف عرب
**یازدهم** عرق جنب از حرام خواه در وقت حصول جنابت
باشد یا بعد خواه در زن باشد یا در مرد از زنا باشد یا از لواط
یا وطی بهیمه یا غیر از انها از انچه حرمت ان ذاتی باشد بلکه در وطی
حایض و وطی در روز روزه یا وطی در ظهار پیش از کفاره
دادن نیز اقوی اجتنابست **دوازدهم** عرق شتر جلال است
بلکه مطلق حیوان جلال بنابر احوط **باب دویم** در احکام

بخاسات واجب نیست ازالهٔ نجاست لنفسها بلکه مستحب است و شرط
است ازالهٔ آن از رخت و بدن از برای صحت نماز و طواف با امکان
و معفو نبودن و از محل سجود پیشانی از برای سجده کردن و از
ظروف از برای استعمال کردن برطوبت در آنچه مشروط بطهارت
است از خوردن و آشامیدن و تطهیر نمودن هرگاه استعمال
آن مستلزم تعدی نجاست باشد و از ماکول از برای خوردن
و واجب است ازالهٔ آن از مساجد و همچنین از مصحف و آلات
مختصهٔ آن مثل جلد و از ضرایح مقدسه و روی پوشش آنها
بنا بر احوط و حرام است نجس نمودن مسجد و معفو است خون
قروح و جروح مادام که خون منقطع نشود بالمره چه جاری
باشد دائما یا نه چه مشقت در تطهیر آن باشد یا نه چه در رخت
باشد چه در بدن چه مقدور او باشد عوض نمودن رخت
یا نه مثل دستمال و کهنه تواند منع از نجس شدن نماید یا نه ممکن
باشد چارهٔ آن مثل دوائی یا نه مجروح نموده باشد خود شخص عمداً
یا نه و همچنین معفو است عرقی که بآن نجس شود که انسان را کم

نی

احوط اعتبار مشقت است در ازالهٔ یا تبدیل همین قدر که مکلف بتواند در عرف شستن آن بجهت هر نماز یا هر روز دشوار است و اگر ممکن باشد شستن محل آن هر روز یکبار احوط خواهد بود ق



نزد مبتدا است که از آن خالی باشد ولیکن عفو از آنچه شنیده شد
مخصوص صاحب جروح و قروح است پس اگر آن رخت را دیگری
بپوشد عفو از برای آن نیست و همچنین اگر شک کند که خون
از جروح و قروح است یا از غیر از آن و معفو است نیز خون
کم تر از درهم در رخت بلکه در بدن دور نیست عفو هر چند احوط
اجتناب لیکن این حکم در خون غیر حیض و نفاس و استحاضه
است ~~بلکه خون غیر حیض و نفاس و استحاضه است~~ بلکه خون غیر
نجس العین و غیر ماکول اللحم بنا بر احوط بلکه خالی از رجحان نیست
و احوط در مقدار درهم اکتفای بمقدار ناخن ابهام متعارف
یا بمقدار [illegible] و اظهر تحدید با خص و اخذ است
که گودی کف دست باشد و مراد بناخن ابهام ناخن انگشت
بزرگ است و همچنین معفو است نجاست بجز چیزی که نماز با آن
تمام نشود چه لباس باشد چه غیر لباس و لباس چه در محل
خود باشد چه نباشد مثل عمامه پیچیده باشد و احوط در اخیر
اجتناب است چنانچه هرگاه قبائی را تا نموده در جیب خود گذارد

بلکه اقوی اجتناب است ق



ظاهر است که باطل نمیشود نماز و مربیه کنندهٔ صبی یا صبیه
اگر یک جامه داشته باشد کفایت میکند شستن آن در روزی
یک مرتبه از بول هر وقت که خواهد لیکن بهتر است که در آخر
روز بشوید که چهار نماز را بطهارت یا بکم تر بودن نجاست بجای
آورده باشد و واجب است در شستن بول از رخت و بدن
دو دفعه هرگاه شسته شود باب غیر جاری مگر بول طفل شیر
خوار مسلم که در آن ریختن آب کافیست با فرو گرفتن تمام محل را
که بول بآن رسیده باشد یا غلبهٔ آب بر بول هر چند غساله از
محل بیرون نرود ولیکن احوط بیرون کردن است و اما
در آب جاری کفایت میکند یک دفعه بلکه در آب کر نیز دور
نیست کفایت کردن یک دفعه هر چند احوط تعدد است
و در غیر رخت و بدن و بول از سایر نجاسات احوط است
که دو دفعه بشویند در غیر ظروف هر چند کفایت نمودن
یک دفعه است در غیر بول و اما در ظروف سه دفعه
باید شسته شود از هر نجاستی غیر از نجاست مردن موش

و

احوط اجتناب است ق

احوط در آن نیز دو دفعه است ق

احوط دو دفعه است ق



و شراب و ولوغ سگ و خوک که عبارتست از آشامیدن
آنها از ظروف بطرف زبان پس در مردن موش خصوصاً
در نوعی از آنکه عبارهٔ از جرذ است احوط آنست که هفت دفعه
شسته شود هر چند در غیر جرذ ظاهر کفایت سه دفعه است
و همچنین در شراب احوط آنست که هفت دفعه بشویند
هر چند ظاهر کفایت سه دفعه است و هرگاه ظرف آن چوبی
یا سفالی باشد بی روغن یا کدو باشد احوط اجتناب است
هر چند اقوی قبول تطهیر ظاهر آنست و اما در ولوغ خوک
و سگ پس در خوک واجب است هفت دفعه شستن و
در سگ واجب است سه دفعه شستن هر چند احتیاط آنست که
هفت دفعه بشویند لکن شستن اول باید بخاک باشد
و احوط آنست که خاک خشک بمالند بموضع نجاست یک
دفعه و خاک را ممزوج باب نمایند و موضع نجاست را
بآن بشویند یک دفعه دیگر و بعد از آن باب بشویند
دو دفعه و خاکستر و آهک و گچ و اشنان و امثال آنها

احوط استعمال التراب قبل المزج ق

بعوض خاک کفایت نمیکند و موقوف است تطهیر ان چیزی که بر
دو ان فرو میرود بر فشردن اگر شسته شود باب قلیل که ر کر بول
بول وضع کر حاجت بفشردن ندارد چنانچه گذشت و اما
در اب جاری یا کر حاجت نیست بفشردن هرچند احوط
است و واجب در تطهیر نجاسات برطرف کردن عین
نجاست است نه رنگ ان و نه بوی ان و فرق نیست در وجوب
برطرف کردن میان نجس و متنجس و هرگاه موضع نجاست
مشتبه شود اگر در یک لباس باشد معین است شستن هر
موضعی از ان که احتمال نجاست در ان باشد و اگر احتمال در
زیاده تر از ان باشد واجب است شستن جمیع و اگر اشتباه در چند
لباس یا غیر لباس باشد هرگاه غیر محصور است واجب نیست شستن
ان و اگر محصور باشد واجب است و اگر ممکن نشود شستن لباس
از برای نماز کردن جایز است برهنه نماز کند بلکه معین است
و اگر مانعی از برهنه شدن بهم رسد مثل سرما و انچه متضرر
شود باو نماز کند با رخت نجس و اعاده و قضا بر او نیست
اگر در



اگر دو لباس از برای نماز گذار باشد یکی نجس و دیگری طاهر و
مشتبه باشد و ممکن نشود از برای او غیر ان و نه شستن
انها نماز را در هر دو بکند و هرگاه نماز را بجای اورد با نجس
بودن رخت یا بدن و علم داشتن علم بان واجبست اعاده
نمودن نماز در وقت و قضا نمودن ان بعد از وقت و
و اگر فراموش کرد ازاله کردن نجاست را و بعد از فراغ از نماز بخاطرش
امد اعاده و قضاء ان واجبست و اگر در بین نماز
بخاطرش بیاید اعاده واجبست و اگر وقت اعاده باقی نمانده
باشد تمام کند و اظهر واجب نبودن قضاء است ولیکن احوط
ترک نکردن قضاء است و اگر نمیدانست نجس بودن رخت یا بدن را
پس اگر علم بهم رساند بعد از فراغ از نماز و بیرون رفتن وقت
قضاء نیست بر او و همچنین هرگاه در وقت علم بهم رساند
و اگر علم بهم رساند در بین نماز باطلست نماز و واجب است
اعاده ان هرگاه بهم رساند پیش بودن نجاست را و اگر علم
بهم رساند که پیش از نماز نبوده است و ممکن باشد

نمودم

علم

تا اهران است کرم

بلکه خالی از قوت نیست

اوراتطهیر نمودن بدون فعل منافی تطهیر نماید و نماز را تمام
کند و اگر ممکن نشود نماز باطل است و واجب است اعاده نماز
نماز را و اگر علم بنجاست بهم رساند با تنگ بودن وقت نماز
تمام کند و اعاده بر او نیست **باب سیم** در مطهرات و احکام
انها و در ان چند فصل است **فصل اول** در اب بدانکه اب یا
اب مطلق است یا مضاف و هر دو بدون رسیدن نجاستی بان
از خارج طاهر است و اما در مطهریت پس اب مضاف رفع
نمیکند نه حدث را و نه خبث را و نجس میشود بملاقات نجاست
هرچند بقدر کر و بیشتر از کر باشد و اما اب مطلق پس ان پاک میکند
هرچیز را مگر انکه قابلیت پاک شدن نداشته و اگر برسد باو
نجاست منقسم میشود باقسام چند **اول** اب جاری که عبارت
از ابیست که از زمین بجوشد و جاری شود بر زمین و در
حکم انست انچه بجوشد از زمین و ایستاده باشد و نه
نامند انرا چاه و ان نجس نمیشود بملاقات نجاست مگر
انکه رنگ یا بوی یا طعم ان بنجاست متغیر شود هرچند بقدر کر
نباشد

احوط در این قسم هرگاه بقدر
کر نباشد بلکه اقوی انفعال
است و تطهیر ان بکم کردن اب
است تا اب تازه از ان بجوشد
و ممزوج شود بر باقی اب
۱۵۱



باشد چه نباشد و حوضهای کوچک حمام که متصل بخزینه
میباشد که در عراق عرب بحمار متعارف است در حکم اب
جاری است در پاک نمودن و نجس نشدن بمجرد رسیدن
نجاست بشرط انکه متصل باشد بخزینه و انچه در خزینه است
بقدر کر باشد لکن در صورت تغیر اب حوض در تطهیر ان
شرط است که اب خزینه بقدر کر باشد بعد از برطرف شدن
تغیر و فرق نیست در انچه ذکر شد در میان حمام و غیر حمام
**دویم** اب باران و حکم ان حکم اب جاری است در نجس نشدن
بمجرد رسیدن نجاست بان و پاک نمودن غیر در حالت باریدن
هرچند جاری نشود چه در زمین جمع شده باشد چه از
ناودان بیاید چه ابر بسیار باشد چه قطعه خود باشد
بیاید یا باد از ان ابسمی بیرد و فرق نیست میان ظاهر انچه
اب باران بان برسد و باطن ان در پاک شدن و حاجت
بفشردن در ان نیست **سیم** اب ایستاده پس اگر ان بقدر
کر باشد نجس نمیشود مگر بتغیر نمودن رنگ یا طعم یا بوی

بشرط امتزاج ان بقدر از
از اب خزینه

احوط اعتبار جریان است

پیش گذشت که احوط بلکه
اقوی وجوب عصر است در جاری

ان بنجاست چه انکه تمام ان متغیر شود یا قدری از ان و
مراد از تغیر که گفتیم تغیر حسی است یعنی متغیر شود بنحوی که رنک
ان بچشم وطعم ان بدهان وبوی ان بدماغ ادراک شود و
اعتبار نیست بغیر از صفت رنک وطعم وبوی وهر یا این سه
صفت هرگاه صفت متنجس باشد خواه اصلی باشد یا انکه کسب کرده
باشد از غیر نجاست و نه هرگاه حاصل شده باشد بمجاور
شدن اب بنجاست واوفنه بفرض نمودن اوصاف [illegible] کرده را
در نجاست یا در اب و کر بحسب وزن هزار و دویست رطل عراقیست
که بوزن شاه که عباراتست از نوزده عباسی باشد شصت وچهار
من بنقصه بیست مثقال میشود وبوزن تبریزی در هشت
عباسی صد وبیست وهشت من بنقصه بیست مثقال میشود و
بوزن تبریزی شاهی صد وسی وشش من ونیم میشود و بحسب
مساحه سه وجب ونیم در طول در سه وجب ونیم در عرض
در سه وجب ونیم در عمق است واگر اطراف حوض ومثل ان
اختلاف داشته باشد در طول وعرض وعمق یا بعضی از
ان

احوط انفعال است هرگاه
صفت نجاست در اب موجود
باشد بجهت عارضی مثل
انکه سرخ باشد که رنک
خون در ان ظاهر نمیشود
بلکه خالی از قوه نیست



ان باید مجموع چهل و دو وجب وهفت ثمن وجب باشد بوجب
متعارف واگر اب بقدر کر نباشد هر چند بقدر دریا [illegible] شفا
کم باشد نجس میشود برسیدن نجاست هر چند اب وارد بر
نجاست شود یا نجاستی باشد که اجتناب نمودن از ان
ممکن نباشد مثل سر بودن از خون واگر شک کند که
اب بقدر کر رسیده یا نه حکم باید بشود بانکه نرسیده است
چنانچه اگر شک کند بعد از انکه بقدر کر بوده کمتر شد
یا نه حکم باید بکند بانکه باقیست بر قدر کر وظاهر میشود
اب مذکور یا بیکه نجس نشود برسیدن نجاست ومعتبر است
ممزوج شدن اب مطهر وکفایت نمیکند مجرد اتصال **چهارم**
اب چاه وان نجس نمیشود مگر انکه یا انچه اب کر نجس میشود بان
چنانچه گذشت ولیکن مستحب است کشیدن اب از او هرگاه واقع
شود نجاسات بلکه غیر نجاسات در ان واحوط عدم ترک
است وان بیازده قسم منقسم میشود **اول** کشیدن تمام
اب چاه از برای نجاستی که تغیر بدهد طعم یا بوی یا رنک

خصوصا هرگاه کم از کر بوده
باشد



اب او از برای ریختن فقاع وشراب وباقی مسکرات که روان
باشد در اصل چه حکم بنا ر مکرر و شراب کرده در قطره ان بسی
دلو کفایت میکند هر چند افضل کشیدن تمام ابست وهمچنین
سنت است کشیدن تمام اب از برای منی وخون حیض واستحاضه
ونفاس وکاو نر وشتر چه نر و چه ماده باشد واز برای اب انکور که
بجوش امده ودو ثلث او نرفته باشد واز برای عرق جنب
از حرام وعرق شتر جلال وسک وخوک هرگاه هر یک زنده
بیرون بیاید بنابر احوط و فضله وبول غیر ماکول اللحم
حتی انسان لکن در غیر بول صبی و مرد هر چند استحباب کشیدن
جمیع اب بنحو در اینها وجیه وخوبست وهمچنین از برای بول
وفضله نجس العین وخون ان واز برای افتادن فیل وکافر
هرگاه در ان بمیرد یا زنده بیرون اید وسایر نجاساتیکه نص
وارد نشده باشد از برای کشیدن اب بجهت انها و داخل در
منصوص نشود هر چند بنحوی باشد واگر ممکن نباشد کشیدن
تمام اب چاه یا مشقت داشته باشد بجهت بسیاری بیرون
امدن



امدن اب یا بسیاری ان چهار نفر مرد بنوبت اب بکشند در
یک روز واز طلوع صبح صادق تا بمغرب وتهیه اسباب وشروع
در عمل بباید قدری پیش از صبح باشد وفراغ بعد از مغرب
واگر اختلالی در عمل بهم رسد مثل تکاهل ورزیدن در
عمل یا بعض روز مشغول عمل نشود عمل را باید اعاده کنند
**دویم** کشیدن یک کر اب از برای مردن اسب و قاطر و
الاغ وگاو ماده **سیم** کشیدن هفتاد دلو از برای مردن
انسان مسلم چه مرد باشد چه زن چه بالغ باشد چه طفل
**چهارم** کشیدن پنجاه دلو از برای ریختن خون بسیار از
طاهر العین غیر خون حیض واستحاضه ونفاس و در خون
ذبح گوسفند اکتفا نمودن بسی و چهل خوبست واز برای
غایط انسان که تر باشد یا از هم پاشیده باشد و در دویم
اکتفا نمودن بچهل دلو نیز خوبست لکن احوط پنجاه
دلواست **پنجم** کشیدن چهل دلو از برای ریختن بول
مرد ومردن گربه وشغال وروباه وخرگوش وسک و

ان ششم کشیدن سی دلو از برای وقوع آب باری که
در آن بول و غائط و فضله سگ باشد یا یکی از آنها
هفتم کشیدن ده دلو از برای غائط خشک و خون کم
هشتم کشیدن هفت دلو از برای مردن طیر از کبوتر تا
شتر مرغ و مردن موش هرگاه از هم نپاشد یا نفخ نکند و غسل
کردن جنب یا بجهت داخل شدن آن در آب و افتادن سگ
هرگاه بیرون بیاید زنده و بول صبی غیر بالغ بعد از آنکه
چیزخوار باشد و از برای مردن سام ابرص هرگاه نفخ کرده
باشد نهم کشیدن پنج دلو از برای فضله مرغ خانگی جلال
بلکه مطلق مرغ جلال باشد چه نباشد دهم کشیدن سه
دلو از برای وزغه و عقرب و مار و هم چنین از برای موش
اگر از هم نپاشیده باشد و نفخ نکرده باشد یازدهم کشیدن
یک دلو از برای افتادن پوست و غیر که از او جدا شود
در حال حیات و از برای بول رضیع در بین دو سال و مردن
گنجشک و شبه آن و در دلو معتبر است عادت نوع چاه و

اکثر او عادت خصوص این چاه که نجس شده بزرگ تر باشد از عادت نوع احوط بلکه اقوی مراعات است ق



مناسب آن است و اگر بجای دلو کوچک از دلو بزرگ بکشد کفایه
میکند و در پر بودن دلو طریق متعارف معتبر است و در
کشیدن تمام آب دلو خاص معتبر نیست چنانچه در شخص آب کش
عدالت و اسلام و ذکورت و وصف و نیت معتبر نیست بلکه
فرق در میان حیوان و انسان نیز نیست و در جمیع اقسام
کشیدن آب بعد از بیرون آوردن باعث است مگر در
صورت کشیدن تمام آب که هرگاه در بین کشیدن بیرون آید کفایت
میکند و اگر سبب کشیدن آب متعدد شود مثل دو موش در
چاه بمیرد حکم نیز متعدد میشود مادامیکه آب در چاه باشد
باشد چه مثل هم باشد مثل افتادن دو موش یا مثل هم نباشد
مثل افتادن یک موش و یک کبوتر پنجم آب نیم خورده
از نجس العین نجس و از طاهر العین طاهر است هرچند از غیر
ماکول اللحم باشد یا از طیوری باشد که نجاست میخورند هرگاه
موضع ملاقات آنها طاهر باشد یا از مسوخ باشد فصل
دویم در باقی مطهرات و آن چند چیز است اول آفتاب و

پس آن



آن پاک میکند زمین و بوریا و حصیر را از بول هرگاه بخشکاند
آنرا عین آفتاب هرچند خالی از باد نباشد بلکه ظاهر است که پاک
میکند هر نجاستی که از برای آن جرم نباشد هرچند آن
نجاست بر زمین و بوریا و حصیر نباشد بلکه بر غیر آن
نیز از چیزهائی باشد که منقول نباشد مثل درخت و
میوه و علف و باقی چیزهائی که از زمین میروید مادامیکه
در جای خود باقی باشد و قطع نشده باشد و هم چنین
است حکم دیوار و سقف حجره و در و پنجره و ارسی و ستون
و نحو آنها چنانچه فرق نیست در زمین میان آنکه سنگ
باشد یا خاک یا آجر بر روی خاک فرش شده باشد یا گچ
و سنگ و قیر و گچ و آهک و نحو آنها یا نشده باشد و اگر نجاست
خشکیده باشد و دوباره آن را تر کنند و آفتاب آن را بخشکاند
کفایه میکند و فرق نیست در پاک نمودن آن میان ظاهر
و باطن هرگاه رطوبت متصل باشد از ظاهر به باطن و اگر
ظاهر خشک باشد و نجاست باطن منفصل باشد از ظاهر

هواء

در باطن فی الجمله تامل است اگر چه مشهور است ق



نتابیده آفتاب پاک نمیشود دویم زمین و آن پاک میکند ته قدم
و ته چکمه و نعلین را هرگاه نجس باشد به راه رفتن یا مالیدن
بر زمین بر حیثیتی که عین نجاست برطرف شود هرچند احوط
راه رفتن بقدر پانزده ذراع است اگر نجاست در کم تر از
پانزده ذراع برطرف شود و هم چنین پاک میکند هر چیز را
که در عادة پا باشد و ته عصای اعرج را و زانوی زمین گیر را
یا کعب آن بلکه ته نیزه و عصا و عراده و غیره را و لیکن اکتفا
با آنچه اول ذکر شد احوط است بلکه احوط آن است اکتفا به نعلین
و چکمه است و شرط نیست خشک بودن زمین و طهارت آن و
رطوبت داشتن ماسح از نعلین و قدم و امثال آن هرچند احوط
است سیم استحاله است تبدیل شدن حقیقت نجس یا
متنجس به حقیقت چیز دیگر که نجس نباشد و صورت نوعیه نجس
یا متنجس به صورت نوعیه چیز دیگر که از نجاسات نباشد و اما
تبدیل اوصاف یا متفرق شدن اجزاء اعتبار ندارد و باعث
پاک شدن نمیشود و در استحاله انواع انواع بسیار میباشد

احوط در امور مذکوره ان عصا و غیره عدم طهارت است ق

احوط بلکه اقوی اعتبار جفاف و طهارت است ق

از قبیل خاکستر شدن یا دود شدن عذره و مثل ان و در
ذغالیکه از چوب نجس حاصل شود احوط اجتناب وهم
چنین در خزفی هرگاه گل ان نجس باشد بنا بر اقوی و هم چنین
است کرم شدن عذره و نمک شدن سگ و بول شدن اب نجس
از برای حیوان ماکول اللحم و هم چنین شیر یا سرکین یا رجیع شدن
غذای نجس هر چه باشد از برای ان و هم چنین استحاله شدن نجس
یا متنجس بخار هرگاه علم بیاید که تمامی اجزای ان با بخار بهم نرسد و هم
چنین است استحاله نجس بسرکه و هم چنین شراب هر چند بعلاج باشد
خواه انجه علاج بان میشود باقی بماند یا مستهلک شود
چهارم اسلام و ان پاک مینماید بدن و رطوبات کافر را
از اب دماغ و دهن و بلغم و امثال ان و هم چنین انچه متصل
بدن او باشد از موی و ناخن و دندان و اما ظروف و لباس
و رطوبت ملاقات ان نموده باشد نجس است و هم چنین است لباسی
که پوشیده است هرگاه در حال کفر نجس شده باشد بعرق
یا رطوبت دیگر و احوط اجتناب از عرق بکر در حال کفر بهم
رسیده

یعنی اقوی اجتناب است منه

عصیر

احوط اجتناب در صورت بقاء عین منه



رسیده باشد در بدن ان و باقی باشد در حین اسلام و هرگاه
اسلام بیاورد پدر و مادر فرزند صغیر پاک میشود پنجم
کم شدن و ان در اب انگور جوشیده نجس است که نجاست ان
بسبب جوشیدن باشد که پاک میشود برطرف شدن دو
ثلث ان بعد از غلیان چه باتش باشد چه بافتاب چه
بهوا و پاک میشود بپاک شدن ان اب الات و ادوات
طبخ از ظروف و غیر ان و دست و رخت کسیکه متوجه عمل است
بشرط انکه عامل و الات باقی بر عاملیت و التیت باشند تا بحال
پاک شدن و هم چنین پاک میشود ان اب انگور رسیده باشد
بموضعی در حال نجاست پس خشک کند رطوبت ان بقسمیکه دو ثلث
ان کم شود لیکن احوط اجتناب و اگر شک داشته باشد در
انکه برطرف شد دو ثلث ان باشد یا نیست بر نجس بودن و
حرام بودن چنانچه اگر شک داشته باشد که بجوش امده یا
نیامده بنا میگذارد بر پاک بودن و حلال بودن و اگر شک کند
در انکه انگور رسیده باشد یا غوره بجوش امدن نه حرام میشود

احوط در هوا اولی در افتاب اجتناب منه



و نه نجس ششم انتقال چیزیکه محکوم بنجاست باشد باعتبار محلی
هرگاه نقل شود بمحلیکه محکوم بطهارة باشد بحسب اسم اگر داخل
در اسم ان شود مثل خون حیوان صاحب نفس سائله مثل انسان
و حیوان هرگاه بخورد از اجزای حیوانی که صاحب نفس سائله
نباشد مثل کیک و شپش و پشه و کنه و این در وقتی است که
علم داشته باشد باین معنی مثل انکه بمشاهده احساس نماید و
اگر نه بیند و نداند طهارة اظهر است و از این باب است اینکه
نجس شده باشد هرگاه بول اعرق درخت بدهد و بعروق انها
داخل شود پاک خواهد شد بمجرد انکه جزء انها محسوب شود
اگر شک کند در انکه منتقل شد از محل نجس بمحل طاهر یا نشد
محکوم به نشدن هفتم سنگ و کهنه استنجا و بخوان
بشرطیکه گذشت هشتم استبرا و بان حکم بطهارة رطوبت
مشتبه ببول و منی میشود و اگر استبرا نکرده باشد نجس است
نهم جدا شدن غساله و ان پاک کننده است رطوبتی را
که باقی میماند بعد از فشردن دهم برطرف شدن نجاست از بدن
حیوان



حیوان غیر انسان و برطرف شدن از بواطن مثل باطن دماغ و
گوش و دهن و هم چنین است انچه در میان دندانها میماند
از غذا هرگاه نجس شود و احوط انست که اگر نجس شود دهن
از بول دو دفعه مضمضه بکند یا بیشتر و اگر از غیر بول باشد
یکدفعه مضمضه کند هر چند احوط نیز در ان دو دفعه است
یازدهم بیرون امدن خون از محل ذبح کردن حیوان
یا محل نحر نمودن شتر بقدر دیگر خون متعارفست از ان قسم
باشد که بان حکم بطهارة خون باقی مانده میشود دوازدهم
غایب شدن و ان مطهر بدن مسلم و رخت اوست با علم او بنجاست
و احتمال تطهیر از ان خاتمه در الت تطهیر از ظروف جایز است
استعمال کردن ظرف غیر از طلا و نقره و پوست مرده از باقی
معادن هر چند از جواهر نفیسه باشد و از غیر ان با طهارة و غصبی
نبودن در تطهیر بلکه مطلقا و اما ظرفیکه از پوست مرده باشد
جایز نیست استعمال ان و هم چنین ظروف طلا و نقره و لیکن
حرام نمیشود ان چیزیکه در ظروف میباشد از خوردنی و

احوط اشتراط احتمال طهارة است منه

احوط اجتناب منه

لیکن در اعضاء ماکول اللحم در غیر ماکول اللحم مثل شتر نیز احوط اجتناب منه

[illegible] منه

اشامیدن وغیر آن وهمچنین رفع خبث بآن میشود از ظرف
غصبی هر چند فعل حرام کرده باشد وهر گاه وضو یا غسل از یکی از
انها بسازد اظهر صحت و احوط اعاده است مگر در صورتیکه منحصر
وممکن باشد ظرف در ظرف غصبی نباشد وضو یا غسل بدون استعمال
و باطل کردن آن ظرف که وضو وغسل بآن حرام است و حرام نیست
استعمال کردن ظرف طلا و نقره در حال اضطرار و چه در تطهیر
باشد و چه در غیر آن ولکن احوط جمع میان وضو یا غسل و تیمم
است و حرام نیست نگاه داشتن آنها واحوط اجتناب چنانچه
میانه و سر قلیان طلا و نقره استعمال کردن حرام نیست و
همچنین است سرمه دان و قاب قرآن و لوله دعا و تریاکدان
و شانه دان ولکن اجتناب احوط است وهمچنین حکم استعمال
ظرفیکه خط طلا و نقره در آن کشیده شده باشد یا آب طلا
کرده باشند یا در آن اجزاء طلا نصب کرده باشند ولکن احوط
اجتناب است و حرام است گذاشتن دهن بر موضع مفضض در
حال خوردن و جایز است قرآنرا بلکه هر کتابیرا جلد طلا
ونقره

وهمچنین

[3] اگر استعمال بجهة اضطرار و مثلا شد طهارت از آن صحیح است و محتاج بر تیمم نیست و نکاه تیمم متعین است

[4] حرمت در جمیع مذکورات اگرچه خالی از قوة نیست مگر لوله دعا از نقره و در میانه قلیان تامل است



و نقره کشیدن بلکه تمام کاغذ را آب طلا بخشن و بر روی آن
نوشتن وهمچنین جایز است [3] زینت مشاهد مقدسه بقندیل
طلا و نقره و پرده و روپوش ضرایح مقدسه را طلا باف کردن
و جایز است زینت نمودن در و دیوار خانه و اطاق اگرچه با
طلا و نقره بپند از آب خوردن از آن عیبی ندارد **مقصد**
**دویم** در نماز و در آن چند مبحث است **مبحث اول**
در مقدمات نماز و در آن چند بابست **باب اول** در عدد
نماز واجبی بدانکه نماز واجب بر شش قسم است نماز یومیه
و جمعه و عید و آیات و طواف و واجب بامر خارج مثل استیجار
و نذر و عهد و یمین و نمازیکه از پدر فوت شده باشد و آنچه
واجب است از نماز یومیه بر هر مکلفی که خالی از حیض و
نفاس باشد و قادر باشد شرعا بر طهارت اختیاری یا اضطراری
در شبانه روزی پنج نماز است که مجموع آن هفده رکعت است
در حضر از برای هر یک از ظهر و عصر و عشا چهار رکعت و
از برای مغرب سه رکعت و از برای صبح دو رکعت [3] عشا یا تخییرا

طلا نمودن ترشی و براق کج و ظرف زینت اینه و همچنین جایز است

[4] و سقف آن را با طلا و نقره واحوط ترک است دون ظرف

[3] مگر در روز جمعه که واجبست عوض ظهر دو رکعت

بشرطیکه بعد از این مذکور خواهد شد و در سفر و حال
خوف از هر چهار رکعتی دو رکعت کم میشود و از باقی چیزی
کم نمیشود **باب دویم** در اوقات نمازهای یومیه واجبی
بدانکه از برای هر یک از آنها دو وقت است **اول** از برای
فضیلت **دویم** از برای کفایت نمودن در امتثال پس وقت
اول نماز ظهر زوال آفتاب از دایره نصف النهار در سمت راس
تا آنکه سایه [2] شاخص شود و وقت دویم آن بعد از گذشتن وقت
اولست تا آنکه باقی بماند بمغرب بمقدار اداء نمودن نماز عصر و
وقت اول نماز عصر بعد از گذشتن مقدار ادای واجبات
نماز ظهر است تا آنکه سایه دو مثل شاخص شود و وقت دویم
آن بعد از وقت اولست تا مغرب و وقت اول نماز مغرب از
غروبست تا برطرف شدن شفق مغربی و آن سرخی است
که در سمت مغرب بهم میرسد بعد از غروب آفتاب و وقت دویم
بعد از وقت اول است تا آنکه باقی بماند تا نصف شب مقدار کردن
نماز عشاء و وقت اول نماز عشاء بعد از گذشتن مقدار ادای
واجب

[2] مثل



واجب آن نماز مغرب است تا ثلث شب و وقت دویم آن
بعد از گذشتن وقت اولست تا نصف شب و وقت اول نماز
صبح طلوع صبح صادق است تا اسفار صبح و وقت دویم آن
بعد از وقت اولست تا طلوع آفتاب و شناخته میشود دخول
وقت مغرب ببرطرف شدن سرخی که در سمت مشرق
و گذشتن آن از سمت راس و شناخته میشود نصف شب که
آخر نماز عشاء است بگذشتن از سمت راس ستارهائیکه
طلوع میکند در وقت غروب و شناخته میشود صبح صادق
که اول نماز صبح است بسفیدی که در عرض افق پهن میشود
و شناخته میشود زوال بچند چیز از آن جمله میل نمودن
آفتاب بجانب ابروی راست از برای کسیکه روی بنقطه جنوب
بایستد و همچنین بزیاد شدن سایه شاخص بعد از کم شدن
آن یا حادث شدن سایه آن بعد از برطرف شدن آن لیکن
اول تقریبیست نه تحقیقی و سیم در حالتیکه آفتاب در
سمت راس باشد و از آن عبور کند مثل مکه در بعض اوقات

وقت

و دو یم در غیر این صورت غالباً لهذا اغلب بلاد و غالب
احوال در بلاد تشخیص این میشود و جایز نیست تاخیر نمودن
نماز را از وقتیکه از برای آن تحدید شده است و نه مقدم داشتن
بر آن و اگر نماز کرده پیش از وقت نمازش باطل است چه تمام نماز
پیش از وقت واقع شده باشد چه بعضی از آن چه عمدا کرده باشد
چه بفراموشی چه مسئله را دانسته باشد چه ندانسته باشد
چه وقت را شناسد چه نشناسد و هرگاه تمام نماز در وقت
واقع شده باشد از کسیکه چنین میدانسته که وقت داخل نشده است
نماز آن نیز فاسد است و اما اگر فراموش کرده باشد و اخر نبود
در وقت و اظهر صحت است و جایز نیست اعتماد نمودن بمظنه
در داخل شدن وقت با ممکن بودن علم هرچند حاصل شده
باشد از اذان معتمد یا قول مرد عادل نیز بنابر احوط و جایز
است هرگاه ممکن نشود علم ولیکن احوط انست که صبر کند تا
یقین بوقت حاصل شود و هرگاه ظاهر شود که مظنه ان فاسد
بوده است باید اعاده کند نماز را هرگاه وقت داخل نشده
باشد

مظنه م
بلکه دو عادل م



باشد در بین نماز و اگر داخل شده باشد هرچند پیش از سلام
باشد اعاده نکند و اگر کسی مشغول نماز عصر یا عشا شود
پیش از نماز ظهر و مغرب پس اگر متذکر شود در حالتیکه در نماز
باشد عدول بکند بنیت نماز پیش چه ظهر باشد چه مغرب و
اگر بعد از فراغ باشد بجز بنیت او و اگر هرگاه در وقت مختص نماز
ظهر یا مغرب واقع نشده باشد و بعد از آن نماز ظهر یا مغرب را
بکند و جایز نیست نوافل غیر یومیه هرچند قضاء انها باشد
بعد از داخل شدن اوقات فرایض و پیش از اداء انها و همچنین
جایز نیست نافله از برای کسیکه در ذمه او قضاء فریضه باشد
چه نافله روز چه نافله شب **باب سیم** در قبله و
آن کعبهٔ معظمه است از برای کسیکه حاضر است در مسجد الحرام
و کسیکه در حکم حاضر است و از برای کسیکه دور است از
مکه انجهت و سمت کعبه است و روی نمودن بان واجب
در جمیع نمازهای واجبی و شرطیست در جمیع انها با قدرت
چه ایستاده باشد چه نشسته باشد چه خوابیده لیکن در

احوط م اعاده بشرط مذکور است
در مسئله عدول نیز م

قبله م

در خوابیده اگر بر پهلو باشد بنحوی باشد مثل حالتیکه در قبر
میخوابانند او را و اگر بپشت بر زمین و روی باسمان باشد
مثل محتضر بخوابانند او را و اگر ممکن شود روی نمودن
بقبله در جزئی که فراموش شده باشد در نماز و در سجده
و در سجود سهو و در حال احتضار و نماز جنازه و دفن نمودن
میت و ذبح نمودن حیوان و واجبست تحصیل نماید علم
بقبله را با قدرت چه در عین و چه در جهت و اگر ممکن
نباشد علم کفایت میکند مظنه چه حاصل شود از قول
عادل یا فاسق یا کافر یا غیر آن و اگر عاجز شود از تحصیل
مظنه نماز کند بچهار سمت با وسعت وقت و اگر نماز کرد
بمظنه و بعد ظاهر شد که پشت بقبله بوده است اعاده کند
اگر وقت باقیست اگر وقت گذشته است قضا ندارد
و همچنین اگر ظاهر شد که نماز در یمین و یسار قبله بوده است
و اگر در میان یمین و یسار واقع شده باشد بر او چیزی نیست
و اگر ظاهر شود در میان نماز که روی بقبله نیست بگرداند
بسمت

بلکه بعض احوال واجبست
در همان بعض و همچنین
شرطست در نمودن
بقبله م

وجوب بعضا خالی از قوت نیست
بلکه در یمین و یسار نیز احوط
است حق



بسمت قبله اگر انحراف بسمت یمین و یسار نرسیده
باشد و اگر رسیده باشد اعاده کند و اگر بعد از فارغ
شدن از نماز متنبه شود که از قبله منحرف بوده است
یا نه اگر بقدر ما بین بکند و یکرکعت از وقت باقیست لازم اعاده
نیست اعاده لکن احوط اعاده است **باب چهارم**
در مکان نماز بدانکه جایز است نماز در هر مکانیکه خالی
باشد از نجاستیکه تعدی نماید و جایز التصرف باشد
چه مملوک باشد بحسب عین یا منفعت باجاره یا بحبس یا
وصیت منفعت از برای شخص یا نحو انها و چه ماذون
التصرف باشد از برای نماز کننده خواه باذن عام باشد یا صریح
کردن خواه باذن صریح باشد یا فحوی خواه مباح الاصل
باشد مثل زمین موات یا غیر آن و چه شاهد حال مالک
بر تصرف داشته باشد باینکه رابطه در میان مصلی و
مالک باشد از صداقت و غیر آن که منشاء رضای مالک
باشد و معتبر است که علم بهم رساند برضا از شاهد حال و اما

اعاده م

بلکه خالی از قوت نیست در
صورتیکه پشت بقبله کرده
است بلکه در یمین و یسار
نیز ص

یا باذن خاص م

اگر علم بهم نرسانند و مظنّه بهم رسانند میتوان نماز کند در
مال غیر لیکن این در غیر صحراها و باغها نیست که مانع از
داخل شدن نداشته باشد مثل دیوار که نماز در آنها اما
دانسته آثار راضی نبودن مالک نباشد صحیح است بلکه
جایز است نماز در آنها هرچند مال یتیم و دیوانه باشد و همچنین
جایز است نماز کردن در خانه پدر و مادر و فرزند و جد و جده
و برادر و خواهر و عم و عمه و خال و خاله و صدیق بی اذن
ایشان بلکه با شک در رضای ایشان بلکه با مظنّه داشتن بر
راضی نبودن ایشان لیکن احوط بر تقدیر مظنّه بر راضی نبودن
ایشان ترک است و احوط از آن ترک کردن نماز است با اذن
نداشتن از ایشان در داخل شدن در خانه و جایز نیست نماز
در مکان غصبی و باطل است با علم بغصبیت و اختیار و اما اگر
ندانسته باشد غصب بودن مکان را نه حرامی کرده و نه نماز
او باطل است بخلاف آنکه اگر بداند غصب بودن و ندانند حرمت را
کر علم بفساد داشته باشد نماز او باطل است و همچنین اگر نداند

بلکه خالی از قوه نیست

و هم چنین عکس یعنی بداند و ندانند فساد را

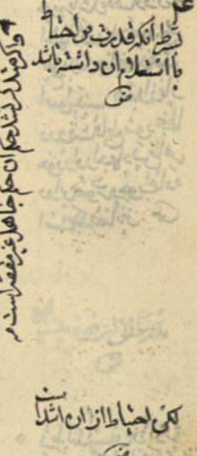
حرمت و او نداند فساد او مقصر در تحصیل احکام باشد نماز او
نیز باطل است و اگر مقصر در تحصیل نباشد و در وقت علم بهم
رسانند واجب است بر او اعاده کردن نماز و اگر بعد از وقت
علم بهم رسانند احوط قضاء است و لیکن در وجوب آن اشکال است
بلکه واجب نبودن آن خالی از رجحان نیست و اما اگر مضطر
شود بنماز کردن در مکان غصبی مثل آنکه اکراه نماید ظالمی
او را در نماز کردن نماز او صحیح است چنانچه هرگاه حبس نماید
او را در اینجا یا بترسد از بیرون رفتن بر تلف شدن نفس
خود هرگاه تصرف نماز زاید بر تصرف نمودن در آن مکان
نباشد مثل آنکه عاجز از حرکت باشد هرچند بواسطه باشد
خواه ایستاده باشد یا نشسته یا غیر آن از حالات و اگر
زاید باشد تصرف نماز بر تصرف در آن مکان موقوف است
زاید بر اذن مالک و هرگاه اذن ندهد بتصرف زاید در آنچه
نتوان نمود مثل آنکه منع نماید از ایستادن باید نشسته نماز کند
و فرق در حبس میان حبس باطل و حبس بحق غیر مقدور نیست

احوط بلکه اعاده است ... اعاده است بلکه قضا ...



و اما حبس بحق مقدور و عدو نیست و هرگاه کسی فراموش نموده باشد
غصبیت را معذور است و نماز او صحیح است مگر آنکه خود غاصب باشد
که معذور نیست و لیکن در بطلان نماز او اشکال است و احوط اعاده
است و هرگاه فراموش نموده باشد حکم را پس اگر مذکور شد فراموشی را
حکم آن حکم جاهل مقصر است و جایز نیست بجای آوردن نماز
واجب سواره و نه در حالت راه رفتن خواه در حضر باشد
خواه در سفر مگر در حالت ضرورت و فرق نیست در حکم مذکور
میان نماز یومیه و غیر یومیه بلکه میان نماز واجب اصلی و
عارضی و شرط است طهارت مقدار واجب از موضع سجده
پیشانی و اگر سجده کرد بر نجاست با ندانستن بآن احوط
اعاده بلکه قضاء است هرچند واجب نبودن اعاده
خالی از رجحان نیست چنانچه واجب نبودن قضاء در خارج
وقت هم چنین است حکم فراموشی و هم چنین شرط است
بودن آن از زمین یا آنچه بروید از زمین بشرط آنکه
خوردنی و پوشیدنی نباشد عادت حتی در کتان و

بلکه



شرط آنکه قدرت بر احتیاط با استعلام آن داشته باشد

پنبه که جایز نیست و جایز نیست سجده کردن بر آنچه غیر
زمین و روئیدنی از زمین باشد مثل موی و کرک و پر مرغ
و پوست و گوشت و پیه و غیر آن از اجزای حیوان و حرام بود
آنچه مستحیل از زمین باشد هرگاه صدق نکند بر آن اسم زمین
مانند معادن از طلا و نقره و مس و برنج و آهن و الماس
و زبرجد و فیروزه و عقیق و یاقوت و زمرد و مرجان
و جایز نیست نیز سجده کردن بر گل و اگر سجده کرد سهواً
یا خطاء بر یکی از چیزها بلکه جایز نیست سجده بر آن صحیح
است و واجب نیست اعاده هرچند هنوز سر از سجده بر
نداشته باشد و جایز است سجده کردن بر کاغذ هرچند
ساخته شده باشد از چیزی که سجده بر آن صحیح نباشد هرچند
نوشته باشد هرگاه سجده بر غیر نوشته واقع شود و اگر در
بین نماز مفقود شود آنچه صحیح است سجده بر آن مثل آنکه
طفل برداره مهر را یا تاریک باشد و مفقود شود نماز
او باطل است مگر آنکه وقت تنگ باشد از اقل واجب

بشرط آنکه ...

نماز با مکبر کعت ازان **باب پنجم** در لباس نماز کننده
واجب و شرطست پوشانیدن عورت در نماز و واجب تا
قدر و شعور و در نماز سنت شرطست چه انکه نظر کند
باشد یا نباشد و عورة در مرد قبل و دبر و بیضتین است
والیتین و ما بین سره و رکبه از عورت نیست و نه ما بین
رکبه و نصف ساق لیکن احوط پوشانیدن جمیع است و
عورة در زن که واجبست پوشانیدن ان در نماز تمام
بدنست مکر روی و دو کف دست و دو قدم هر چند
احوط پوشانیدن جمیع است مکر مقدار واجب از موضع
سجود از پیشانی و واجبست بر او پوشانیدن موی سر
نیز و واجب است طهارة لباس و بدن در نماز و شرطست در
صحت ان و هم چنین شرطست که جایز التصرف باشد بتفصیل
که در مکان نماز ذکر شد و جایز نیست نماز در لباس و هر چیز
غصبی چه پوشاننده عورة باشد چه نباشد بلکه باطلست هر گاه
با اختیار و علم بغصب بودن پوشیده باشد پس اگر مجبور شده

باشد

احوط ستر باطن قدمین است منه



باشد نماز در ان یا علم بغصب نداشته باشد نماز او صحیح است
و هم چنین است حکم ان هر گاه فراموش نموده باشد غصب
بودن او و جایز است بودن رخت از جمیع نباتات مثل پنبه
و کتان و غیر ان و هم چنین از پوست حیوان ماکول اللحم با
تذکیه نمودن هر چند دباغی نشده باشد و هم چنین جایز
است بودن رخت نماز کذار از پشم و کرک و موی و پر
حیوان ماکول اللحم هر چند تذکیه نشده باشد یا از مرده کنده
شده باشد و بر تقدیر کندن واجبست شستن موضعیکه
رسیده است ببدن مرده با رطوبة و جایز است پوشیدن
رختی که از وبر خز یا سنجاب باشد بلکه هر گاه از پوست
هر یک باشد ولکن احوط اجتنابست از نماز در غیر
وبر خز و جایز است از برای مرد پوشیدن حریر ممزوج
بانچه نماز در ان صحیح باشد هر چند ممزوج ده یک
باشد بلکه ما دامیکه ممزوج مضمحل نشود بنحویکه
بنامند از او حریر و حرام است بر مرد حریر خالص پوشیدن

هر چند در غیر نماز باشد و نماز او باطلست هر چند پوشاننده
عورت نباشد و جایز است پوشیدن در ضرورت
از سرما و گرما و مرضیکه معالجه ان پوشیدن حریر
باشد و جایز نیست نماز در انچه نماز بان تمام نه
میشود از رخت مثل کلاه و بند زیر جامه و جوراب
و نحو ان و جایز است بر روی فرش حریر نشستن
و بر زین پوش حریر سوار شدن و سر بند زیر
جامه حریر بودن و سجاف لباس نمودن و احوط
انست که از چهار انگشت متصل زیاد نکنند و مثل
سجاف است دمنه کلاه و تکمه و تخمکه بان رخت میدوزند
و قیطان پیراهن و نافه قیطان قبا و دستمال
دست چه بزرک و چه کوچک و جایز است پوشیدن
حریر از برای زن چه در نماز و چه در غیر نماز و
جایز نیست بر مرد پوشیدن رخت طلا باف بلکه
نماز در ان فاسد است و اگر کهنه شود رخت و طلای

ان



ان بریزد جایز است پوشیدن ان و حرامست بر مرد
انگشتر طلا در دست کردن و حرام نیست همراه داشتن
طلا در نماز چه سکه دار باشد و چه غیر سکه دار
و بر زن حرام نیست طلا پوشیدن و بان نماز
کردن و حرام است نماز در پوست میته و فاسد است
چه نماز در ان تمام بشود یا نه چه لباس باشد یا
غیر لباس و هم چنین جایز نیست نماز و باطل است
در پوست غیر ماکول اللحم و در پشم و کرک و موی
و پر ان بلکه در جمیع فضلات و غیر ان از بول و روث
و عرق و اب دهن و نخامه و اشک چشم و استخوان
و غیر اینها چه انکه لباس باشد یا جزء لباس یا غیر لباس
حتی موییکه بر رخت بچسبد و چه چیزی باشد که تمام شود
نماز در ان و چه نشود ولیکن همه اینها در وقتیست
که گوشتی داشته باشد که توان خورد و اگر گوشت
داشته باشد در چیزیکه ان از ماکول اللحم است یا غیر

ماکول اللحم جایز نیست نماز در ان و اکر نماز کرد در
جز غیر ماکول اللحم بفراموشی یا غفلت یا ندانستکی نماز
او فاسد است خواه اشتباه در اینکه ان از ماکول اللحم
نیست شده باشد یا در جایز بودن نماز در ان مکر
در صورتیکه ندانند حرمت خوردن کوشت ان حیوان را
و معذور باشد در ان ندانستن که واجب نیست اعاده
نماز **مبحث دوم** در مقارنات نماز و در ان
یک مقدمه و چند باب است **اما مقدمه** در اذان
و اقامه است بدانکه اذان چهار تکبیر است بلفظ الله
اکبر و دو شهادة توحید بلفظ اشهد ان لا اله الا
الله و دو شهادة رسالت بلفظ اشهد ان محمدا رسول
الله و شش حیعله دوی ان بلفظ حی علی الصلوة
و دوی ان بلفظ حی علی الفلاح و دوی دیکر بلفظ
حی علی خیر العمل و دو تکبیر مانند پیش و دو تهلیل بلفظ
لا اله الا الله و شهادت ولایت حضرت امیر علیه السلام جز اذان

نیست

درفساد و وجوب اعاده
این تامل است پس اولی
نیست غیر است نه وجوب

وجوب اعاده خالی از قوت
نیست و مشغول بودن در
ندانستن حرمت ...
معذور نیست در ندانستن
فساد صلوة نیست



نیست و لیکن بقصد رجحان ان فی نفسه یا بعد از ذکر
رسول خوبست و اکر بقصد جزئیت بکوید حرام است
چنانچه اکر در اول اذان نیت نماید که مجموع را او
قصد کند که تمام وظیفه نماز است باطل و حرام است
و اقامه مثل اذان است مکر اینکه در اول ان دو تکبیر
نیست و در اخر ان یک تهلیل نیست و زیاد باید
کرد بعد از حی علی خیر العمل دو فقره قد قامت الصلوة
پس فصول اذان هجده فصل است فصول اقامه هفده
و جایز است در هر یک از اذان و اقامه اکتفا نمودن
بیک فصل در حال تعجیل و سفر و لیکن اکتفا نمودن
باقامه بهتر است از کفتن هر دو و هر یک سنت
است اذان و اقامه هر دو در نمازهای پنج کانه چه
اداء باشد چه قضاء چه در فرادی چه در جماعت چه در
مرد چه در زن و کسیکه نماز قضاء بر ذمه او باشد
و خواهد چند نماز بکند اذان و اقامه بکوید از برای اول

یا در وقت کفتن ان بما قبلا
ان



نماز از ان چند نماز که میاورد در ان وقت بکند و بعد از
برای باقی مرخص است که کفایت کند باقامه و افضل
کفتن اذان و اقامه است در تمام و همچنین مرخص است
در ترک اذان دویم هرکاه جمع کند میان دو نماز
واجب چه در حضر و چه در سفر بلکه در سفر مرخص
است در نکفتن اذان چه جمع کند چه نکند و در غیر
اینها از نمازهای واجبی و سنتی اذان و اقامه نیست
لیکن در نماز عیدین و نماز ایات و طلب باران و نماز
میت هرکاه بجماعت بشود سنت است سه دفعه بکوید
الصلوة و وقت کفتن ان متصل بایستادن بنماز یا بعد از
ایستادن و پیش از شروع در نماز است و احوط ترک
اذان نماز عصر در روز جمعه خصوصا هرکاه جمع کند
بین الفریضتین و همچنین اذان عصر روز عرفه
از کسیکه در عرفات باشد و همچنین از نماز عشاء کسیکه
نماز مغرب و عشا را در مشعر الحرام بکند و مثل این

مواضع

واکتفا نمودن باقامه
در مواضع چند مثل
اذان ...

مواضع است بنابر اقوی اذان و اقامه از کسیکه وارد
شود که نماز جماعت بکند و امام فارغ شده باشد هرچند
از اهل جماعت یکنفر باقی مانده باشد در تعقیب چه
در مسجد و چه در غیر مسجد بلکه هرکاه امام مشغول
نماز باشد و فارغ نشده باشد دور نیست نیز سقوط
و فرق نیست در سقوط اکر اطلاع داشته باشد که در
انجای جماعت میشود یا نداشته باشد و بداند عدالت
امام را یا نداند یا بداند فسق امام را و لیکن بداند که
نماز جماعت بر پا شده است از تمام ماموین یا بعض ایشان
بر وجه صحیح یا انکه ماموین مجهول الحال باشند که
نداند انعقاد جماعت از ایشان بر وجه صحت است یا
بر وجه فساد و اکر بداند فسق امام را و انکه احدی با او
نماز نکرده است بر وجه صحیح ساقط نیست اذان و اقامه
و شرط نیست وحدت نماز بلکه هرکاه هر دو نماز متفق
باشند مثل ظهر و عصر یا مغرب و عشاء کفایت میکند در

... اهل جماعت ...
استحباب ...

سقوط در غیر مسجد
معلوم نیست

و ظهر با عصر

یا انکه دو قصر ... یا بالعکس ... دو تمام

سقوط پس هرگاه داخل بشود وقت نمازی که حاصل نبود
ساقط نمیشود مثل آنکه هرگاه امام نماز عصر را کرد و شخص
وارد شد که نماز مغرب را بکند ساقط نمیشود اذان و اقامه
و فرقی نیست در آنکه هر دو نماز اداء باشد یا هر دو قضاء
یا اول اداء و دویم قضاء یا اول قضاء و دویم اداء چنانچه
فرقی نیست میان آنکه بداند شخصی که وارد میشود که در
آن جماعت اذان و اقامه گفته شده است یا نداند بلکه کفایت میکند
همین قدر که نداند که نگفته اند چنانچه فرقی نیست نیز میان
آنکه امام و شخص وارد حاضر باشند یا مسافر یا آنکه امام حاضر
باشد و وارد مسافر یا امام مسافر باشد و وارد حاضر و
مخصوص نیست این سقوط بجماعتی که وارد بشوند اول
دفعه بلکه ساقط است از هر که وارد بشود مادامی که از
جماعت اول بعضی باقی باشند هر چند جماعتی که قبل هم
وارد شده اند متفرق شده باشند و هرگاه زنان وارد
شوند بر نماز جماعت مردان ساقط میشود اذان و اقامه

آن

این نعیم خالی از تأملی نیست قدر مشترک صورت اوست
حق



از ایشان نیز در آنچه ذکر شد سقوط آن از مردان **باب**
**اول** در نیت و حقیقت آن و آنچه معتبر است در آن از
قصد و تعیین نمودن در آنچه مشترک باشد و قصد قربت
گذشت در مبحث وضو و قصد وجوب در واجب و
استحباب در مستحب و اداء در وقت و قضاء در غیر وقت
و اتمام در حضر و قصر در سفر و غیر از اینها ضرور نیست
لیکن احوط اعتبار نمودن جمیع آنچه ذکر شد و معتبر نیست
تلفظ در نیت بلکه در نمازهای پنجگانه و جمعه مکروه است
هرگاه اقامه گفته باشد و وقت نیت اول نماز است و
حاصل میشود باینکه در حین شروع بر تکبیرة الاحرام
با نیت باشد و معتبر است مستمر داشتن نیت را تا آخر نماز
و واجب است نیت در جمیع نمازهای واجبی و شرط است نه
رکن لیکن شرط وجودیست باین معنی که ترک نمودن آن
نماز را باطل میکند چه ترک شود بعمد چه بفراموشی چه ندانستگی
و باطل نمیشود نماز بغافل شدن از نیت در بین نماز **باب**

معتبر نیستم



**دویم** در قیام واجب است ایستادن در نماز واجبی خواه
یومیه باشد و خواه غیر یومیه در حال تکبیرة الاحرام و
قیام متصل برکوع و آن آخر جزء از قیام است که از آن برکوع
میرود و در حال قرائت و بعد از رکوع هر چند در
حال ذکر سنت باشد و در حال تکبیرة الاحرام و قیام متصل
برکوع رکن است یعنی و مراد برکن جزئیست که ترک کردن
آن باطل کند نماز را هر چند سهواً باشد و شرط صحت است
در حال نیت و سنت است در حال قنوت و ما غیر آنچه گذشت
باین معنی که میتواند ترک قیام و آن عمل مطلوب نماید نه
آنکه آن عمل را نشسته بکند زیرا که عمل هر چند سنت است ولکن
قیام شرط در صحت است و قیام معتبر در نماز انتصاب عرفیست
و متحقق میشود براست نمودن پشت و باید در حال
قیام تکیه نکند بر چیزی بحیثیتی که اگر بر داشته شود آن چیز
هر اینه بیفتد و اگر راست نه ایستد باطل میشود نماز
چه آنکه بعمد باشد و چه بفراموشی و اگر تکیه کند باطل می

شود



شود هرگاه عمداً چنین نموده باشد و واجب است ایستادن
بر دو پای و یا بهای او یکدیگر این قدر باید دور نکند او
که بیرون رود از صورت قیام و همچنین باید استقرار
داشته در حال قیام و اگر عاجز شد از ایستادن بدون
تکیه کردن پس تکیه کند اگر تواند و اگر عاجز شد از ایستادن
در تمام نماز و قادر باشد بر ایستادن در بعض آن واجب
است ایستادن بقدری که ممکن است او را و اگر مردد
شود در میان ایستادن در جزء پیش و جزء بعد بایستد
در جزء پیش و اگر عاجز شود از ایستادن بنشیند در موضعی
که عاجز است و معتبر در عجز از نشستن عجز ثابت کردن
و سع خود نه آنکه او را اگر با عاجز بودن ایستاده نماز کردن
او باطل است و کفایت میکند در تحقق عجز الم شدیدی که
شاق باشد متحمل شدن او یا باعث شود زیادتی مرض را
یا حادث شدن مرض دیگر را و مظنه کفایت میکند در
این امور و اگر عاجز شود از نشستن بدون تکیه باید تکیه

و اگر سهواً تکیه کند در قیام رکنی احوط نیز بطلانست
حق

بیندم

کند و اگر عاجز شود از راست نشستن بنشیند و است تحری کند
که ممکن اوست و اگر عاجز شد هر چند باجون باشد
بخوابد و خوابیدن بر دست راست و امقدم بدارد و بر دست
چپ اگر تواند و خوابیدن بر دست چپ امقدم بدارد بر
پشت خوابیدن اگر تواند و در این احوال باید اعتماد
بغیر نکند مگر آنکه عاجز شود و احوط تاخیر نماز است
از برای صاحب عذر تا آخر وقت خصوصا با امید بر
طرف شدن عذر **باب سیم** در تکبیرة الاحرام
بدانکه واجب است تکبیرة الاحرام و رکن است در
نماز که باطل میشود نماز بترک آن خواه بر وجه عمد
باشد یا سهو یا جهل و همچنین است در هر رکنی و
مجزی نیست از آن تکبیر رکوع و نه مجزیست یک تکبیر
از برای تکبیرة الاحرام و رکوع و نه از ماموم در حالتیکه
برسد برسیدن برکوع امام و او معتبر است در آنچه
معتبر است در نماز بر یاد [illegible] قصد افتتاح بان پس اگر

شروع

بلکه وجوب این در اینصورت خالی از قوه نیست منه

حکم



شروع بتکبیر کند و تمام نشده داخل رکوع شود ماموم یا
غیر او یا در بین برخاستن بگوید نماز او باطل است
و واجب است تلفظ کردن بتکبیرة الاحرام بلفظ الله
اکبر بدون همزه قطع چه بجهر بگوید چه باخفات و اگر
اخلال نماید بحرفی از آن نماز باطل است و نیز باطل است
اگر بگوید اکبر الله یا بدل کند اکبر یا الله را بلفظی که در معنی
بان نزدیک باشد یا ترجمه کند انرا و اگر ممکن نباشد او را
تلفظ کردن بتکبیرة الاحرام واجب است یاد گرفتن هر چند
باجون باشد و تاخیر از اول وقت بجهت یاد گرفتن با
امکان یاد گرفتن واجبست و اگر ممکن نباشد یا وقت
تنگ باشد داخل در نماز میشود بانچه مقدور باشد از
او و اگر اخلال ببعض حروف مینماید و اگر هیچ ممکن او نشود
اکتفا به ترجمه آن میکند و اگر چند زبان بداند احوط
تقدیم سریانی و عبرانی است بر فارسی و بعد از آن
تقدیم فارسی احوط است چنانچه تاخیر ترکی نیز احوط

است و لال بهر قدر که ممکن میشود او را بگوید و اگر قادر
بر آن بهیچ وجه نباشد احوط آنست که در قلب بگذراند
انرا باشاره بانگشت و حرکت دادن زبان و مخیر است در
هفت تکبیر افتتاحیه هر یک را اگر خواهد تکبیرة الاحرام
قرار دهد مگر آنکه افضل قرار دادن آخر است و اگر
شک در تکبیرة الاحرام پس اگر داخل شده باشد در قرائة
التفات نکند و اگر نکرده شده باشد از محل آن بجای آورد
از او هم چنین است حکم در هر فعلی از افعال نماز و اگر شک
نماید که تکبیری که گفت تکبیرة الاحرام بود یا تکبیر پیش از
رکوع یا تکبیر بعد از رکوع بنا را بر تکبیرة الاحرام گذارد چنانچه
اگر شک کند که تکبیر پیش از رکوع است یا تکبیر بعد از
رکوع بنا را بر اول گذارد **باب چهارم** در قرائت
واجب است قرائت حمد در نماز فریضه خواه منفرد باشد
یا امام در هر رکعت از نماز دو رکعتی و در هر دو رکعت اول
از نماز سه رکعتی و چهار رکعتی و در هر یک رکعت از ده رکعت

نماز



نماز آیات چنانچه خواهد آمد و اما ماموم پس اگر در رکعت
اول امام نرسیده باشد واجب است خواندن حمد از برای
او در دو رکعت اول یا در رکعت اول یا دو رکعت آخر یا یک
رکعت آخر امام جمع شود و اگر مسبوق نباشد حکم آن خواهد
آمد انشاء الله و خواندن حمد رکن نیست بلکه جزء واجب
است در نماز و واجب و شرط صحت است در نماز چه در
واجب و چه در سنت و شرطیت آن در حال علم است
پس اگر فراموش کند حمد را نماز باطل نمیشود و لکن اگر هنوز
داخل رکوع نشده باشد و بخاطرش بیاید بخواند
خواه پیش از سوره باشد یا بعد و اگر از سوره باشد
حمد را بخواند و سوره را بعد از آن اعاده کند و اگر
داخل رکوع شده باشد و بخاطرش بیاید چیزی بر او
نمیباشد و همچنین اگر چنین بداند که رکعتی که در آن است
سیم یا چهارم است و باین جهت ترک نمودن و بخاطرش
بیاید تا آنکه برکوع رفت چنانچه اگر پیش از رکوع بخاطرش

در بعضی از نسخ [illegible] منه

بعده

[illegible] سهو علی الاحوط منه

~~یا آنکه تا الله اکبر و رکوع رفت چنانچه اگر پیش از رکوع بخو~~ طرش

احد تلافی کند و اگر شک کند در خواندن حمد و سوره
بعد از داخل شدن در رکوع کم اعتبار ندارد و هم چنین هرگاه
شک کند در خواندن حمد بعد از داخل شدن در سوره
اعتبار ندارد بلکه اگر شک کند در این بعد از داخل شدن
در این دیگر نیز اعتبار ندارد[٢] لیکن در اینصورت احوط
است که بر گردد و آن این را بخواند و معین[١] است خواندن
حمد را بعربی بر وجهیکه بتواتر رسیده است و اشکالی
نیست قرائت نافع و ابن کثیر و ابی عمرو و ابن عامر و عاصم
حمزه و کسائی و احوط ترک قرائت ابی جعفر و یعقوب و
خلف است و هم چنین باید حروف را از مخارج اداکند
و موالات عرفی و ترتیب در میان آیات و کلمات بجا
آورد و بسمله در اول حمد باید بخواند و هم چنین در
باقی سورهای قرآن غیر سوره برائة و اگر اخلال بکلمه کرد
واجب نیست اعاده آنچه پیش از آنست بلکه کفایت میکند

اداء

مسئله خالی از اشکال نیست
احتیاط مذکور را ترک
نکند و این مشکور را بقصد
قربت مطلقه بخواند نه بقصد
جزئیت
حسن



اداء همان کلمه[٢] بخلاف آنکه اگر اخلال نماید بجزء کلمه باید
اعاده نماید کلمه را و هم چنین باید در قرائت مراعات نماید
حرکات و سکنات بنائی و اعرابی را هرگاه وقف ننماید و
احوط مراعات نمودن مد متصل و ادغام صغیر و مد
لازم است ولکن وجوب اینها و غیر اینها از آنچه در نزد
قراء لازم است مشکل است و ظاهر آنست که واجب نیست[٢]
مگر ادغام در کلمه واحده و آنچه در لغت عرب واجب باشد
و احوط ترک وصل نمودن بسکون است[٢] بلکه هر جا بکند وقف دو
میکند بقدر نفس کشیدن فاصله نماید هر چند لزوم
آن نیز مشکل است و اگر کسی نتواند تمام حمد را بخواند باید
بگیرد و اگر ممکن نباشد یا وقت تنگ باشد باید نماز را
بجماعت بکند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد احوط
آنست که متابعت نماید احدی را در خواندن و اگر ممکن
نباشد از روی قرآن بخواند اگر نتواند و اگر نتواند
بخواند از حمد آنچه را که میتواند چه بقدر یک آیه

مگر آنکه شده اتصال داشته
مثل غیر المغضوب علیهم
الآیه
حسن

حکم بعدم وجوب مشکل است
در ادغام و مد لازم پس احتیاط
مطلوب است حسن
و هم چنین وقف بحرکت
ض



باشد یا بیشتر و واجب است مکرر کردن آنقدری را که بداند
بمقدار حمد و اگر متعذر باشد از برای نماز کننده خواندن
چیزی از حمد بخواند از قرآن آنچه که میتواند از غیر حمد
و اگر آن نیز متعذر باشد احوط آنست که تهلیل و تکبیر و
تسبیح[٣] بمقدار حمد و مراد در مساوی بودن در دو مقام
مراعات حروف ملفوظی است نه حروف مکتوبی و اگر
لال باشد بعمل بیاورد آنچه را که ممکن او باشد و
واجب نیست بر او نماز جماعت و حرام است گفتن
آمین در آخر حمد بلکه حرمت آن مطلقا ظاهر و احوط
است و در دو رکعت آخر از نماز چهار رکعتی و رکعت
آخر از سه رکعتی مخیر است در میان خواندن حمد
و تسبیح باین نحو سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا
اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ یک دفعه لیکن احوط خواندن آنست
سه دفعه و هم چنین احوط است خواندن استغفار در
آخر یک مرتبه و کسیکه فراموش کرده باشد خواندن حمد را

در

[٣] بگوید و واجب است که
مکرر بگو نماید آنچه
که میداند از تهلیل
و تسبیح و تکبیر م

ابن احتیاط[٤] را ترک نکند
حسن



در دو رکعت اول احتیاط آنست که بخواند آن را در
دو رکعت آخر و لیکن لازم نیست و افضل است تسبیح از
حمد چه از برای امام و چه از برای ماموم و چه از برای
منفرد و در دو رکعت آخر سوره نیست و هم چنین در
آن بسمله نیست بر تقدیر اختیار کردن تسبیحات بلکه
هرگاه بگوید بقصد آنکه باید گفت حرام است[٢] و باید
تسبیحات و ایضا ترتیبی که گذشت بخواند و اگر شک کند در
عدد تسبیحات بنا بر کمتر گذارد و اگر شروع در تسبیحات
نموده و تمام نکرده خواهد بر گردد و حمد بخواند جایز است
و احوط ترک است[٢] و جایز نیست در یک رکعت قدری
حمد و قدری از تسبیحات بخواند و لیکن در یک رکعتی حمد
و در دیگری تسبیحات عیب ندارد و احوط ترک است و
واجب است خواندن سوره تمام در نماز دو رکعتی فریضه
و در هر یک از دو رکعت اول از نماز چهار رکعتی و سه
رکعتی با وسعت وقت و اختیار و امکان یاد گرفتن

بلکه مبطل است نیز
حسن

بلکه خالی از قوه نیست
حسن

هشّ ان نسخه سرکار والد برحمه پس اگر بخاطر باشد
بجا بیاید

ووواجب است پیش خواندن حمد را از سوره واگر سهوًا
پیش از رکوع اعاده نماید سوره را واگر بخواطر ش بیاید
بعد از داخل شدن در رکوع بر او چیزی نیست وحرام
است در فریضه خواندن دو سوره در یک رکعت وباطل
است نماز وهمچنین حرام است خواندن سورهٔ طولانی را
که خواندن ان باعث شود که بعضی از افعال واجبی نماز
در غیر وقت واقع شود وهمچنین حرام است خواندن چهار
سوره که سجدهٔ واجب در ان میباشد که خواهد امد چه
در یومیه باشد چه غیر یومیه واگر سهوًا خواند پس
اگر متذکر نشد در نماز تا مذکر شد بعد از رکوع بر او چیزی
نیست ونماز او صحیح است واگر متذکر شد پیش از رکوع و پیش
از ایهٔ سجده قطع کند ان سوره را وسورهٔ دیگر بخواند
چه از نصف گذشته باشد یا نه واما اگر بعد از فراغ از
سوره باشد ظاهر کفایت است وجایز است سورهٔ دیگر
خواندن بلکه اگر بعد از ایهٔ سجده باشد نیز ظاهر کفایت است





وبر هر دو تقدیر سجود تلاوت را بعد از فراغ از نماز بکند و
احوط علاوه نمودن ایماء است در حال نماز نیز والضحی
والم نشرح یک سوره است والفیل ولایلاف نیز یک
سوره است وبسمله در میان سوره والضحی والم نشرح
والفیل ولایلاف را واجب است خواندن وحرام
است در نماز عدول نمودن وبرگشتن از سورهٔ قل
هو الله احد وقل یا ایها الکافرون بسورهٔ دیگر هرچند
از یکی از ان دو بدیگری باشد مگر بسورهٔ جمعه و
منافقین در نماز جمعه یا نماز ظهر روز جمعه واما در غیر
از سورهٔ قل هو الله وقل یا ایها الکافرون جایز است عدول
هرگاه نگذشته باشد از نصف سوره لیکن در نصف احوط
ترک عدول است وواجب است تعیین نمودن سوره را
به بسمله در حین شروع در بسمله وواجب نیست از
تعیین خود سوره پیش از بسمله واگر عدول نماید
از سوره بسورهٔ دیگر اعادهٔ بسمله نماید واگر بدون



تعیین سوره شروع نمود وبسمله گفت اعاده کند واگر
اکتفاء بان نمود نماز باطل است وواجب است جهر از برای
مرد در قرائت نماز صبح ودو رکعت اول نماز مغرب
وعشاء وواجب است اخفات نمودن قرائت در دو
رکعت اول از نماز ظهر وعصر وهمچنین در رکعت سیم
از مغرب ودو رکعت اول و دو رکعت اخر نماز ظهر وعصر وعشاء چه
قرائت بخواند چه تسبیحات وباطل میشود نماز بجهر کردن
در مقام اخفات واخفات کردن در مقام جهر هرگاه
عامد باشد واگر فراموش کرده باشد یا وجوب را نداند
باشد نماز او صحیح است وقضاء واعاده بر او نیست و
اما زن پس واجب نیست بر او جهر بلکه مخیر است در میان
جهر کردن واخفات نمودن در مواضعی که واجب بود بر
مرد جهر هرگاه علم بشنیدن نامحرم نداشته باشد واگر
علم داشته باشد احوط انست که جهر نکند هرچند در لزوم
بودن ان شک هست ودر مواضعی که واجب است اخفا





نمودن بر مرد احوط وجوب اخفاتست بلکه ان خالی از
رجحان نیست وفرق در جهر واخفات میان قضا و ادا
نیست ولکن ماموم مسبوق در دو رکعت اخر امام و دو رکعت
اخر امام و دو رکعت اول خودش واجب است قرائت
نماید واخفات کند هرچند در نماز جهری باشد وبعد از
مفارقت از امام حکم او حکم منفرد است وکم ترین مرتبهٔ جهر انست
که کسیکه نا خوشی در گوشش نباشد هرگاه نزدیک باو باشد
ومتوجه نیز باشد صدای او را بشنود واخر مرتبهٔ ان
انست که بمرتبهٔ افراط در بلند نمودن صدا نرسد وکمترین
مرتبهٔ اخفات انست که خود بشنود صدای خود را اما
نوجبر و نبودن مانع واخر ان انست که نرسد بمرتبهٔ جهر
باب پنجم در رکوع واجب است رکوع در هر رکعتی
از نماز واجب یکدفعه مگر در نماز ایات که در هر رکعتی پنج دفعه
واجب است چنانچه خواهد امد وان رکن است در نماز و
باطل میشود بترک ان نماز عمدًا وسهوًا وجهلًا واگر ترک کند

بشرط انکه جوهر صوت
ظاهر باشد

سهواً و بخواطر او نیاید تا آنکه بسجود برود و هر دو سجده را بعمل آورد باطل است نماز حتی در غیر دو رکعت اول و اگر بخواطر او بیاید بعد از داخل شدن بسجدهٔ اول و پیش از داخل شدن در سجدهٔ دویم نماز او نیز باطل است و اگر بخواطر او بیاید پیش از سجده کردن رکوع را بجای آورد و بعد بسجده رود و اگر ترک کرده باشد ایستادن متصل برکوع را باید راست شود و بایستد و برکوع رود و اگر ایستادن را بعمل آورده باشد و بعد از خم شدن رکوع را فراموش نمود بر خیزد بصورت رکوع کننده تا بمرتبهٔ رکوع و رکوع را بعمل آورد و اگر کمتری خم شد و بمرتبهٔ رکوع نرسیده فراموش نمود رکوع را احوط آنست که برگردد تا بمرتبهٔ که فراموش نموده بود و اگر یک رکوع در نماز زیاد کند نماز او باطل است چه در دو رکعت اول و چه در غیر آن و چه بقدر تشهد بنشیند یا ننشیند و اگر شک کند در کردن رکوع و ایستاده است باید بکند و اگر ایستاده است و بخی

دانند

احوط آنکه راست بایستد و برکوع رود بعد از آن نماز را اعاده کند منه

ممکن است که گفته شود که اگر فراموشی بعد از رسیدن بحد رکوع باشد آن داخل فراموشی ما نحن بود که راست برخیزد در این صورت اگر تدارک رکوع نکند و بعد از فراغ نماز را اعاده کند و اگر چنانچه برخیزد بقصد تدارک رکوع کند نیز اعاده نماز کند منه



داند که ایستادن بعد از رکوع است یا پیش از رکوع نیز باید رکوع را بکند و اگر داخل بسجود شد آن شک اعتبار ندارد و هر گاه شد بجهت سجده کردن و شک کرد که رکوع کرد یا نکرد آن شک نیز اعتبار ندارد و اگر تلافی رکوع بکند و بخواطرش بیاید در حال رکوع که او بجای آورده بوده است نماز او باطل است و واجب است در رکوع خم شدن بنحوی که ممکن باشد گذاشتن چیزی از دو کف دست را در آن حال بزانوی در حال اختیار و اگر کسی مصون را کج باشد بحسب خلقت یا بسبب مرضی بنحوی واجبست اینکه خم شود قدری که از برای رکوع و اگر نتواند خم شود بنحوی که ذکر شد هر قدر که او را ممکن است خم شود هر چند بتکیه نمودن بچیزی باشد یا بیکی از دو جانب باشد و اگر نتواند خم شود بهیچ وجه اشاره کند بسر اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد اشاره کند بدو چشم و اگر ممکن نباشد بیک چشم و هم چنین واجبست

خم

احوط آنکه اگر رکوع است با اعادهٔ نماز منه

ذکر گفتن و درنگ کردن بقدر گفتن ذکر واجب در وقت هم چنین واجبست راست شدن از رکوع بقدری که راست بایستد و اگر ممکن نشود راست شدن واجب نیست و هم چنین هر گاه ممکن نشود ذکر گفتن در رکوع واجب نیست و واجبست درنگ کردن در ایستادن بعد از رکوع و کفایت میکند در او مسمی درنگ کردن در عرف و هیچ یک از ذکر گفتن و درنگ نمودن در حال ذکر و راست شدن از رکوع و درنگ نمودن بعد از آن رکن نیست و تعیین نماید ذکر واجب را هر گاه زائد بر واجب در نظر دارد که بگوید و احوط تعیین آنست در اول و حکم امور مذکوره در حالت سهو مثل حکم آنست در حالت شک و حکم شک در تکبیرة الاحرام گذشت و کافیست در ذکر رکوع یک مرتبه گفتن سبحان ربی العظیم یا سه دفعه گفتن سبحان الله و احوط زیاد کردن و بحمده است بعد از سبحان ربی العظیم بلکه احوط از آن سه دفعه

گفتن

علی الاحوط منه

بلکه خالی از قوت نیست منه



گفتن آنست با وسیع بودن وقت در حال ضرورت کفایت میکند یک سبحان الله و واجبست در ذکر مذکور عربی بودن و موالات و ادای حروف از مخارج طبیعیه و مخالفت نکردن در حرکت اعرابی و بنائی

باب ششم

در سجود واجبست در هر رکعتی از نماز واجب دو سجده و اگر ترک شود دو سجده در یک رکعت از نماز باطل میشود نماز خواه بعمد باشد یا سهو یا جهل و هم چنین باطل میشود نماز هر گاه دو سجده زیاد کند در آن چه بعمد باشد یا سهو یا جهل و اگر فراموش کند یک سجده را باطل نمیشود نماز و اگر بخواطرش بیاید پیش از رکوع که یک سجده را نکرده است یا هر دو را نکرده است بسجده رود و سجده کند و برخیزد و اگر بخواطرش بیاید در حال رکوع یا بعد از رکوع پس اگر نکرده باشد دو سجده را نکرده باشد نماز او صحیح است ولکن بعد از فراغ از نماز واجبست قضا کند سجده را و نیز سجدهٔ سهو بجای او رد لکن این در غیر رکعت اخیر است

در دیگر رکعت منه

با آنکه نماز او باطل است و اگر یک سجده ...

و اما در رکعت آخر پس اگر پیش از سلام است که پای سلام از نماز بیرون میرود بجای آورد و بعد از آن اعاده کند تشهد را و اگر بعد از سلام بخاطرش آمده باشد قضاء آن نماید و باید اول قضا کند سجده را و بعد از آن سجدهٔ سهو بجای آورد و حکم شک گذشت در باب تکبیرة الاحرام اگر شک کند در کردن و نکردن و اگر شک کند که یک سجده کرده یا دو سجده بنا را بر کمتر گذارد اگر داخل نشده است در فعل دیگر مثل تشهد یا راست شدن و اگر داخل شده در فعل دیگر اعتبار ندارد و اگر شک کند در آنکه دو سجده کرده است یا سه سجده اعتبار ندارد چه پیش از داخل شدن در فعل دیگر باشد چه بعد از آن و واجبست خم شدن بقدری که مساوی شود موضع پیشانی با موضع ایستادن یا زیادتر از قدر چهار انگشت متصل بلند تر نشود و جایز است پستی یا بلندی قدر پست بودن موضع پیشانی از موضع ایستادن و احوط در این صورت زیادتر نبودن از آنست

و در

احوط با عدم التفات اعادهٔ نماز است اگر شک در حال تشهد یا در اثنای برخواستن باشد



و در باقی مواضع سجود ضرر ندارد زیادتر از این بلند بودن یا پایین بودن هرچند احوط است که زیاده بر این نباشد و اگر واقع شود پیشانی بر موضعی که بلندتر باشد از چهار انگشت متصل اظهر است میان کشیدن پیشانی تا بموضعی که بقدر چهار انگشت و کمتر شود یا برداشتن از آن موضع و گذاشتن در موضعی که چنین باشد و اگر واقع شود پیشانی بر چیزی که جایز نباشد سجده بر آن و بلند باشد بقدر چهار انگشت یا کمتر معین است کشیدن پیشانی را تا بموضعی که سجده بر آن جایز باشد و بیان

در رکوع این مسئله مذکور نشده

درخم شدن بسجود بخصوص نیست که در رکوع گذشت و هرگاه نتواند که سجده کند واجب است بلند کند موضع سجود را بقدری که ممکن باشد خم شدن بآن قدر و سجده کند بر آنچه جایز است بر آن سجده کردن اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد خم شود بقدری که میتواند و اگر خم شدن هیچ ممکن نباشد بسر اشاره کند و اگر آن نیز ممکن نباشد اشاره کند

بدو چشم و اگر آنهم ممکن نباشد اشاره کند بیک چشم و واجبست برداشتن چیزی که بر آن سجده کند هرگاه نتواند خم شود اگر بتواند بردارد و احوط آنست که اشاره کند در سجود چه بسر باشد چه بچشم بیشتر باشد از اشاره در رکوع و اگر ممکن باشد گذاشتن بعض اعضای سجود واجبست بگذارد هر عضوی را که ممکن است گذاشتن آن و اگر مردد شود میان گذاردن پیشانی و غیر پیشانی پیشانی را بگذارد و واجبست در حال اختیار گذاشتن هفت عضو بر زمین و آن پیشانی و دو کف دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ از پای که معروف بابهام است و کافیست در گذاشتن اعضای مذکوره قدر مسمی و قول بعضی بتعیین مقدار درهم در موضع پیشانی و مجموع کفین ضعیف است و لیکن احوط است و فرقی در دو ابهام نیست میان ظاهر و باطن و اطراف و احوط اکتفا بباطن و اطراف است و باید ساکن باشد هفت موضع سجده

بر زمین

درهم

احوط وضع اطراف است



بر زمین بقدر ذکر نه آنکه بمجرد گذاشتن کفایت نماید و شرطست در محل پیشانی بودن از چیزهائی که در باب مکان گذشت و واجبست در سجده ذکر و درنگ کردن بقدر ذکر و سر برداشتن از هر یک از دو سجده و درنگ کردن در نشستن بعد از برداشتن سر از سجدهٔ اول و خلافست در ذکر سجود و مختار در آن و مراعات احتیاط بخصوص نیست که در رکوع گذشت مگر آنکه در تسبیح کبری در اینجا بدل میکند العظیم را بالاعلی

شرح

**باب هفتم** در تشهد و سلام و در آن دو فصل است

**فصل اول** در تشهد واجبست تشهد در هر دو رکعتی یک دفعه بعد از رکعت دوم و در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی دو دفعه یک دفعه بعد از رکعت دوم و یک دفعه بعد از رکعت آخر و در نوافل سنت است و شرط صحت است و واجبست نشستن بقدر ذکر واجب و همچنین واجبست قرار گرفتن در حال ذکر و واجبست در آن شهادتین

وصلوات بر پیغمبر و آل انجناب و احوط آنست که چنین بگوید
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
اللهم صل علی محمد و آل محمد و احوط از ان آنست که
چنین بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی
محمد و آل محمد و واجبست در ان محافظت بر عربیت
و ترتیب بر نهج مذکور و موالات یعنی پی در پی خواندن
و تشهد رکن نیست پس اگر فراموش کند تشهد اول را و
بخواطرش بیاید پیش از رکوع برگردد و تشهد را بجای آورد
و اگر بخواطرش بیاید بعد از داخل شدن برکوع نماز را اتمام کند
و بعد از نماز واجبست قضا کند و دو سجدهٔ سهو بعد از ان
بکند و اما تشهد اخیر پس اگر پیش از سلام بخواطرش بیاید
که نخوانده است بخواند و اگر بعد از سلام بخواطرش
بیاید قضا نماید چه حدثی از او صادر شده باشد یا نه
و اگر حدثی پیش از تشهد یا بعد از تشهد بی‌ش صادر شود نماز

بلکه وجوب ان خالی از قوت نیست ص

احوط در صورت حدث اعادهٔ نماز است و دو سجدهٔ سهو ص

باطل



باطل است و فرق نیست در وجوب سجدهٔ سهو میان
تشهد اول و دوم بلکه مطلقا واجبست سجدهٔ سهو را
بعد از قضاء نمودن تشهد بکند و حکم شک در میان تشهد
بنحویست که گذشت در باب تکبیرة الاحرام **فصل دوم**
در سلام واجبست سلام در نماز و واجبی بلکه جزء نماز
است نه خارج از ان و بیرون میرود بهریک از السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین و السلام علیکم و احوط
علاوه کردن و رحمة الله است هرچند ظاهر آنست که مخیر
است و همچنین مستحبست علاوه کردن و برکاته بر و رحمة
الله و احوط جمع نمودن میان دو سلام است بنحو بیان
مذکور و بر تقدیر بسلام اول از نماز بیرون میرود و
دوم سنتست و بهتر آنست که امام و منفرد تسلیم را
بجانب قبله بگویند و لیکن اشاره کند منفرد بگوشهٔ چشم
از جانب راست و امام اشاره کند بصفحهٔ روی
بجانب راست و ماموم نیز بنحو مذکور و اگر در جانب چپ

این احتیاط را ترک نکند ص

ان شخصی نباشد و اگر در جانب چپ شخصی باشد یک سلام
دیگر سنتست بگوید چه آن شخص بالغ باشد چه
ممیز و بصفحهٔ روی اشاره بجانب چپ کند و بعضی دیوار
قایم مقام شخص دانسته‌اند و کفتی سلام مذکور بر
این تقدیر نیز بهتر است و اگر ماموم پیش از دو سلام
از نماز بیرون رفته باشد بسلام اول خارج خواهد
شد از نماز **خاتمه** در چند چیز که اهتمام بشان ان
بسیارست هرچند ذکر ان از بنای رساله بیرونست اول
در قنوت سنتست قنوت در رکعت دوم از هر نمازی
حتی شفع و احوط در ان نخواندنست و در رکعت اول
جمعه و عید رمضان و قربان و وتر و احوط ترک نکردن
آنست در نمازهای یومیه واجبی خصوصا در نمازهای
جهریه از ان و لیکن در غیر نماز عید رمضان و قربان
مستحب یک قنوتست در هر رکعتی که قنوت دارد اما
در نماز دو عید در رکعت اول پنج قنوت و در رکعت

خواندن بقصد مطلق دعا اولیست ص

دوم



دوم چهار قنوتست چنانچه خواهد آمد و محل قنوت در
غیر رکعت دوم از نماز جمعه پیش از رکوع است و در رکعت
دوم از جمعه بعد از رکوعست و ساقط میشود قنوت
از ماموم مسبوق در جماعت اگر سوره را نتواند بخواند
و جایز نیست بعد از رکوع خواندن و اگر فراموش
کند تا برکوع رود بعد از رکوع بجای آورد چه در نماز
جماعت و چه در فرادی و چه در واجب و چه در نافله
چه در جمعه و چه در غیر ان و اگر بخواطرش بیاید در حال
خم شدن برکوع احوط ترک نمودن آنست و اگر بخواطرش
بیاید بعد از رفتن برکوع یا پیش از رسیدن برکوع و لیکن
بعد فراموش نماید تا بعد از داخل شدن در سجود بخاطرش
بیاید یا بعد از فارغ شدن از نماز قضا کند انرا در
هریک از این چند صورت بعد از نماز هرچند فاصله
بسیار شده باشد و وقت بیرون رفته باشد و
بهتر آنست که نشسته قضا کند و روی بقبله باشد

شرایط نماز در آن معتبر نیست هر چند احوط اعتبار آنست
و سنت است در قنوت در هر نمازی بلند خواندن چه
جهری باشد چه اخفاتی مگر از برای ماموم مسبوق
در حال بودن او با امام و همچنین سنت است در حال
قنوت برداشتن دست را بمحاذی روی در حالتیکه دستها را
باز کند و پشت دستها را بزمین و کف آنها را باسمان کند و
سنت است نظر کردن بر روی دستها و طول دادن در قنوت
و خواندن دعای کرر وارد شده است مثل کلمات فرج و غیر آن
و کلمات فرج افضل آنهاست و آن اینست لا اله الا الله
الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب
السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما
بینهن و رب العرش العظیم و سلام علی المرسلین و الحمد
لله رب العالمین و جایز است خواندن هر دعائی و ثنائی
که در حفظ داشته باشد چه تسبیح و تحمید یا طلب حاجت
مباح از امور دنیا و آخرت و جایز نیست قنوت بفارسی و

جایز

احوط خواندن و سلام علی المرسلین است بقصد قرآن



احوط ترک فارسی است حق

و جایز است دعا در جمیع احوال نماز چه بعربی و چه
بفارسی دوم در تعقیب و فضیلت آن بسیار است و افضل
آن بعد از نماز صبح و نماز عصر است و سنت است ابتدا
کند در تعقیب نمازهای یومیه واجبی بلکه هر نماز واجبی بلکه
هر نماز نافله بسه نوبت الله اکبر هر چند احوط با کتفا نمودن
بانست در نماز واجبی بلکه نمازهای یومیه واجبی و در
هر نوبت دستها را برابر دارد بنحویکه در تکبیرة الاحرام گذشت
و بعد از آن بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له واحده
وحده انجز وعده و نصر عبده و اعز جنده و غلب الاحزاب
وحده فله الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل
شیء قدیر و در حدیث است که اقل آنچه کفایت میکند از
دعای بعد از نماز فریضه اینست که بگوید اللهم انی اسئلک
من کل خیر احاط به علمک و اعوذ بک من کل شر
احاط به علمک اللهم انی اسئلک عافیتک فی اموری
کلها و اعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب الاخرة

و در بعضی از اخبار در اول آن وارد شده است اللهم صل
علی محمد و آل محمد و سنت است تسبیح فاطمه زهرا صلوات
الله علیها و آن افضل تعقیبات است و در نماز واجب و سنت
هر دو سنت است و کیفیت آن باین نحو است که بگوید اول
سی و چهار نوبت الله اکبر و بعد از آن سی و سه نوبت الحمد
لله و بعد از آن سی و سه نوبت سبحان الله و سنت است بعد از
هر فریضه سوره قل هو الله احد خواندن و همچنین پیش
از آنکه بگرداند دو پای خود را بخواندن سه دفعه استغفر
الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذو الجلال و
الاکرام و اتوب الیه در حدیث است کسیکه بخواند او را
امرزیده میشود گناهان او هر چند مثل کف دریا باشد
و همچنین سنت است بعد از نماز صبح و مغرب در هر یک
هفت مرتبه بخواند بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم که باعث دفع هفتاد نوع از انواع بلا
میشود که پستتر آنها جذام و برص و دیوانگیست و اگر از اشقیا

بلند

لا حول و



باشد محو میشود از دیوان ایشان و نوشته میشود
در سعدا و همچنین سنت است بعد از فریضه سی دفعه
خواندن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و
الله اکبر و آن دفع میکند هدم و غرق شدن و سوختن
و افتادن در چاه و خوردن جانوران درنده و مردن بد و بلیه
کردن و روز نازل شود و بعد از نماز وتری سنت است خواندن
این تحمید جبرئیلی را و سنت است بعد از نماز صبح
ده دفعه خواندن سبحان الله العظیم و بحمده و لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم که عافیت میدهد بان جناب احدیت
از کوری و دیوانگی و جذام و فقر و هم و غم و بعد از نماز مغرب
بخواند سه دفعه الحمد لله الذی یفعل ما یشاء و لا یفعل
ما یشاء غیره که عطا میکند خدای تعالی او را خیر بسیار و بعد
از هر نماز بخواند اعوذ بوجهک الکریم و عزتک التی لا
ترام و قدرتک التی لا یمتنع منها شیء من شر الدنیا و الاخرة
و من شر الاوجاع کلها که باعث جمع دنیا و اخرت میشود

ششم در سجدهٔ شکر و ثواب آن بسیار است و سنت موکد است بعد از نماز واجب و بعد از نافله بجهت شکر بر توفیق یافتن از برای کردن عبادة و ظاهر آنست که اگر بعد از تعقیب قرار دهد و در نماز مغرب مخیر است در میان بجای آوردن او بعد از فریضه و بعد از نافله و افضل آنست که بعد از فریضه بجای آورد و بهتر جمع نمودن میان هر دو است و سنت است طول بدهد دو سجده را هر قدر که تواند و بگذارد دو ذراع را بر زمین در حال سجود و بچسباند سینه و شکم را بر زمین و بخاک یا زمین بگذارد دو جبین یا دو خد یا هر دو را در میان دو سجده و بعد از یک سجده اکتفا بآن نماید و سنت است مقدم داشتن جبین راست را بر جبین چپ و هم چنین خد راست را بر خد چپ و بگذاشتن جبین یا خد بر زمین نعدد سجده در این جای متحقق میشود بدین و سر بر داشتن و سنت است بخاک گذاشتن جبین و خد و خواندن

ادعیه



ادعیه که وارد شده است در سجده و جایز است دعای بغیر آنچه وارد شده است لیکن خواندن آنچه وارد شده است افضل است و اقل مرتبهٔ آن آنست که سه دفعه شکراً لله بگوید و سنت است در سجدهٔ شکر بعد از تعقیب نماز ظهر صد دفعه شکراً لله بگوید و بعد از تعقیب نماز عصر صد دفعه حمداً لله بگوید و سنت است صد مرتبه شکراً شکراً یا عفواً عفواً و سنت است بعد از سر برداشتن مسح کند موضع سجود را پس بعد از مسح کند خود رو و روی و سینه خود را و ظاهر آنست که بدست راست باشد و سنت است تکبیر بگوید بعد از سر برداشتن سر از سجده و سنت است وقتیکه بیرون میرود از جای نماز از طرف راست بیرون رود چهارم سجدهای قرآن و آن واجب است در چهار سوره که الم تنزیل و حم فصلت و والنجم و اقرء باشد و سنت است در سورهٔ اعراف و رعد و نحل و بنی اسرائیل و مریم و حج در دو جا و فرقان و نمل و ص و اذا السماء

بپیشتم

ایضاً

و شرطی که بگذاشتن پیشانی بر زمین لیکن مستحب است و اقرب اینست که ذکر در آن واجب نیست بلکه در غیر اینها هر جا سجده در آن امر بسجده شده باشد سنت است و وقت سجده بعد از فارغ شدن از آیهٔ سجده است و سجده واجب است بر خوانندهٔ آیه و گوش دهنده بآن بی اشکال و بر شنونده بنا بر احوط بلکه وجوب آن خالی از قوة نیست هرگاه سجده واجب باشد و اما در سجدهٔ مستحب فرق نیست در خواننده و گوش دهنده و شنونده و در هیچ یک فرق نیست میان مرد و زن و خنثی چنانچه فرق نیست در وجوب سجده بر گوش دهنده و شنونده میان آنکه خواننده بالغ باشد یا غیر بالغ مسلمان باشد یا غیر مسلمان عاقل باشد یا دیوانه و وجوب سجده کردن و استحباب آن متعدد میشود بتعدد خواندن آیه هر چند از برای تعلیم باشد و سجدهٔ سابق را هنوز نکرده باشد و شرط نیست در آن طهارت و نه روی بقبله نمودن و نه پوشیدن عورت و نه خالی بودن رخت یا بدن از نجاسات و واجب نیست در آن ذکر لیکن سنت است

و



و بهتر آنست که بگوید سجدت لك یا رب تعبداً و رقاً لا مستکبراً عن عبادتك و لا مستنکفاً و لا مستعظماً بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر و واجب نیست در آن تکبیر نه در وقت سر گذاشتن و نه در وقت راست شدن لیکن در وقت راست شدن سنت است و شرط است در آن نیت و احوط مقارن بودن آنست با وقت خم شدن و وقت سر گذاشتن و احوط گذاردن هفت موضع سجود است بر زمین یا غیر آن هر چند کفایة نمودن گذاردن پیشانی خالی از قوة نیست و شرط است که محل گذاردن پیشانی از خوردنی و پوشیدنی متعارف نباشد بلکه احوط بودن آنست از چیزی که صحیح باشد سجدهٔ نماز بر آن و وجوب سجده فوری است و هرگاه ترک نمود بعمد یا بسهو واجب است بجای آوردن و دانستن آنکه ادای آن یا قضائی است چونکه قصد قربة کفایة میکند هر چند قضا بودن خالی از قوة نیست پنجم در حکم زن

این خالی از اشکال نیست
ص

وطفل بدانکه حکم زن حکم مرد است در شرایط و اجزاء واجب
و سنن مگر آنکه سنت است زن جمع کند میان قدمهای خود
را در نماز و از هم جدا نکذارد و دو دستها را بر سینه گذارد
و در حال رکوع بگذارد هر دو دستها را بالای دو زانوی
بر دو ران و در حال رفتن بسجود اعضای خود را بهم
چسباند و ابتدا کند در نشستن بر زانوی پیش از دو
دست و بنشیند بر دو الیه و بعد بسجود در رود و در حال
سجده بر زمین بچسبد و اعضای خود را بر یکدیگر بگذارد
پهن نماید و ذراع را بر زمین و در حال نشستن بر الیه بنشیند
و بچسباند ران خود را بیکدیگر و بلند کند دو زانو را
از زمین و دو کف پای را بر زمین گذارد و در حال بر
خواستن بهمواری و راست بر خیزد و پشت خود را بلند
نکند و اما طفل نماز بر او مستحب است لکن هرگاه پسر است
در نماز حکم آن حکم مرد است و هرگاه دختر است حکم آن حکم
زن است **مبحث ششم** در باقی نمازهای واجبی و در آن





چند باب است **باب اول** در نماز جمعه و آن دو رکعت
است و وقت آن از اول زوال است تا آنکه سایه شاخص
مثل آن شود هر چند احوط آنست که تاخیر نشود از
زوال زیاده از مقدار اذان و خطبه و آنچه از لوازم آنست
از بالا رفتن منبر و پایین آمدن و اذان و دعای پیش از نماز
و غیر آن و واجبست آن بر کسی که بالغ و عاقل و مرد و آزاد و حاضر
شرعی و غیر مبتلای بکوری و بیماری و پیری و هر چیز که بکه نماز
جمعه بآن باعث عسر و حرج باشد لیکن از ایشان صحیح نیست
هرگاه جامع شرایط صحت باقی فرایض مثل اسلام و ایمان و غیر
آنها نباشد و لیکن در وجوب نماز بر جماعت مذکوره شرط است
یافت شدن پیش نمازی که بالغ و مرد باشد و همچنین مؤمن
و عادل و قادر بر اتیان نمودن بخطبه باشد و ولد
الزنا نباشد و همچنین مبتلای بدیوانگی و جذام و برص
نباشد و اعرابی و ختنه نکرده نباشد با حاجت بان و مقدور
بودن آن و بعضی معتبر دانسته اند آزاد بودن و کور نبودن

و مسافر نبودن امام را و آن احوط است هرگاه امامی غیر
از آن باشد و بشرط یافت شدن چهار نفر غیر امام که بالغ
و عاقل و اثنی عشری باشد و بعضی علاوه نموده اند که آزاد
باشد و مسافر نباشد و آن احوط است و باید هر یک
دور نباشد زیاده از دو فرسخ که با اجتماع این شرایط نماز
واجب است لیکن کفایت نمیکند نماز جمعه در این وقت از
نماز ظهر مگر آنکه جمع شود امور چند که صحت نماز جمعه موقوف
بر آن است اول آنکه دو خطبه خوانده شود دوم آنکه بجماعت کرده شود
سیم آنکه جمعه دیگر نشود که میان دو جمعه کم تر از یک فرسخ
باشد چهارم آنکه مانعی از نماز نماند تقیه از برای امام
یا عدد انعقاد جمعه یا هر دو نباشد که اگر باشد نماز باطل است
پنجم حاضر بودن امام یا نایب خاص لیکن این شرط است در
وجوب عینی نه در وجوب تخییری که در امثال این زمان وجوب
نماز تخییری است و احوط جمع نمودن میان آن و ظهر است تا آنکه
هر دو را بر ذمت فریقین بجا آورده و واجب است پیش داشتن





دو خطبه بر نماز و واجب است طهارت در حال خواندن دو
خطبه از حدث و خبث در بدن و لباس و همچنین واجب است
در لباس و مکان خطبه آنچه واجب است در لباس و مکان
نماز و آن گذشت و همچنین باقی شرایط نماز غیر قبله و
آنچه شرط بودن آن ذکر میشود و از جمله شرایط نبودن داخل
شدن زوال است که اگر خواند باطل است چه عمداً و چه سهواً
مگر آنکه ممکن نبوده باشد علم بهم رسانیدن بوقت و عمل بظن
کرده باشد و در بین خطبه ظاهر شود که ظهر نبوده است صحیح
است آنچه خوانده است بنا بر احتمال قوی و واجب است
ایستادن در حال خواندن دو خطبه با قدرت بر آن و
واجب است و شرط که امام و خطیب یکی باشد و همچنین مشهور
و راست و باید که التفات نکند بالتفات فاحش در حال خواندن
بدون ضرورت که اگر مخالفت بکند نماز امام و نماز هر که از
ماموین مطلع شود بر مخالفت باطل است و واجب است
در هر یک از دو خطبه حمد نمودن بر جناب اقدس الهی بلفظ

هر دو خطبه را یا یکی از آن دو
یا جزئی از یکی را پیش از ظهر هم
خواند

الحمد لله بنا بر احوط صلوات فرستادن بر جناب رسالت
پناهی بلفظ صلوات بنا بر احوط و احوط علاوه نمودن شهادة
بر رسالت آنجنابست در خطبهٔ اول هر چند ظاهر انست که
واجب نیست و وعظ و وصیت نمودن بتقوی و لفظ
معینی در ان ضرور نیست و کفایت میکند مثل اتقوا الله و اطیعوه
و واجبست خواندن سورهٔ کوچکی در خطبهٔ اول بلکه در
هر دو بنا بر احوط و اگر سورهٔ بزرگ بخواند کفایت میکند
و واجبست نشستن در میان دو خطبه نشستن سبکی و
بهتر انست که بقدر خواندن سورهٔ قل هو الله احد بنشیند
و در خطبهٔ دوم علاوه بر انچه گذشت واجبست صلوات
فرستادن بر ائمهٔ مسلمین صلوات الله علیهم اجمعین و طلب
مغفرت و امرزش از برای مؤمنین و مؤمنات و حرامست
بر امام تکلم کردن در اثنای خطبه و هم چنین بر ماعین و
واجبست بر ایشان گوش دادن بخطبه و بر امام بلند خواندن
بحیثیتی که عدد انعقاد جمعه بشنوند و حرامست در روز جمعه

بنا



بنا بر وجوب عینی نه تخییری بیع و سفر بعد از اذان و پیش
از نماز لیکن بر تقدیر معامله نمودن اظهر صحت معامله است
و کسیکه در نیابد خطبه و رکعت اول را جمعه از ان محسوب است
اگر در یابد رکوع رکعت دوم امام و اما در رکوع او را
در یابد هر چند ذکر در نیابد و اگر در نیابد اما الحج ترک
از اید و صورت نیت نماز جمعه از ان محسوب نمیشود
و نماز ظهر معتبر بر ان واجبست و احوط اهتمام نمودن
در رسیدن به تکبیر رکوع است با امام **باب دویم**
در نماز عید رمضان و عید قربان و وقت ان ما بین طلوع
افتابست تا زوال لیکن مستحبست تاخیر نمودن ان تا
بلند شدن افتاب و سنت است زیادتی تاخیر کردن در گزاردن
نماز در عید رمضان از عید قربان بعد از افطار کردن و بیرون
کردن زکوة فطره و هر گاه وقت نماز گذشت و نکرد قضا ندارد
و ان واجبست و مشروطست بشرایط نماز یومیه و جمعه بلکه
شرط بودن وجود امام یا نایب خاص در اینجای ظاهر و بی



اشکالست غیر خواندن دو خطبه که در ان خلافست و
اقوی وجوبست و ان دو رکعتست چه انکه شرایط وجوب
حاصل باشد یا نباشد و چه بجماعت کرده شود چه بفرادی
و کیفیت ان مانند نماز صبح است لیکن در رکعت اول بعد از
حمد و سوره پنج تکبیر میگوید و در رکعت دوم چهار تکبیر غیر از
تکبیرة الاحرام و تکبیر رکوع و بعد از هر تکبیری قنوت که تمام نه
قنوت میشود پنج در رکعت اول و چهار در رکعت دوم
و اظهر وجوب قنوتها و تکبیراتست و سنت است خواندن
سورهٔ والشمس در رکعت اول و غاشیه در رکعت دوم چنانچه
سنت است جهر نمودن در قرائت ان از برای امام و منفرد
و ظاهر انست که در قنوت تعیین دعائی که وارد شده است
بخصوص خوانده شود و ان با خلاف در اخبار وارد شده است
و هر یک خوبست و اولی اینست اللّٰهمّ اهل الکبریاء و
العظمة و اهل الجود و الجبروت و اهل العفو و الرحمة و
اهل التقوی و المغفرة اسئلک بحق هذا الیوم الذی جعلته

للمسلمین

میخوانده



للمسلمین عیدا و لمحمد صلی الله علیه و اله ذخرا و شرفا
و کرامة و مزیدا ان تصلی علی محمد و ال محمد و ان تدخلنی
فی کل خیر ادخلت فیه محمدا و ال محمد و ان تخرجنی من کل
سوء اخرجت منه محمدا و ال محمد صلواتک علیهم اجمعین علیه و علیهم
اللّٰهمّ انی اسئلک خیر ما سئلک به عبادک الصالحون و
اعوذ بک مما استعاذ منه عبادک الصالحون و دو خطبه
کرده در اینجا میباشد مثل جمعه است مگر انکه سزاوار است که
امام ذکر کند در خطبهٔ عید رمضان انچه متعلق بزکوة فطره است
از شرایط و قدر و وقت و در عید قربان انچه متعلق بقربانی
است و محل دو خطبه در اینجا بعد از نماز است و واجب نیست
حاضر شدن در حال خطبه و گوش دادن بان و با اختلاف
شرایط مذکوره مثل زمان غیبت امام علیه السلام واجب نیست نماز
بلکه سنت است چه بجماعت چه بفرادی و معتبر نیست در حال
استحباب دور بودن یک فرسخ در میان دو نماز هر چند احوط
اعتبار نمودن ان و واجب نیست این نماز بر کسیکه واجب نیست

بر ان جمعه ولیکن مستحب است مثل مسافر و غلام و امثال ایشان غیر
زنان واحوط ترک نمودن ایشانست مگر بیرون از ایشان
و هرگاه عید در روز جمعه اتفاق افتد مخیر است کسیکه حاضر
شد بنماز عید در حاضر شدن بنماز جمعه هر چند منزل
او دور نباشد واحوط ترک ننمودنست خصوصا بر کسی که
نزدیک باشد و سنت است تکبیر بگوید در عید رمضان
بعد از چهار نماز که اول ان مغرب شب عید است و اخر
ان نماز عید و در عید قربان بعد از پانزده نماز که اول ان
نماز ظهر روز عید است و اخر ان نماز صبح روز سیزدهم
از برای کسیکه در منی باشد ~~و اخر ان تا~~ و بعد از ده نماز
از برای کسیکه در غیر منی باشد واحوط انست که ترک
نشود و صورت ان در عید رمضان اینست الله اکبر
الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله
الحمد الله اکبر علی ما هدینا و در عید قربان اولی انست
که انچه ذکر شد بخوانند بعلاوه الله اکبر علی ما رزقنا

من

من بهیمة الانعام والحمد لله علی ما ابلانا **باب سیم**
در نماز کسوف و خسوف و زلزله و باقی ایات واجب میشود
نماز بر مرد و زن و خنثی بگرفتن افتاب و ماه چه تمام
قرص بگیرد و چه بعض ان و بلرزیدن زمین چه بنحوی
باشد که باعث ترس بشود یا نه و بسبب بادهای بسیار
تند و سرخی و تاریکی شدید و رعد و برق غیر متعارف
و غیر اینها از اموریکه ترسانندهٔ اغلب مردم باشد و
ان دو رکعت است در هر رکعت پنج رکوع و دو سجده است
که تمام ده رکعت میشود و در هر رکعت از ان واجبست
خواندن تمام حمد اگر در هر رکعت یک سوره تمام بخواند
بعد از حمد و همچنین در هر رکعت که سوره را تمام نماید
و در رکعت اول و ششم از ان چه سوره را تمام کند چه
نکند و مخیر است میان خواندن حمد و سوره تمام و میان
خواندن حمد در رکعت اول و ششم و تفریق نمودن هر یک
از دو سوره را بر ده رکعت بلکه جایز است تبعیض در

در پنج رکعت بیک سوره و در پنج رکعت دیگر پنج سوره خواندن
و همچنین جایز است جمع کردن در یکی از پنج رکعت
میان خواندن تمام سوره و خواندن بعض ان ولیکن
نهایت احتیاط در انست که در هر رکعت پنج سوره بخوانند
یا در هر پنج رکعت یک سوره تمام نماید و وقت نماز کسوف
و خسوف از اول گرفتن است تا ظاهر شدن تمام قرص لیکن
احوط انست که موخر ندارد از وقت شروع در ظاهر شدن
و نماز زلزله و باقی امور ترساننده اسمانی تا باخر عمر
اداء است لیکن بعید نیست که واجب باشد فوراً و احوط
انست که تاخیر نشود از وقتیکه ممکن است نماز کردن و شرط است
در اداء نماز ایات علاوه بر انچه شرطست در نماز یومیه
مطلع شدن بر ایات و همچنین شرطست وسعت داشتن
وقت بقدر اداء نماز بر وجه اخف و اقل در نماز کسوف و خسوف
با گرفتن تمام قرص خواه ترک نموده باشد بعمد یا بسهو و خواه
مطلع شده باشد بر ان یا نشده باشد و هرگاه تمام قرص نگرفته

باشد

این مسئله باید ملاحظه شود
بر احتیاط ترک نشود بفعل ساقط
اگرچه مشهور عدم وجوب
است



باشد اگر علم بهم نرسانند بر ان تا وقت ان بیرون رود
قضای ان نماز واجب نیست و اگر علم بهم رساند در وقت
واجب است قضای ان چه ترک بر وجه عمد باشد چه بر
وجه سهو و اما باقی ایات پس واجب است اگر علم بهم
رساند بر ان در حال ایت بلکه احوط ترک نکردنست مطلقا
خصوصا در زلزله لکن در قضاء بودن ان اشکال است
و قول باداء بودن خالی از قوت نیست و هرگاه حاصل
شود اینها در وقت نماز یومیه پیش میباید داشت هر یک را
که وقت ان تنگ است و اگر هر دو تنگ باشد پیش بدارد
نماز یومیه را و اگر وقت هر دو وسعت داشته باشد
مخیر است هر کدام را که خواهد مقدم بدارد و احوط پیش
داشتن نماز یومیه است **باب چهارم** در نمازیکه
واجب میشود بالتزام و از جملهٔ انست نذر و شرطست
در یومیه مگر وقت بعلاوه انچه تعیین نماید از زمان
یا مکان یا هیئتیکه مشروع باشد مانند نماز جعفر طیار

واکر نذر کند که نماز بکند و تقیید نکند بقیدی از قیود مذکوره
واجب نمیشود دران مکان معین و نه زمان معین و
اکر نذر کند در یک رکعت دو رکوع یا یک سجده این نذر
باطل است و اکر تعیین رکعت ننماید و باطلاق نذر کند
کفایت میکند دو رکعت بی اشکال و در یک رکعت یا چهار
رکعت متصل خلافست و احوط اکتفا بدو رکعت است
وصحیح است نذر فریضه و نافله ولیکن واجب میشود هیئت
وعدد موقت در نماز موقته و عهد و قسم مثل نذر است
در احکام مذکوره و از جمله اسباب التزام استیجار نماز
است از برای میت و ان جایز است و مثل انست روزه
و زیارات و تلاوت قران و از جمله اسباب التزام انست
که هرکاه فوت شود پدر و قرار کرفته باشد بر ذمه
ان نمازی و ترک نموده باشد بسبب عذر واجب است
بر ولی قضاء [illegible] انرا و مراد بولی در اینجا پسر بزرک
میت است باین معنی که بزرکتر از او نباشد پس اکر

مرض



دختر بزرکتر باشد واجب نیست بر او قضاء و شرط نیست حاضر
بودن و بالغ بودن ان پسر در حین فوت پدر پس اکر
در حین فوت طفل یا غایب باشد و بعد از دو سال
خبر شود واجب است بر او قضاء و اکر میت ولی نداشته
باشد یا داشته باشد یا ~~داشته باشد~~ و از او نماز ترک
شده باشد بدون عذر یا بسبب مسامحه در اخذ مسائل
چه مقصر باشد چه نباشد و نخواند و وصیت نکرده
باشد واجب نیست بر ورثه بعمل اوردن و نه استیجار
نمودن انرا از ترکه بلکه مطلق عبادات بدنیه محضه را
واکر وصیت نماید بیرون کرده میشود از ثلث مال
مکر انکه ورثه امضا نمایند که بیرون میشود از اصل
واکر ولی بمیرد پیش از کردن قضاء واجب نیست بر ولی او
هم قضاء نمودن ان و نه بر باقی اولیاء [illegible] هرکاه در [illegible] اول و
ذمه میت نماز استیجاری باشد واجب [illegible] بر پسر بزرک
بعمل اوردن ان و اکر متبرعا از برای میت شخصی قضا نماید

باشد

احوط بلکه اقوی انکه واجب است
بر ولی [illegible] هر نمازی که از میت
فوت شده [illegible] بی عذر باشد



ان عمل را ساقط میشود از ولی و جایز است از برای ولی استیجار
نمودن غیر را بجهت نماز خصوصا هرکاه کردن نماز بر ولی
مشکل باشد **باب پنجم** در بیان بعضی از نمازهای
سنتی و ان دران چند فصلست **فصل اول** در نوافل
مرتبه است سنت است بر هر که بالغ و عاقل و خالی از حیض
و نفاس باشد و قادر باشد بر یکی از دو طهارت اختیاری
و اضطراری در هر شبانه روزی در حضر سی و چهار
رکعت نماز و اکتفای بحمد تنها در انها میتوان کرد و تفریق
انها باین نسبت است که بعد از زوال افتاب هشت رکعت
باید کرد و بعد از نماز ظهر هشت رکعت و بعد از نماز مغرب
چهار رکعت و بعد از نماز عشاء دو رکعت و افضل در
این دو رکعت ایستاده بجای اوردن است و در این دو
خلافست و این دو رکعت محسوب بیک رکعت است و
اسم ان وتیره است و سیزده رکعت نافله شب و صبحست که
یازده رکعت ان از شب است و یازدهم ان یک رکعت است و

نامیده



نامیده میشود بوتر و دو رکعت بعد از ان نافله صبح
وسنت است در نماز شب در دو رکعت اول از ان در هر
رکعتی سی دفعه خواندن سوره قل هو الله احد و در باقی
از ان از سورهای طولانی مثل انعام و کهف و انبیاء
و حم هرکاه وقت باشد و سنت است خواندن سوره تبارک
را در رکعت اول و سوره کوچک را در رکعت دوم
و خواندن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس
و قل هو الله احد در شفع و در وتر یا قل هو الله احد
در هر سه رکعت و مناسب است در قنوت وتر دعا نمودن
چهل مؤمن چونکه از اسباب استجابت و دفع مکروه و کثرت
رزق است و اما وظیفه دران بخصوص هرچند جمعی ذکر
نموده اند ولیکن این ضعیف مطلع نشد بران و امید هست
که عاصی را فراموش نکنند چه در حیات و چه در ممات و طفل
و خنثی و ممسوح و زن را محسوب از عدد ندارد و در قنوت
وتر هفتاد مرتبه استغفار مؤکد است و بکوید هذا مقام

العائذ بک من النار هفت دفعه وسنت است در حال
استغفار دست چپ را بلند بکیرد و بدست راست بشمارد
ومداومت بر هفتاد استغفار در یک سال نیز سنت
است چنانچه کفتن صد مرتبه استغفار افضل است از
هفتاد وصورت استغفار اینست استغفر الله و
اتوب الیه یا استغفر الله ربی واتوب الیه یا
استغفر الله لجمیع ظلمی وجرمی واسرافی علی امری
واتوب الیه وسنت نیز قنوت مذکور سیصد دفعه العفو
کفتن و ترتیب در میان دعای بر مؤمنین واستغفار و
بنماز مذکور وجهر است ودر سفر نوافل روز ونافله
عشاء نیز ساقط میشود ونافلهٔ مغرب قطعا ونافله شب وصبح
ساقط نمیشود لیکن سقوط نوافل در وقتیست که
قصر در ان سفر واجب معین باشد واما در سفری که نماز را
در ان باید تمام کرد یا مخیر است در میان قصر واتمام ثابت نیست
نمیشود واکر دیر بیدار شود در شب ووقت باقی نماند

وهم چنین باقی نوافل غیر مرتبه از موقته وغیر موقته ساقط م

بلکه



باشد بقدر تمام نماز شب اکتفا کند به رکعت شفع و وتر
ودر روز جمعه سنت است چه از برای جمعه کذارد
وچه غیر ان بیست رکعت نافله بعلاوه نمودن بر نافله
هر روز بچهار رکعت وافضل پیش داشتن تمام بیست
رکعت است بر زوال وباین طریق کردن که شش رکعت
انرا در صبح وشش رکعت بعد از ان در بلند شدن افتاب
وشش بعد از ان در حوالی زوال ودو رکعت متصل
بزوال بکند وجایز است جمیع را در یک مجلس کردن چه
پیش از زوال وچه بعد از زوال **فصل دوم** در نماز
تحیت مسجد سنت است که کسی که وارد میشود در مسجد دو
رکعت نماز بکذارد ودر ان هر سوره که خواهد بلکه هر کاه
خواهد سوره نخواند وظاهر انست که کفایت بفریضه ونافله
مخصوصی میشود از این نماز وکراهت عبور نمودن در
مسجد باین نماز رفع میشود **فصل سیم** در نماز جعفر
طیار وان سنت مؤکد است وفضیلت ان بسیار است و



مستحب است در هر روز بکند اکر تواند واکر نتواند در هر دو
روز یا هر جمعه یا هر ماه یا هر سال ودر حدیث صحیح است
که امرزیده میشود از برای تو انچه در میان دو نماز است
از کناه وان چهار رکعت است بدو سلام وسنت است
که در رکعت اول بعد از حمد سوره اذا زلزلت بخواند
ودر رکعت دوم والعادیات ودر سیم اذا جاء نصر الله
ودر چهارم قل هو الله احد ودر هر رکعت بعد از قرائه
پانزده مرتبه بکوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا
الله والله اکبر ودر رکوع ده مرتبه وچون سر از رکوع
بر میدارد ده مرتبه ودر سجده اول ده مرتبه وبعد از سر
برداشتن ده مرتبه ودر سجدهٔ دوم وسر برداشتن از ان
مثل سجدهٔ اول ودر سه رکعت دیکر مثل این رکعت بکند
واحوط ترک ننمودن ذکر رکوع وسجود است بلکه اظهر
فرق ننمودن میان نماز فریضه واین نماز است در این
معنی واذکار را بعد از ذکر رکوع وسجود بکوید و

دوم م

جایز



جایز است این نوافل رواتب وقضاء انها قرار دهد و
جایز است تسبیحات را بعد از فراغ از نماز بکوید هر کاه تعجیل
داشته باشد ودر نماز نتواند بکوید چنانچه هر کاه امر
ضروری او را روی دهد ودو رکعت از ان را کرده
باشد جایز است بعد از ان کار برود وبعد از ان دو رکعت
دیکر را بکند وسنت است در سجدهٔ اخر نماز بکوید یا
من لبس العز والوقار یا من تعطف بالمجد وتکرم
به یا من لا ینبغی التسبیح الا له یا من احصی کل شیء
علمه یا ذا النعمة والطول یا ذا المن والفضل یا ذا القدرة
والکرم اسئلک بمعاقد العز من عرشک ومنتهی الرحمة
من کتابک وباسمک الاعظم الاعلی وکلماتک التامات
ان تصلی علی محمد وال محمد وان تفعل بی کذا وکذا یا
ارحم الراحمین وحاجات خود را بجای کذا وکذا ذکر کند
ودر بعض ادعیه سنت است که بعد از ان خوانده شود وان
در کتب ادعیه مذکور است وعمل بانچه در انها است خوب است

فصل چهارم در نماز لیلة الدفن وان دو رکعت است
در رکعت اول بعد از حمد آیة الکرسی بخواند و در رکعت
دوم اولی است که بعد از حمد ده مرتبه سوره انا انزلناه
بخواند وهرگاه سلام گفت بگوید اللهم صل علی محمد و
ال محمد وابعث ثوابها الی قبر فلان واسم ان شخص را
بجای فلان ذکر کند وانچه متعارف است که چهل نفر کرده
باشند نصی ندارد وفتوای احدی هم این ضعیف مطلع
نشده ومع ذلک بدون قصد خصوصیت عیبی ندارد و
هرگاه دفن نشود چنانچه متعارف است بعتبات عرش درجات
میبرند مناسب است بعد از دفن نماز کرده شود فصل
پنجم در نماز غفیله وان دو رکعت است در میان نماز
مغرب و عشاء بعد از حمد در رکعت اول بخواند وذا النون
اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات
ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا
له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین ودر رکعت دوم

وعنده



الغیب لا یعلمها الا هو ویعلم ما فی البر والبحر وما تسقط من ورقة الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض
ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب
مبین و دو دست را بلند کند
وبگوید اللهم انی اسئلک
بمفاتح

وعنده مفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی
علی محمد وال محمد وان تفعل بی کذا وکذا وبجای کذا وکذا
حوائج خود را ذکر نماید وبگوید اللهم انت ولی نعمتی
والقادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد وآله
علیه وعلیهم السلام لما قضیتها لی وسوال نماید حاجت
خود را واحوط انست که دو رکعت از نافله مغرب را بقصد این
وجه بکند هرچند اظهر جواز است علی حده واگر ترک شد
بعضی گفته اند قضا کند وقبول از ایشان خوب است فصل
ششم در نماز اول ماه مستحب است در روز اول هر ماه
دو رکعت نماز در رکعت اول بعد از حمد قل هو الله بخواند
سی دفعه ودر رکعت دوم بعد از حمد سی دفعه سوره انا
انزلناه وتصدق کند بانچه بر او سهل باشد و در حدیث است
که میخرد باین عمل سلامتی ماه را باتمام وسنت است بعد از نماز
بخواند بسم الله الرحمن الرحیم وما من دابة فی الارض الا
علی الله رزقها ویعلم مستقرها ومستودعها کل فی کتاب

جواز این محل اشکال است
صح



مبین بسم الله الرحمن الرحیم وان یمسسک الله بضر فلا
کاشف له الا هو وان یردک بخیر فلا راد لفضله یصیب
به من یشاء من عباده وهو الغفور الرحیم بسم الله الرحمن
الرحیم سیجعل الله بعد عسر یسرا ما شاء الله لا قوة الا بالله
حسبنا الله ونعم الوکیل وافوض امری الی الله ان الله بصیر
بالعباد لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر رب لا تذرنی فردا
وانت خیر الوارثین وظاهر انست که در تمام روز میتوان
کرد این نماز را مبحث چهارم در لواحق نماز و در ان چند
باب است باب اول در مبطلات نماز جایز نیست قطع
نماز در حال اختیار وجایز است با ترس ضرر مثل گرفتن
غلامی که فرار نماید وکشتن ماری که اراده نماز کند نماید و باطل
میشود نماز بصادر شدن حدثی که باطل مینماید وضو یا غسل را
هرچند فراموش کرده باشد که در نماز است یا بی اختیار صادر
شده باشد وهم چنین باطل میشود نماز بهر فعلی که محو کند صورت

نماز را



نماز را واز این باب است سکوت طولی که محو کننده صورت نماز
باشد بلکه احوط ترک فعل کثیر است که محو نکند صورت نماز را
لیکن اگر ان سهوا واقع شود مبطل نیست چنانچه فعل قلیل
یا سکوت قلیل مبطل نیست و باطل میشود نیز نماز بخوردن و آشامیدن
اگر فعل کثیر شود واگر نشود احوط ترک است ولیکن در بطلان
ان اشکال است و استثنا آشامیدن اب در نماز وتر بجهت
کسی که اراده روزه دارد ذکر شده است واگر در دهن قدری نبات یا مثل
ان بگذارد تا انکه اب شود وفرو رود باطل نمیشود نماز ولیکن
بطلان نماز بخوردن واشامیدن در صورتیکه مبطل است در
حال عمد است ودر حال فراموشی مبطل نیست چه بسر حد کثرة
برسد یا نرسد اما اگر بجائی برسد که محو کند صورت نماز را باطل
میشود نماز چه در عمد وچه در سهو وهم چنین باطل میشود نماز
بتکلم کردن در حال عمد بانداستن مسئله بدو حرف و بیشتر
چه مهمل وچه غیر مهمل و بلکه حرفیکه از ان معنی فهمیده شود
از کلمات غیر قران ودعا وذکر باشد واما اگر تکلم نمود

وجه نسیان باطل نمیشود بان نماز ولیکن واجبست بر او سجده
سهو و حکم انین که نالد کردن باشد و تاوه که آه کشیدن باشد
حکم کلامست هر گاه تولد حرف از هر یک شود و هر گاه آه کشیدن
از ترس خدا باشد دور نیست جایز بودن آن و هم چنین باطل
میشود نماز بخنده کردن بطریق قهقهه عمدا و اگر سهوا باشد
یا تبسم بکند باطل نمیشود و اگر تعجب کند از چیزی و بی اختیار از
او قهقهه صادر شود نماز او باطلست و هم چنین باطل میشود
بگریه کردن از برای میت و امور دنیوی مثل تلف شدن
مال و اگر از ترس خدا باشد از افضل اعمال در نماز است
و هم چنین باطل میکند نماز را پشت کردن بقبله عمدا بلکه التفات
نمودن بجمیع بدن از قبله هر چند اندکی باشد بلکه بعمل نیاید و بر روی
قبله کردانیدن هر گاه باشد یا بر روی سه و باقی مبطلات گذشت
و اگر سلام کند کسی در نماز واجبست فورا جواب گفتن چه
بالغ باشد سلام کننده چه ممیز چه مذکر باشد چه مونث و
واجبست شنوانیدن جواب او تحقیقا یا تقدیرا اگر او اینچنین از دور
باشد

احوط الحاق التفات است
باشد یا هر چند یا بر حد
ن نشد ص



باشد مثل آنکه کر باشد سلام کننده یا غیر عاقل باشد که شود سلام
کننده جواب او هر گاه بنحو متعارف جواب بگوید و واجبست که
جوابی در نماز بمثل آنچه سلام میکند بوده باشد پس نگوید در
جواب سلام سلام علیکم علیکم السلام **باب دوم** در احکام
سهو و شک و در آن چهار فصل است **فصل اول** در احکام سهو
نماز باطل میشود اگر کسی در نماز یک رکعت یا بیشتر زیاد کند
خواه عمدا باشد یا سهوا چه بقدر تشهد نشسته باشد
اگر بخواطرش بیاید زیاد کردن یک رکعت پیش از رکوع بنشیند
و تشهد بخواند و سلام بگوید و اگر یک رکعت یا بیشتر کم
کند از نماز سهوا واجبست که تمام کند نماز را هر گاه پیش از
آن بجای آوردن چیزی که منافی نماز است بوده باشد و هم
چنین است هر گاه بخاطرش بیاید بعد از بجای آوردن چیزی
که منافی نماز است ولیکن آن چیز از جمله منافیاتی باشد که
کردن آن سهوا نیز مبطل نماز باشد مثل حدث نماز باطل است
**فصل دوم** در سجود سهو واجبست دو سجده سهو

باشند نماز ایشان

و دو سجده سهو از برای قیام
زیادی بلکه دو سجده دیگر از برای
زیادتی تسبیح اگر شروع بان
کرده بجای آورده ص

باشد و اما اگر از جمله منافیاتی
باشد که سهوا نیز مبطل نماز

بر کسیکه در نماز تکلم کرده باشد بر وجه سهو یا گمان تمام شدن نماز بیرون
رفتن از نماز و یا ترک کرده باشد یک سجده را یا تشهد اول را تا بر کوع
رفته باشد یا در میان رکعت دوم و سوم کلمه اطلقا هم چنان که گذشت یا سلام گفته
باشد در غیر موضع سلام از روی فراموشی یا شک کرده باشد
در میان چهار و پنج در حال نشستن و واجب نیست در غیر از اینها
ولکن احوط آنست که بجهت هر زیادتی و کمی که مبطل نماز نباشد
و از برای خصوص ایستادن بجای نشستن و نشستن بجای
ایستادن دو سجده سهو بجای آورند و اگر در اسباب سجود سهو
امام و ماموم هر دو شریک باشند هر دو سجده را بعمل آورند
و اگر سبب سجده از امام یا ماموم صادر شد سجده مخصوص اوست
و بر دیگری نیست و محل سجده سهو بعد از سلام و پیش از کلام است
و صورت سجده سهو آنست که نیت کند که دو سجده میکنم از برای آنچه
بعمل آورده ام از زیادتی و کمی در نماز فلان بنحوی که واقع شده
است قربة الی الله و احوط آنست که زیاد نماید قصد وجوب را
بر آنچه ذکر شد در مواضعی که سجده دوان واجبست پس بعد از

ان

اگر احتیاط ترک نشود
ص



آن بسجده رود و دلیس بر زمین گذارد مثل سجده نماز و باز بسجده رود
و سر برداشته و تشهد بخواند تشهد خفیفی یا بنکر تشهاد مین
و صلوات بعمل آورد مثل آنکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله
و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد و تخفیف
تشهد احوط است بلکه دور نیست که متعین است پس سلام بگوید
بصیغه السلام علیکم یا جمع میان این صیغه نماید یا السلام علینا
و علی عباد الله الصالحین بترتیب مذکور در نماز یا بعکس و
احوط است بجای آوردن اینها آنچه را اگر در سجده نماز بجای
می آورد و ترک کند آنچه را اگر در آنجا ترک میکرد در سجود و
تفاوت نکند او در میان سجده نماز و این سجده مگر در ذکر
سجود پس در این جای بگوید بسم الله و بالله و صلی الله علی
محمد و آل محمد یا بگوید بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی
و رحمة الله و برکاته یا بگوید بسم الله و بالله اللهم صل علی
محمد و آل محمد و واجبست فورا بجای آوردن سجده را و اگر
تاخیر کند یا ترک نماید نماز او باطل است نمیشود و بر تقدیر تاخیر

احوط بلکه اقوی تشهد تمامی
است که در نماز خوانده
میشود ص

احوط اضافه و رحمة الله
و برکاته
ص

احوط ترک نکردن انست هر چند فاصله در میان سلام نماز و
ان وقت بسیار باشد و اکر فراموش نماید هر وقت که بخاطرش
بیاید بجا اورد و اکر چند سبب از برای سجدهٔ سهو بهم رسد
واجبست از برای هر سببی دو سجده کند و اولی ترتیب در ان است
بملاحظهٔ ترتیب در اسباب **فصل سیم** در احکام شک
اکر شخص علم دارد باجزای نماز از افعال و رکعات اعتبار بعلم
است و اکر علم ندارد و مظنه دارد مظنه کفایت میکند خواه
در افعال وخواه در رکعات و اکر مظنه مختلف شود اعتبار
بوظن اخر است و اکر شک کند خواه در افعال وخواه در رکعات
واجبست تحصیل اعتقاد بیک طرف هر چند بمظنه باشد
بتفکر نمودن و اهتمام کردن بالامکان پس اکر یک طرف
معلوم یا مظنون شود بران قرار دهد امر را و اکر شک
کند که ایا ظن است یا شک در حکم شک است و اکر شک قرار
بکیرد در چیزی اکر در افعال باشد بنحوی که بیست که در ابواب
سابقه کذشت و اکر در رکعات باشد خالی نیست از انکه یا در
نماز



نماز سنت است یا در نماز واجب اکر در نماز سنت باشد
مخیر است در میان بنا کذاشتن بر کم تر و بیشتر اکر موجب بطلان
کذاشتن بر بیشتر در نماز زیادتی تمام نوسد مثل انکه اکر
شک در میان یک و دو نماید میخواهد بنا بر کم تر کذارد و
میخواهد بر دو کذارد
و در صورت شک در نماز سنت سجدهٔ سهو و نماز احتیاط
ندارد و اما اکر شک در عدد رکعات نماز واجب واقع
شود هر شکی که در عدد نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و
ظهر در سفر و کسوف و عیدین واقع شود مبطل نماز است
و هم چنین است حکم اکر شک در عدد نماز سه رکعتی باشد
یا شک در میان رکعت اول از چهار رکعتی یا باقی رکعات
واقع شود تا انکه نداند که چند رکعت نماز کرده است یا شک
کند در میان شش و زیاده بر ان الی غیر النهایه و اکر شک
کند در دو رکعتی که در ان میباشد ایا ان رکعت اخر ظهر است
یا اول عصر یا شک کند که سیم مغرب یا اول عشا بنا
کذارد بر انکه از ظهر است در اول و از مغرب در دویم و

³ بر یک کذارد یا میخواهد بنا بر دو کذارد و لکن افضل آنست که بنا بر کم
بس ³



فرق نیست در حکم مذکوره میان انکه شک در نماز حضری
باشد یا نماز سفری و اما شک در میان دو و غیر دو از
سه و چهار اکر در حال قیام یا رکوع یا بعد از رکوع و
پیش از سجود یا در اثنای سجدهٔ اول یا میان دو سجده یا پیش
از ذکر واجب از سجدهٔ دویم باشد نماز باطل است و هم
چنین اکر پیش از سر بر داشتن و بعد از ذکر واجب باشد
و اکر شک در حال بر داشتن سر از سجدهٔ دویم یا بعد از
ان باشد بتفصیل ذکر میشود و اکر شک در میان دو
و پنج یا بیشتر باشد نماز باطل است و احوط اتمام و اعاده است
و هم چنین مبطل نماز است شک در میان دو و سه و پنج
یا دو و شش یا سه و شش و نحو انها از انچه در میان او لعدد
بر پنج و کم تر از ان شود و شک در نماز چهار رکعتی نیز مبطل
است مکر در هشت صورت **اول** شک میان دو و سه بعد از
بر داشتن سر از سجدهٔ دویم در این صورت بنا را بر سه کذارد
و نماز را تمام کند و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده
یا دو رکعت

احوط حکم بعد از فراغ از سجده و اعادهٔ نماز است

مردد



یا دو رکعت نشسته بجای اورد و احوط کردن یک رکعت
ایستاده است و احوط از ان اعادهٔ نماز است نیز بعد از
کردن نماز احتیاط **دویم** شک میان سه و چهار در هر
حالتی که باشد و در این صورت بنا بر چهار کذارد و نماز را
تمام کند و یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجای
اورد و احوط در اینجا بجای اوردن دو رکعت نشسته
است **سیم** شک میان دو و چهار بعد از بر بر داشتن سر
از سجدهٔ اخیره در اینصورت نیز بنا را بر چهار کذارد و بعد از
تمام کردن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجای اورد **چهارم**
شک میان دو و سه و چهار بعد از سر بر داشتن از سجدهٔ
دویم در اینصورت نیز بنا را بر چهار کذارد و نماز را تمام کند
و بعد از ان دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجای اورد و دو
رکعت نشسته بعد از سلام و احوط انکه اظهر پیش داشتن
دو رکعت ایستاده است بر دو رکعت نشسته **پنجم** شک
میان چهار و پنج اکر بعد از سر بر داشتن از سجدهٔ دویم باشد

بنا را بر چهار گذارد و تشهد بخواند و سلام بگوید و بعد از
سلام دو سجدهٔ سهو بجای آورد و اگر در حال قیام باشد
قیام را بر هم زند و بنشیند و بر چهار گذارد و یک رکعت
نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بعد از تمام کردن
نماز بجای آورد و دو سجدهٔ سهو از برای قیام احتیاطاً بجا
آورد و فرق نیست میان آنکه در حال قیام باشد یا پیش از
استقرار قیام یا در اثنای قرائت باشد یا پیش از شروع در
قرائت یا بعد از اتمام آن و پیش از رکوع و در جمیع صور و
در این صورت احوط آنست که بعد از نماز احتیاط نماز را اعاده
کند و اگر شک در اثنای رکوع باشد یا بعد از رکوع و پیش
از سجود یا در سجدهٔ اول یا میان دو سجده یا پیش از سر برداشتن
از سجدهٔ دویم و بعد از اتمام ذکر سجود ظاهر صحت نماز و لزوم
اتمام است و لکن بعد از فراغ احتیاط نماید باعاده نمودن
نماز و نتواند ترک این احتیاط نکند ششم شک میان سه
و پنج در حال قیام باید بنشیند پس شک مذکور بر میگردد

بد

واگر داخل تسبیح شد و یا در سجدهٔ سهو اجرای آن نیز بکند صح

بنا را

شک سیم

بطلان نماز در این صورت خالی از قوت نیست صح



بشک در میان دو و چهار و حکم آن مذکور شد و دو سجدهٔ
سهو را احتیاطاً بعمل آورد هفتم شک میان سه و چهار
و پنج در حال قیام بنشیند پس حکم آن حکم شک میان دو و سه
و چهار خواهد شد و حکم آن گذشت و دو سجدهٔ سهو احتیاطاً
بکند هشتم شک میان پنج و شش در حال قیام بنشیند
و تشهد بخواند و سلام بگوید و دو سجدهٔ سهو بکند یکی
از برای آنکه این شک شک در میان چهار و پنج است و گذشت
که در آن سجدهٔ سهو هست و یکی دیگر احتیاطاً بجهت زیادتی
قیام و در غیر چهار صورت اول و اول صورت از دو صورت
پنجم نماز را تمام کند و اعاده نماید اینها همه در وقتیست که
شک در بین نماز باشد و اما اگر شک بعد از نماز باشد
اعتبار ندارد و اگر کثیر الشک باشد شک او در بین نماز
نیز اعتبار ندارد چه شک در عدد رکعات باشد یا در افعال
الخ و چه شک در دو رکعت اول باشد یا در دو رکعت
اخیر بلکه بنا را بر کردن آن فعل که شک در آن نموده است

گذارد مگر در صورتی که کردن آن فعل مبطل نماز باشد پس
در آن صورت بنا را بر نکردن آن فعل و صحت نماز گذارد
و همچنین شک هر یک از امام و ماموم اعتبار ندارد
با ضبط و حفظ دیگری خواه بر وجه علم باشد خواه بر وجه
ظن بلکه هر یک رجوع نماید بدیگری و عمل بمقتضای
آن کند و کیفیت اطلاع هر یک بر حال دیگری باشاره
و غیر آن و آنچه مناسب حال وقت است مثل آنکه سه سبحان الله
از برای اعلام بر سه رکعت بخواند پس اگر امام یا ماموم علم
دارد کفایت میکند از برای دیگری و همچنین اگر مظنه دارد
و اشکال در این صورت وقتیست که از قول آنکه مظنه دارد
از امام یا ماموم مظنه از برای دیگری بهم نرسد والا متبع
خواهد بود مظنهٔ خود بی اشکال و مثل آنست هر گاه امام
یا ماموم یقین داشته باشد بر چیزی و دیگری گمان داشته
باشد بر چیز دیگر و گمان او مبدل شود بگمان بهم رساند
بر آنچه یقین دارد دیگری بر آن و اگر هر یک یقین بر چیزی

داشته



داشته باشند یا گمان بر چیزی رجوع باعتقاد خود بکند و
اگر هر دو شک نمایند پس اگر شک هر دو متحد باشد لازم است
هر دو را عمل نمودن بمقتضای آن بنحوی که گذشت و اگر شک
ایشان مختلف باشد و ممکن باشد رجوع هر یک بضبط
دیگری رجوع کند یا و مثل آنکه یکی شک کند در میان دو
و سه و دیگری در میان سه و چهار بنا را بر سه گذارند
بجهت آنکه اول مطمئن است که از سه بیشتر نیست و دویم
مطمئن است که از سه کمتر نیست پس معین شد سه و اگر
شک مختلف باشد و رجوع هیچ یک بدیگری ممکن نباشد
مثل آنکه یکی شک در میان دو و سه و دیگری در میان
چهار و پنج نماید پس اول اطمینان دارد که از سه بیشتر
نیست و دویم اطمینان دارد که از چهار کمتر نیست ماموم
قصد انفراد نماید و هر یک عمل نماید بمقتضای شک خود
و اگر همه ماموین متفق نباشند و در میان ایشان نیز
اختلاف باشد اگر از برای بعضی بقول بعض دیگر مظنه

حاصل شود عمل کند بظن خود و اگر مظنه حاصل نشود
قول بعض مأمومین از برای بعض دیگر حجت نیست هر چند
بسیار باشند و همچنین از برای امام **فصل چهارم**
در احکام نماز و آن واجب است و کیفیت آن چنانست که
نیت کند دو رکعت نماز میکنم بجهت احتیاط از آنچه احتمال
دارد که کم شده باشد از نماز قربة الی الله و شرط نیست
نیت مذکور و تلفظ کردن مثل غیر آن از نیتها و همچنین
شرط نیست قصد وجوب و لکن احوط عدم ترک است پس بعد از
نیت تکبیرة الاحرام بگوید مثل تکبیر نماز پس قرائت سوره
حمد بکند بدون سوره و اخفات نماید در آن و رکوع
و سجود بکند و برخیزد و یک رکعت دیگر بجهت مذکور
بکند و تشهد بخواند و سلام بگوید و اگر دو رکعت نشسته باشد
نماز را بجا آورد مثل نماز نافله نشسته و اگر یک رکعت
ایستاده باشد تشهد و سلام را متصل بآن نماید و کیفیت
یک رکعت بنحوی است که در دو رکعت ایستاده ذکر شد

احتیاطم

بلکه در اینجا تلفظ جایز نیست اگر چه در غیر اینجا جایز است حق

حتی در یک رکعت علی الاحوط حق

بنحوی است که ذکر شد مگر آنکه در اینجا نشسته





و در نماز احتیاط اذان و اقامه و قنوت نیست و معتبر است
در آن احکام نماز از شرایط و موانع و واجب است بجای آوردن
او بعد از نماز و پیش از واقع شدن منافی نماز و اگر ترک
نماید نماز احتیاط را و نماز فریضه را اگر شک در آن نموده
اعاده کند کفایت میکند نخواهد نمود و اگر بفهمد پیش از
احتیاط حاجت نبودن بآن را نکند نماز احتیاط را و نماز
او صحیح است و همچنین اگر بعد از فراغ بفهمد حاجت نبودن
بآن را و اگر فهمید کم بودن نماز را پیش از نماز احتیاط
ناتمامی را اتمام کند اگر مبطلی که عمداً و سهواً مبطل باشد
بعمل نیاورده باشد هر چند منافی عمدی بعمل آورده باشد
و اگر چیزی که مبطل باشد عمداً و سهواً بجای آورد نماز
باطل است و اگر بفهمد بعد از کردن نماز احتیاط کم بودن
فریضه را نماز او صحیح است چه نماز احتیاط موافق باشد
با آنچه ترک نموده است در فریضه یا مخالف باشد در عدد
و ترک قیام و اگر بفهمد کم بودن نماز را بعد از اتمام کردن



نماز احتیاط و لیکن اصل احتیاط موافق اتفاق نیفتاده
باشد مثل آنکه دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته کرد
و فهمید که یک رکعت کم بوده است احوط اعاده است
هر چند قول بصحت بی وجه نیست و احوط اعاده است
در جمیع صور با علم بکم بودن بعد از نماز احتیاط در بین
آن و اگر عمل باحتیاط نمود و شک کردن که آیا موافق بود
یا مخالف نماز او صحیح است **باب سیم** در نماز قضا
واجب است قضا بر کسی که مرتد شود و در حال ارتداد وقت
یک فریضه و بیشتر بر او بگذرد یا کسی که ترک نماید نماز
را جهلاً با جمع بودن شرایط آن یا اخلال بآن نماید
بجهت خواب یا فراموشی یا نیافتن آب و خاک از طهارت
یا مست شدن بجهت چیزی که از جانب خود باشد چه دانسته
باشد که آن مسکر است چه ندانسته مگر نماز جمعه و عید
رمضان و قربان چنانچه گذشت و اما آنچه از نماز واقع
شده باشد در ایام مخالفت از حق از کسانیکه از اهل

جهت





قبله باشند هر چند محکوم بکفر باشند مثل غالی یا ناصبی باشد
مثل سنی و آنچه فوت شده باشد از نماز در حال طفولیت
یا دیوانگی یا بیهوشی یا کفر اصلی یا حیض یا نفاس اگر این امور
در تمام وقت باشد واجب نیست قضا و اگر در تمام وقت
نباشد بلکه در یابد مقدار نماز را در وقت چه در اول
و چه در آخر واجب است قضاء آن نیز و اگر مقدار یک
رکعت از آخر وقت را دریابد بدون عذری از این اعذار
واجب است نماز را اداء خواهد بود و اگر ترک نمود قضا
آن واجب است و واجب است در قضا ترتیب بنحوی که فوت
شده است در قضا نمازهای یومیه اگر بدانند ترتیب را
و اگر ندانند واجب نیست ترتیب و لیکن احوط است و
واجب نیست پیش بجای آوردن نماز قضا را بر اداء
بلکه میتوانند ادا را پیش بدارد بر قضاء لیکن احوط
پیش داشتن قضاء است و تاخیر نمودن ادا تا آخر
وقت بآنکه مقدار اداء نماز حاضر از وقت بماند خصوصاً

هرگاه آنچه در ذمهٔ اوست یک نماز باشد خصوصاً هرگاه
نماز دو وقتی باشد کرده اوست بلکه مطلق نمازان دو وجه
یک باشد چه بیشتر و معتبر در اتمام و قصر حال فوت است
پس اگر نماز قصر فوت شود باید قضا نمود بقصر هرچند
در حضر باشد و اگر در حضر فوت شود قضا کند تمام
هرچند در سفر مباح یا واجب باشد و اگر کسی در اول وقت
مسافر باشد و در آخر وقت حاضر یا در اول وقت حاضر
باشد و در آخر وقت مسافر اعتبار بحال فوت نماز است پس
اگر در آخر وقت مسافر باشد قضا کند قصر را و اگر حاضر
باشد قضا کند تمام و اگر کسی را فوت شود در حضر یک نماز
از پنج نماز و نداند کدام است قضاء کند یک نماز صبح و یک
نماز مغرب و یک چهار رکعتی که قصد کند بآن که چهار رکعت نماز
میکنم قضاء آنچه در ذمهٔ من هست قربة الی الله
و مخیر است در جهر و اخفات در چهار رکعتی و اگر در سفر
باشد اکتفا نماید بیک نماز مغرب و یک نماز دو رکعتی

بقصد



بقصد آنچه در ذمهٔ او هست لیکن احوط در این حال آنست
که چهار نماز دو رکعتی نماید با یک سه رکعتی

## باب چهارم

در نماز جماعت بدانکه سنت است جماعت در جمیع نمازهای
واجبی یومیه و غیر یومیه و مؤکد است در یومیه و واجب
نیست هیچ نمازی را بجماعت کردن مگر نماز جمعه و عید رمضان
و قربان با اجتماع شرایط و مکلف کسیکه حمد و سورهٔ او درست
نباشد و مقصر باشد در درست نمودن آن پس اگر ممکن باشد
او را درست نمودن حمد و سوره در وقت بجهت یک از
ادای بطریق صحیح یا بجماعت کفایت میشود و اگر در وقت
ممکن نشود او را درست کردن بجهت تنگ بودن وقت
یا ماندن آن معین است بر او حاضر شدن در جماعت و اگر
ممکن نباشد درست نمودن بهیچ وجه واجب نیست بر او
جماعت و لیکن احوط حاضر شدن است و جائز نیست جماعت
در هیچ یک از نمازهای سنتی مگر در نماز استسقا و عید
رمضان و قربان هرگاه شرایط وجوب جمع نشود و سنت

مؤکد است داخل شدن در نماز جماعت سنی و اگر حمد
و سوره را خود بخواند باخفات و اگر قدرت بهم نرساند
بر سوره خواندن اکتفا نماید بحمد و اگر قدرت بر آن
نیز بهم نرساند ساقطست و لیکن احوط اتمام و اعاده
است و جهر از آن ساقطست در نماز جهری و در نماز
اخفاتی اگر نتواند بخواند تکبیر در آن معتبر است خواندن بنحو
هرچند مثل حدیث نفس باشد و اگر از قرائت فارغ شود پیش
از امام تسبیح یا تحمید یا تهلیل یا هرچه در آن ثناء و تمجید
خدا باشد بگوید تا امام فارغ شود و تقیه بکند در باقی
امور و اقل عدد که جماعت بآن منعقد میشود دو نفر است
یکی امام و دیگری ماموم چه هر دو مرد باشند چه هر دو زن
چه آنکه ماموم زن باشد یا صبی غیر بالغ و لکن احوط و
اولی اکتفا نکردن بطفل است و شرطست در جماعت بالغ
بودن امام و عقل داشتن و سالم بودن از جذام و برص
و حد شرعی بعد از توبه و اعرابی بودن از برای غیر امثال

احوط بلکه اقوی عدم اکتفا
بنماز جماعت تقیه است در
غیر حال اضطرار ص

خود



خودشان و احوط ترکست مطلقا و همچنین شرطست در امام
ایمان و طهارت مولود و عدالت و مذکور بودن اگر در
میان ماموین مذکر باشد یا جمیع مذکر باشند بلکه احوط
مذکر بودن امام است هرچند تمام ماموین زن باشند و همچنین
شرطست در امام که نشسته نباشد هرگاه ماموین ایستاده
باشند و همچنین است حکم هرگاه امام نتواند بخواند تمام
قرائت واجب را یا بعض از آن یا بعضی از حروف را بدل به
بعضی نماید و ماموم سالم باشد از آن و همچنین است حکم در
امامیکه لحن در قرائت مینماید و شرطست که نبوده باشد
در میان امام و ماموم حائلی که منع نماید دیدن امام را
مگر آنکه ماموم زن باشد و امام مرد و همچنین شرطست که
نبوده باشد ماموم دور از امام یا از صفی که در پیش روی
او میباشد آنقدر که آن را دوری بسیار بنامند بلکه همین قدر
که بگویند پشت سر امام ایستاده است و امام پیش روی او
ایستاده است کفایت میکند و لیکن احوط دور نبودن ماموم

این احتیاط را ترک نباید کرد
ض

است از امام بیش از یک گام بر داشتن و هرگاه یک نفر فاصله
در صف پیش باشد یا قلیلی پیشتر ضرر ندارد و چنانچه هرگاه
در صف اخیر فاصله بسیار در میان هر یک از اهل آن باشد ضرر
ندارد و اما در صفهای میان احوط ترک است هر چند اظهر آنست
ضرر ندارد مادامیکه دوری زاید بر قدر معتبر نباشد و هم چنین
شرطست در جماعت که جای ایستادن امام بلندتر از جای ایستادن
ماموم نباشد بلند معتد به اگر زمین سراشیب نباشد و اگر
سراشیب باشد ضرر ندارد و اما اگر امام پایین و ماموم در
بلندی باشد ضرر ندارد چه سراشیب و چه در غیر
سراشیب چه کم و چه زیاد و هم چنین شرطست یکی بودن امام
و آنکه قصد اقتدا نماید و تعیین امام بکند پس اگر قصد نماید
امامی را و بعد معلوم شود که آن امام دیگر بوده است نماز
او باطل است چه عادل است و بعد معلوم شود که شخص دیگر
بوده است احوط نیز اعاده است و هم چنین شرطست که
ماموم پیش از امام نایستد و جایز است محاذی یکدیگر ایستادن

چه

یعنی مسجد ماموم از موقف امامش

مگر آنکه بسیار سراشیب باشد صح

ماموم م

عادل نبوده نماز او را باطل داند و اگر قصد اقتدا بامام حاضر نماید و چنین داند که شخص است حم بلکه موخر باشد هر چند کمی باشد صح



چه ماموم مرد باشد چه زن چه صغیر باشد چه کبیر و هم
چنین شرطست موافق بودن نماز امام با ماموم در هیئت
و کیفیت پس جایز نیست اقتدا کردن در یومیه بنماز میت یا بنماز
عیدین یا آیات یا اقتدا کردن در نماز میت یا نماز عیدین
یا آیات بنماز یومیه اما موافق بودن در عدد رکعات
واجب نیست و هم چنین واجب نیست موافق بودن در
نوع و صنف پس جایز است اقتدا کردن فریضه گذار
بنافله گذار مثل کسی که نماز نکرده باشد بکسی که نماز کرده باشد
و نافله گذار بفریضه گذار مثل اقتدا نمودن طفل بالغ
و کسی که نماز کرده باشد بکسی که نماز نکرده باشد و نافله گذار
بنافله گذار مثل اقتدا در نماز عیدین با جمع نبودن شرایط وجوب
در نماز استسقا و واجبست متابعت کردن ماموم امام را در
افعال باینکه پیش از امام هیچ فعلی را بجای نیاورد بلکه احوط
موخر بودن ماموم است در افعال از امام و اما در اقوال
پس تکبیرة الاحرام را باید بعد از امام بگوید و در غیر آن واجب

گذشت که در زن احوط تاخر از مرد است بتمام بدن صح

و هم چنین تسلیم را مگر آنکه نیت انفراد کند صح

نیست بنابر مشهور ولیکن احوط متابعت است و اگر امام بعد از
تکبیرة الاحرام دیگر بگوید و ماموم بتکبیرة الاحرام اول
داخل نماز شده باشد عدول نماید بفرادی و اگر ماموم سر بر
دارد از رکوع یا سجود یا برود برکوع یا سجود پیش از امام
سهواً یا خطاء برگردد با امام ملحق شود اگر امام نرسید
باو و اگر بمجرد اطلاع امام رسید باو چیزی نیست و نماز
او صحیح است و اگر برنگردد عمداً احوط اعاده نماز است
و درک جماعت و فضیلت آن میکند کسیکه امام را پیش از
رکوع درک کند پس تکبیرة الاحرام بگوید و آن رکعت را از
نماز خود محسوب کند و هم چنین اگر رکوع امام را درک نماید
جماعت و فضیلت آن را دریافته است بلکه اگر درک کند امام را
در رکوع بعد از آنکه ذکر را گفته است ادراک نموده است نماز
جماعت را و در جمیع صور دو تکبیر بگوید اول را واجب بقصد
تکبیرة الاحرام و دوم را بقصد تکبیر رکوع و اگر بترسد
که برکوع نرسد تکبیرة الاحرام را بگوید و تکبیر رکوع را ترک کند

و اگر

تکبیرة الاحرام م

احوط در صورت سر بر داشتن از رکوع بعد از عود بمتابعت اعاده نماز است و هم چنین صورت تقدم در رکوع و عود بقیام بجهت متابعت صح

سنت م



و اگر امام را بیابد در رکوع و بترسد که اگر بصف برسد امام
سر از رکوع بر دارد در اول مکانی که هست تکبیرة الاحرام بگوید
و برکوع برود و ملحق شود بصف در حال رکوع یا بعد از
رکوع و مخیر است که گام بر ندارد بلکه پای خود را بکشد
هر چند لازم نیست و جایز است در حال حرکت مشغول ذکر
باشد لیکن احوط آنست که حرکت نکند در حال ذکر و اگر ماموم
در اول نماز حاضر نبود و بعد از داخل شدن امام در نماز
حاضر شد پس در هر رکعت که ملحق بامام شده است از اول
نماز قرار دهد و تمام کند باقی را بعد از آنکه امام بگوید و اما
قرائت کند ماموم در دو رکعت اول اگر با دو رکعت آخر
امام باشد و اگر نتواند حمد و سوره را بخواند اکتفا نماید
بحمد و اگر خواند حمد نیز منافی با متابعت باشد یا آنکه اگر بخواند
حمد را متابعت از میان میرود مثل آنکه رکوع امام را درک
نمیکند تمام ننماید آن را و متابعت نماید امام را لیکن احوط اعاده
کردن آن و اگر قرائت فراموش نماید وقتی متذکر شود که

بشرطیکه مانع از اقتدا در آن مکان نباشد مثل دوری و حایل و بلندی امام صح

سلام م

آن نماز است بعد از تمام کردن امام

جا ~~ذکر قرائت را فراموش نماید~~

این احتیاط در کسی است که حمد را تمام کند و در سجود ملحق شود و اعاده نماز نیز بکند یا آنکه نیت انفراد نماید حمد را تمام کند اعاده لازم نیست صح

امام در رکوع داخل شده باشد یا داخل نشده باشد ولکن
خواندن حمد منافی متابعت باشد ساقط است حمد از ان
ومشروع بودن خواندن بعض حمد ثابت نیست واگر
بعد از فراغ از نماز معلوم شود فاسق بودن یا کافر بودن
یا بی طهارت بودن یا نیت نداشتن امام نماز ماموم باطل
نیست وهمچنین اگر در بین نماز معلوم شود در این صورت
عدول بفرادی کند وتمام کند نماز خود را **باب پنجم**
در قصر واتمام واجب است در سفر قصر نمودن در نماز
چهار رکعتی بترک نمودن دو رکعت اخر بهفت شرط اول
انکه سفر بقدر مسافت باشد که اگر کمتر باشد قصر نیست و
مسافت هشت فرسخ است یا اراده رفتن یک روز تمام براه
رفتن شتر قطار وقوافل براه متعارف در روز متوسط
ولکن مسافت مذکوره باید در رفتن باشد بتنهائی
یا در رفتن وبرگشتن در همان روز واگر در رفتن باشد
یا برگشتن در غیر ان روز پیش از ده روز مخیر است در

میان



احوط اتمام است واحوط از ان جمع است من

میان قصر واتمام واحوط جمع است میان هر دو واست بر پیش
داشتن قصر وامار روزه در ان نفس واجب نیست وقضاء
ان واجب است ولکن احوط ترک نکردن اداء است ونیز
معتبر است که از مسافت چیزی کم نباشد که اگر قلیلی کم باشد
قصر نمیشود واگر شک نماید در انکه سفر بقدر مسافت
هست یا نیست وبیرون رفتن از شک ممکن نباشد
باید تمام کند **اول** **دویم** انکه مسافر قصد مسافت داشته
باشد پس هرگاه مقدار مسافت را بی قصد برود مثل انکه
عقب دزد یا گریخته ومانند ان برود ونداند که بقدر
مسافت خواهد رفت یا انکه برود در حال دیوانگی
قصد انچه را که باین صورت رفته است محسوب از مسافت
نیست وباعث قصر نمیشود هر چند بسیار طول بکشد ودر
برگشتن قصر کند اگر مسافت بقدر هشت فرسخ یا بیشتر
باشد وهمچنین هرگاه بعد از انکه بی قصد رفت قصد هشت
فرسخ کند باید قصر کند واگر بعد از انچه بی قصد رفت اراده



کمتر از هشت فرسخ داشته باشد خلاف است که ایا محسوب
میشود مقدار برگشتن بتنهائی بقدر مسافت نباشد
یا محسوب نمیشود واحتیاط خوب است بجمع کردن میان قصر
واتمام در جمیع غیر حال برگشتن هرگاه بقدر مسافت باشد
وفرق نیست در اعتبار قصد مذکور میان انکه بالاصالة باشد
یا بالتبع مثل غلام وکنیز وزن ومانند ایشان هر چند بی
ان راضی نباشد بلکه مجبور باشند **سیم** انکه قصد مسافت را
مستمر بدارد تا بمنتهی شدن مسافت پس اگر اراده برگشتن
نماید پیش از رسیدن بانچه کفایت کند در حصول مسافت
یا متردد شود در رفتن باید نماز را اتمام کند واگر بیرون
رود بقصد مسافت وبعد از ان از برای اتفاق یکی
انتظار رفقای راه رفتن او موقوف بر رفتن ایشان شود
هرگاه بقدر چهار فرسخ وبیشتر رفته باشد قصر کند مگر انکه
اراده ماندن ده روز وبیشتر در انجا نماید یا متردد
بماند تا سی روز اگر بقدر چهار فرسخ نرفته باشد تمام کند

هر چند مقدار برگشتن هم

احوط جمع است من

چهارم



**چهارم** انکه جمع نکند با قصد مسافت عزم بر ماندن ده
روز را در اثنای مسافت ونه عارض شود او را این اراده در
بین راه که اگر هر یک روی دهد باید تمام کند نماز را ودر حکم
اراده ماندن است در بین مسافت بوطن خود رسیدن و
مراد بوطن چیزیست که در عرف بگویند وطن است هر چند در
ان ملک نداشته باشد ومالک خانه ومنزل در ان نباشد
وکفایت میکند در صدق وطن بودن بلد محل توطن پدر
او بودن وقصد مفارقت از ان ننمودن هر چند بخاطر
او هرگز نرسیده باشد بیرون رفتن از ان یا ماندن
در ان واما مجرد ماندن در بلدی بدون قصد استمرار در ان
یا بجهت تحصیل علم یا تجارت هر چند سالهای بسیار طول
بکشد باعث تمام نمودن نماز در ان نمیشود هرگاه وارد شود
در ان بدون قصد اقامه ومانند ان از اسباب تمام نمودن
هر چند عیال او در ان مدت همراه او باشد **پنجم** انکه نبوده
باشد از کسانی که خانه او همراه او باشد مثل انکه در جمیع اوقات

در دریا با آنها به سر برد از قبیل اعراب بری و پاره‌ای از ایلات
تا آنکه سفر عمل و شغل او باشد چنانچه نامیده شود باسم خاصی
مثل مکاری و ساربان و هیمه‌کش و قاصد و کشتیبان و
تاجر و صاحب صنعتی که در گردش باشد در تجارت و صنعت
خود و امثال آنها و اگر سفر کند صاحب عمل بدانکه در غیر عمل خود
مثل آنکه مکاری برای زیارت برود باید قصر کند و همچنین قصر
کند هرگاه حرکت بر او در سفر شدید شود بجایی که از عادت بیرون
رود و احوط تمام نمودن نماز است نیز بعد از قصر و واجب میشود
بر آن تمام کردن در سفر سیم هرگاه قرار داد سفر را عمل خود و در
سفر دویم احوط جمع است میان قصر و اتمام و منقطع میشود
حکم مذکور به قصد ماندن ده روز چه در وطن باشد چه
در غیر وطن بلکه به ده روز هر چند بدون نیت باشد هرگاه
در وطن باشد و عود به تمام میکند در سفر سیم چنانچه در سفر
اول باید قصر کند در سفر دویم تمام نماید و احوط جمع است
و در حکم قصد ده روز است ده روز بعد از تردد داشتن در حرکت

این احتیاط ترک نشود منه

در

در صلات سی روز و اگر کسی را شغلی روی دهد که سه سفر پی
در پی کند بدون قصد آنکه سفر را عمل خود قرار دهد باعث
تمام کردن نماز در سفر نمیشود و هرگاه ده روز بی قصد در
موضعی ماند و نماز را تمام کرد نظر به اینکه حکم مسئله باعث
برگشتن وجوب قصر نمیشود **ششم** آنکه سفر او حرام نباشد مثل
فرار نمودن از جهاد و گریختن غلام و نه غایت آن حرام باشد
مثل سفر از برای ضرر مسلمین و مؤمنین و دزدیدن مال
ایشان و اعانت ظالم در ظلم او و مضر نیست معاصی که در سفر
واقع میشود بر سبیل اتفاق مثل غیبت کردن که باعث تمام کردن
نماز نمیشود و همچنین است سفری که منافی با واجبی از واجبات باشد
مثل تحصیل علم واجبی که در سفر میسر نشود که باعث تمام نمودن
نیز نمیشود و در حکم شرط مذکور است صید کردن لهوی
اگر سفر بود از برای این مطلب باید نماز را تمام کند و اگر به جهت
قوت عیال خود باشد قصر کند بلکه هرگاه به جهت تجارت باشد
نیز قصر خالی از رجحان نیست و احوط جمع است میان قصر

و اتمام **هفتم** آنکه دور شود از دیوار شهر یا قریه تا آنکه
پیدا نباشد دیوار یا نشنود اذان شهر یا قریه را و معتبر در صدای
مؤذن و چشم نظر کننده و گوش شنونده و بلد متوسط است چنانچه
معتبر است در هوا خالی بودن از شدت باد و غوغا و هرگاه بلند
باشد دیوار یا مؤذن یا شنونده نباشد بنا را بر تقدیر و فرض
گذارد و کافی بر فرض بودن خالی چه بلند بود و چه بلند نبود و
فرق نیست در میان رفتن و برگشتن هر چند احوط در حال
برگشتن جمع میان قصر و اتمام است یا تاخیر کند نماز را تا وارد
شود به منزل و فرقی نیست در شرط مذکور میان بلد وطن و بلد
اقامه و هرگاه سفر سفر معصیت باشد تا عقب صید لهوی رفته
باشد باید بدون قصد حرکت نموده باشد عقب موضع برگشتن
است و واجب است قصر بعد از تحقیق شرایطی که گذشت و معین
است بر عالم با این شرایط که در چهار موضع که مکه و مدینه
و مسجد جامع کوفه و حایر سید الشهداء علیه السلام که در آنها
مخیر است میان قصر و اتمام و دویم افضل و اولی و احوط است اگر

احوط اعتبار هر دو امر است هم اذان هم دیوار منه

در این شرط

احوط اقتصار به مسجد مکه و مدینه است منه

تمام



تمام نماید نماز را در محل قصر با علم به آنکه واجب است قصر فاسد است
نماز و واجب است اعاده نماید اگر وقت باقیست و قضا اگر وقت
گذشته است و اگر جاهل بود به واجب بودن قصر و تمام کردن
اعاده و قضا ندارد چه تقصیر کرده باشد در تحصیل مسئله
چه نکرده باشد و این در وقتیست که جاهل باصل حکم قصر و
اتمام باشد و هرگاه جاهل باصل حکم نباشد و جاهل به جزئیات
باشد یا بنا بر احکام قصر را جاهل باشد به واجب بودن تمام کردن
و قصر کند در محلی که تمام باید بکند نماز او باطل است و اگر فراموش
کرده باشد واجب بودن قصر را و تمام کند اعاده کند در وقت
اگر بخاطرش بیاید و قضا ندارد اگر وقت بیرون رفته باشد
و اگر قصد ماندن ده روز در موضعی نماید باید تمام کند چه
در صحرا و چه در معموره چه در بلد و چه در ده و لیکن اگر
برگشت قصد او از ماندن قصد کند که تا دامیکه (?) یک نماز چهار
رکعتی را تمام نکرده باشد و اگر یک نماز را تمام کرده باشد
تمام کند تا در آنجا هست و شرط نیست در اقامه بیرون نرفتن

از حد ترخص و منافی نیست این معنی اقامه را بالنسبه بمحقات و لاحقات
ولایت از باغات و مزارع و امثال انها بلکه ظاهر انست که هر گاه
بیرون رود از محل اقامه بکمتر از مسافت شرعیه با قامه نکند غیر سال
و عاز و ادر هر یک از رفتن و بر گشتن و محل اقامه تمام کند اگر
اراده اقامه ده روز در محل اقامه بعد از بر گشتن داشته باشد
بلکه غافل باشد از حال سفر از محل اقامه یا انکه مردد باشد در
سفر نمودن و ماندن بلکه هر چند اراده ماندن ده روز نداشته
باشد لیکن در غیر صورت اراده اقامه ده روز و داشتن بعد از
بر گشتن احوط علاوه نمودن قصر است بعد از اتمام چنانچه
احوط نیز انست که پیش از تمام شدن اقامه این عمل را نکند
و اگر کسی در نظر داشته باشد که در دهات و مزارع چند
مدت مدیدی بماند مثل چهار ماه و پنج ماه و امثال ان و
در هیچ یک اراده ماندن ده روز نداشته باشد و در
مابین مجموع انها بقدر هشت فرسخ نباشد باید تمام نماید
و احوط علاوه نمودن قصر است بوان **مقصد سیم** در زکوة

مال

این احتیاط را بجز در بیرون رفتن از حد ترخص ملزوم نبود قطع فاصله بعد از عود ترک نکنند

من



مال و بدن و خمس و دران سه مبحث است **مبحث اول**
در زکوة مال و دران چند باب است **باب اول** در شرایط
زکوة و انچه زکوة بان تعلق میگیرد و دران دو فصل است
**فصل اول** شرط است در وجوب زکوة مال مالک
بودن نصاب و بلوغ و عقل و ازادی و ممکن بودن از
تصرف دران پس واجب نمیشود در مالیکه مشترک مابین
دو نفر یا بیشتر باشد و سهم هر یک کمتر از نصاب باشد و اگر
شک کند در بودن ان بمقدار نصاب اظهر و احوط وجوب
فحص است و هم چنین واجب نیست بر مجنون و نه بر طفل
حتی بر ولی ایشان و قول بوجوب زکوة در غلات و گاو
و گوسفند و شتر طفل و مجنون بلکه در مال التجاره طفل
هر گاه ولی از برای او تجارت نماید ضعیف است لیکن در
مال التجاره سنت است چنانچه در غلات طفل نیز سنت است
و اگر شک کند در بلوغ یا عقل یا عدم ثبوت عقل پیش از
ان حکم میشود بعدم ان و هم چنین واجب نیست بر بنده

هر چند قابل شویم بمالک شدن ان مطلقا و هر گاه ازاد شد
چیزی از ان واجب است ان در انچه دران سهم بتحصیل نموده
باشد و هم چنین واجب نیست در انچه مالک متمکن از تصرف
نمودن دران نباشد در تمام سال در انچه گذشتن سال
دران معتبر است یا در وقت تعلق زکوة در انچه گذشتن سال
دران معتبر نیست و هم چنین است حکم در غیر انچه شرط است
دران سال هر گاه ظهور صلاح در دست غاصب بشود لیکن
احوط عدم ترک است هر وقت متمکن شود از تصرف دران
اینها در وقتیست که بسهولت نتواند تصرف نماید هر چند
تصرف از مال باشد بشرط انکه انچه باقی میماند بقدر نصاب باشد
بنا بر احوط لیکن واجب نیست در این صورت هر چند احوط
دادن است و مثل انست هر گاه فا در بر بیع ان باشد نه
بر تصرف در عین ان و هم چنین واجب نیست در وقف چه وقف
عام و چه خاص و نه در مال مفقود چه حیوان و چه
غیر حیوان و نه در مالی که بقرض داده باشد هر گاه تاخیر

از

بعض م

این احتیاط ترک نشود خصوصا در صورتیکه مصروف بجهت تخلیص نیز باشد من



از جانب قرض گیرنده باشد بلکه هر گاه تاخیر از جانب قرض
دهنده باشد نیز خواه قصد ان فرار از زکوة دادن باشد یا نه
بلکه محض مساهله باشد و زکوة قرض بر قرض گیرنده است و احوط
اعتبار اذن اوست و واجب میشود زکوة بر کافر و صحیح نیست
از او و باسلام ساقط میشود از او هر چند عین زکوة موجود
باشد **فصل دوم** در انچه زکوة دران واجب است و ان نه
چیز است طلا و نقره و گوسفند و شتر و گاو و گندم و جو
و مویز و خرما و شرط است در واجب شدن زکوة در اینها بودن
هر یک بمقدار نصاب و نیز شرط است در پنج اول گذشتن سال
و متحقق میشود بدخول ماه دوازدهم و وجوب بان مستقر
نمیشود و متزلزل است بنا بر احتمال قوی و احوط استقرار و عدم تزلزل
است و ماه دوازدهم از سال اول محسوب است نه از سال دوم و
اگر در تمام سال نصاب مستمر نماند واجب نمیشود زکوة و نیز شرط
است در اول و دوم انکه مسکوک بسکه معامله باشد خواه
سکه اسلام باشد یا نه قدیم باشد یا جدید رایج باشد و

میباشد نه بر قرض دهنده مگر انکه تبرعا بدهد او از قبل قرض گیرنده مم

معامله یا نه خلیط باشد یا مضاف باشد و شرط سیوم و چهارم
و پنجم انکه در تمام سال چرنده باشند در علف صحرا پس معلوفه
و مثل او هر یک بوصف قسیم است عرفا و اگر در یک ماه یا دو
ماه یا سه ماه یا بیشتر بیرون نروند بصحرا مثل اکثر کوسفند
عراقی و حور ایشان و اذربایجان از سائمه بودن بیرون
میرود و محقق میشود معلوفه بودن بخوردن چیز یکبر
باشد یا غیر مالک مملوک باشد چه ملک مالک چه باذن هر یک باشد یا
غیر مالک عوض بخواهد یا نه لیکن این در غیر اولاد انعام است
اما در اولاد اعتبار بمادر ان انعام است پس اگر مادر ان انعام معلوفه
باشند حال انعام حال مادر انها است و اگر سائمه باشند هم
چنین و مدار در سال اولاد از حین زائیدن انعام است و
شرط ششم در چهارم و پنجم نیز کارکن نباشند هر چند سائمه
باشند و فرق در کار کردن نیست میان زراعت کردن و بار
کشی و سواری و اسیا کردن و نه در میان انکه مالک انعام را
بر عمل داشته باشد یا غیر باذن مالک باشد یا نه و مدار بر

عرف



صدق عرفست در تمام سال که کارکن نباشد مثل انعام و شرط
در چهار و اخر انکه مالک انعام پیش از وقت وجوب مالک
شده باشد چه بزراعت یا غرس یا مساقاة و چه به بیع
یا هبه یا صلح یا مهر یا غیر ان پس اگر منتقل شود بعد از تعلق
وجوب زکوة بر ناقل است و واجب نمیشود زکوة در غلات
مگر بعد از وضع خراج سلطان هر چه بگیرد و بعد از اخراجات
زراعت چه اخراجات پیش از تعلق وجوب باشد چه اخراجات
بعد و تخم و اجرت زمین کندن و طرح رو بیدن و اجرت عوامل
و مستحفظ زراعت و انچه موقوف علیه زراعت باشد از ابتدا
عمل تا بتصفیه دانه و خشکیدن انگور و رطب از این
بابت و احوط عدم اخراج غیر خراج سلطان از اهل خلاف
و اعتبار میشود نصاب بعد از اخراج جمیع هر چند احوط
اعتبار انست پیش از اخراج جمیع و احوط بعد از ان
اعتبار نصابست بعد از وضع اخراجات پیش از تعلق وجوب
و معتبر در وضع اخراجات از اجناس زکوی در حین تعلق

مسئله اخراج مؤنه حتی
حتی ما البلد سلاطین شیعه
باسم خراج میگیرند خصوصا
از اراضی غیر خراجیه خالی
از اشکال نیست پس احتیاط را
ترک نکند نسبت با خراجات
مقدمه بر زمان تعلق
وجوب من

وجوبست نه در حین اخراج زکوة پس هرگاه قیمت اجناس
مختلف شود باید اعتبار بحال اول باشد باب دویم
در نصاب هر یک از اجناس زکوی و مقداری که باید
از هر یک اخراج شود و در انچند فصل است فصل اول
در انچه متعلق بغلات است از کندم و جو و خرما و مویز
و نصاب در غلات منحصر بیکی است و پیش از رسیدن بان
هر چند قلیلی باشد چیزی واجب نیست چنانچه زاید
بر نصاب باشد واجب است زکوة در ان هر چند قلیلی باشد
و نصاب پنج وسق است و هر وسقی شصت صاع است و هر
صاعی چهار مد است و هر مدی دو رطل و ربع عراقی و
صد و سی درهم است و هر درهمی نصف مثقال شرعی و خمس
و نصف مثقال صیرفی و ربع عشر انست و مثقال شرعی سه
ربع مثقال صیرفی است و مثقال صیرفی یک مثقال و ثلث شرعی
است پس نصاب سیصد صاع شد و هر صاعی هزار و صد و
هفتاد درهم و ان هشتصد و نوزده مثقال شرعیست

و



و ششصد و چهارده مثقال و ربع صیرفی پس مجموع ان صد و
هشتاد و چهار هزار و دویست هفتاد و پنج مثقال صیرفی
شد و ان بمن شاهی جدید متداول در اصفهان که
شانزده عباسی باشد صد و چهل و سه من و سه چهار
یک و پنجاه و بیست و پنج و پنج نار و دو ناز و نیم و پنج مثقال است
و مقداری که باید اخراج نماید عشر است در غلات بعد از
رسیدن بنصاب اگر در اب خوردن ان زراعت موقوف
بر چرخ و مانند ان نباشد مثل زراعتی که باب باران عمل
می اید یا باب نهر یکه اب باید از چرخ کشید در ان نصف عشر
باید داد و اگر زراعتی در بعضی اوقات از اب نهر بخورد
و در بعضی اوقات از اب چاه و مانند ان پس اگر از هر یک
مساوی دیگری اب خورده باشد سه ربع عشر باید بیرون
کند و اگر یکی از ان دو بیشتر باشد تابع انست و وقت
تعلق وجوب زکوة در کندم و جو صدق اسم است فقط
حصول انست بر دسبش دانه و در مویز غوره شدنست

در ان ببندند و اگر در اب
خوردن احتیاج بچرخ و مانند
ان باشد مثل زراعتی که باب
چاه بعمل عمل می اید یا باب
نهر یکه م

و در خرما بر شدنست و اگر تأخیر بیندازد کسی دادن زکوة را
در گندم و جو از وقت پاک شدن و در انگور و رطب از مویز شدن
و خرما شدن بی‌عذر ضامن است و تأخیر تا بتصفیه
دانه و خشک شدن مویز و خرما جایز است بدون ضمان
و زکوة تعلق بعین مال زکوی میگیرد هر چند در مال
تجارت باشد و جایز نیست تصرف در عین زکوی پیش
از ضمان و اگر تعلق گرفت زکوة بمالی و مالک مرد باید
بیرون شود زکوة از اصل مال و اگر زاید بر اصل ترکه باشد
حق زکوة مقدم است بر دین و جایز است بیرون کردن
زکوة را از قیمت **فصل دوم** در نصاب طلا و نقره
از برای هر یک دو نصاب است نصاب اول طلا پانزده
مثقال صیرفیست و نصاب دوم سه مثقال و در نصاب
اول باید اخراج شود ربع مثقال صیرفی و ثمن آن و در نصاب دوم
عشر مثقال شرعیست نصاب اول نقره دویست درهم است
و آن صد پنج مثقال صیرفیست نصاب دوم چهل درهم است

و



و آن بیست و یک مثقال صیرفیست و آن معتبر است بعد از نصاب اول
تا هر جا که برسد و همچنین است حکم در نصاب دوم طلا و
از نصاب اول باید بیرون رود دو مثقال صیرفی و پنج ثمن آن
و از نصاب دوم نیم مثقال صیرفی و ربع عشر آن و ضابطه
کلی از برای اخراج زکوة طلا و نقره آنست که چهل یک اخراج
شود بعد از رسیدن بنصاب ولکن بنابر این ضابطه بعضی
از اوقات قلیلی زیاد داده میشود و مادامیکه مال بنصاب
اول هر یک از طلا و نقره نرسد یا در میان دو نصاب باشد
و آن را تمام نکرده باشد چیزی در آن نمیباشد و در حکم طلا
و نقره است در نصاب و در قدری که اخراج باید بشود مال
تجارت و منافع مستغلات **فصل چهارم** سیم در نصاب شتر
از برای آن دوازده نصاب است اول تا پنجم هر یک پنج شتر است
و در هر نصابی یک گوسفند باید بدهد و نصاب ششم بیست و
شش است و در آن واجب است که شتری داده شود که داخل
در سال دوم شده باشد و نصاب هفتم سی و شش است

و در آن واجب است که داده شود شتری که داخل در سال سیم شده
باشد و نصاب هشتم چهل و شش است و در آن واجب است داده
شود شتری که داخل در سال چهارم شده باشد و نصاب نهم
شصت و یک است و در آن باید داده شود شتری که چهار سال
تمام کرده و داخل در پنج شده باشد و نصاب دهم هفتاد و
شش است و در آن دو شتر باید داده شود که هر یک داخل
در سال سیم شده باشد و نصاب یازدهم نود و یک است و در
آن دو شتر باید داده شود که هر یک داخل در سال چهارم شده
باشند و نصاب دوازدهم صد و بیست و یک است پس در هر
پنجاه شتر یک شتر باید داده شود که داخل در سال چهارم
شده باشد و در هر چهل باید داده شود یک شتر که تمام کرده
تمام کرده باشد سال دوم را و داخل در سال سیم شده
باشد و آنچه پیش از نصاب اول یا در میان باقی باشد در آن
چیزی نیست و آنچه گفته شد که از شتر داده شود باید ماده
باشد **فصل چهارم** در نصاب گاو و گوسفند در گاو دو

نصا



مثلهم

نصاب است اول سی و دوم چهل و بعد از چهل مخیر است در
اختیار کردن چهل و سی هرگاه اعتبار هر دو ممکن باشد مثل صد
و بیست و اگر ممکن نباشد متعینست اعتبار آنچه فرو گرفتن در
آن بیشتر است و در هر سی یک گاو یک ساله باید بدهد چه نر باشد
چه ماده و در هر چهل یک گاو ماده که داخل در سال سیم
شده باشد و در گوسفند پنج نصاب است اول چهل و در آن
یک گوسفند بدهد دوم صد و بیست و یک است و در آن
دو گوسفند بدهد سیم دویست و یک است و در آن سه
گوسفند بدهد چهارم سیصد و یک است و در آن چهار
گوسفند بدهد پنجم چهارصد است و در آن و بیشتر از آن
هر صد گوسفند یک گوسفند بدهد و گوسفند نر اگر جای
کرده باشند از برای خوراک و قوچ اگر از برای کشتن
بماده نگاه داشته باشند داخل در نصاب است و گوسفندی
که در مصرف زکوة میدهند اگر بز باشد داخل در سال سیم
شده باشد و اگر گوسفند باشد سال را تمام کرده باشد

وکوسفند و بز بیمار و پیر و عیب دار در زکوة مجزی نیست
هر چند بیع کر واجب است منحصر در ان باشد انکه همچنین باشد

مکرم

**باب سیم** در مصارف زکوة و شروط ان و کیفیت دادن
و در ان چند فصل است **اول** در مستحقین زکوة و ایشان
هشت صنفند **اول** و دوم فقرا و مساکین **سیوم** اسوء حالا
میباشند از اول و ضابطه کر با ان میتوان زکوة بایشان داد ان نیست
کر مالک موونه سال خود و عیال خود نباشد نه بالفعل و نه بالقوة
از منافع مالی کر قرار داد نموده باشد ان را سرمایه برای
خود یا نماء مستغلات یا کسب لایق بحال شخص یا مالی کر قرار داده
باشد انرا از برای اخراجات کر بان معیشت خود را کذرانند
پس صاحبان مکاسب کر از کسب لایق بحال ایشان قادر بر تحصیل
موونه سال باشند از ان بدون عسر و حرج فقیر و مسکین نیستند
واکر اکتساب منافی با واجبی مثل تحصیل اجتهاد و مقدمات
باشد فقیر است واکر کسی خانه و کنیز و غلام و حیوان سواری
داشته باشد کر حاجت بان باشد و لایق او باشد منع از

کرفتن



کرفتن زکوة نمیکند بلکه ظاهر انست کر هر چه محتاج الیه باشد
از برای شخص از اسباب و ظروف و فروش و کتب علمی و غیر انها مانع
فقر نیست و همچنین اکر شخصی سرمایه داشته باشد و بان
معامله نماید و نفع ان کفایت او نکند و اکر کفایت نماید مانع
فقر است و همچنین اکر کسبی یا صنعتی داشته باشد کر کفایت
او را نماید و اکر کسی ادعای فقر بکند و معروف بکذب او و معلوم
باشد بمقتضای ان نماید و اکر حال او مجهول باشد مسموع است
قول او چه قوی باشد چه ضعیف چه ممکن باشد تحصیل علم
چه نباشد هر چند پیش مالی داشته باشد و حال ادعای
تلف ان نماید لکن در اخیر بلکه در قوی بلکه با امکان مطلقا
احوط استعلام حال اوست تحصیل ظن غالب و احوط از
ان در قوی و در ادعای تلف استعلام بینه و احوط از ان
در اخیر علاوه نمودن قسم است **سیوم** کسانیکه تعیین شده
اند از جانب امام ع یا مجتهد از برای کرفتن زکوة از مردم و جمع
ضبط و محاسبه و کتابت و حمل نمودن و بخوان هر چند غنی

عمل م

باشد **چهارم** جماعتی از کفار کر تالیف کرده شود قلوب ایشان
از برای جهاد و ظاهر بقاء این سهم است در حضور امام ع و در
عصر غیبت محل خلاف است **پنجم** غلامی کر در نزد اقای خود
در تحت شدت و مشقت و ازار باشد او را از مال زکوة
میتوان خرید و ازاد کرد بلکه مطلقا میتوان خرید و ازاد
نمود اکر یافت نشود سایر اصناف مستحقین زکوة و هم
چنین در استخلاص بنده کر مکاتب شده باشد و از دادن تمام
وجه مکاتبه یا بعض ان عاجز باشد ان وجه را از مال زکوة
میتوان داد و وقت نیت در این قسم مقارن دادن ثمن
است نه وقت خواندن صیغه عتق و معتبر است اسناد
نیت بالمقصود عتق و عتق بلا فصل صیغه واقع نمیشود **ششم**
کسانیکه قرض داشته باشند و عاجز از دادن ان باشند هر چند
و جز از برای موونه سال داشته باشند کر اکر ادا صرف نمایند عاجز
از موونه سال شوند و احوط تقدیم دین است و دادن بعد
ان بایشان از سهم فقرا هر چند اولی انست کر پیش از ادا دین

سهم



سهم فقرا نیز بایشان میتوان داد بشرط انکه ان وجه را در
معصیت صرف نکرده باشد **هفتم** مطلق خیرات مثل پل
ساختن و مسجد بنا نمودن و مدرسه ساختن از برای مشغول
شدن طلبه علوم دینیه و تعمیر کردن هر یک از انها و اعانت
نمودن حجاج و زوار بشرط عاجز بودن از ان هر چند فقیر
نباشد و غنی باشد در غیر این جهت **هشتم** اشخاصیکه غنی
باشند در ولایت خود و بغربت افتاده باشند زکوة بایشان
میتوان داد بشرط انکه سفر ایشان معصیت نباشد و سخی
نباشد کر از او قرض بکیرند و قدرت نداشته باشد کر
چیزیکه در ولایت داشته باشد بفروشند **فصل دوم**
شرطست در جمیع اصناف مکر صنف چهارم مطلقا و صنف هفتم
فی الجمله کر اثنی عشری باشند مطلقا هر چند بر تقدیم عدم و
جود ایشان مستضعف از اهل خلاف و غیر ایشان یافت
شود بلکه احوط انست کر عادل باشند هر چند بعید نیست
عدم اعتبار ان و این در غیر صنف سیم است و اما در ایشان

عدالت معتبر است چنانچه شرط بودن عدالت در صنف چهارم
بر تقدیر شرط بودن عدالت در زکوة گیرنده نیز خالی از اشکال است
و اطفال شیعه را زکوة میتوان داد هر چند پدران ایشان
زنده و فاسق باشند و نیز شرط است در گیرندهٔ زکوة آنکه
هاشمی نباشد مگر آنکه زکوة دهنده هاشمی باشد یا آنکه خمس
کفایت ایشان نکند و بر این تقدیر جایز است که بیش بقدر کفایت
ولکن احوط اجتناب از فوق قدر ضرورت است و نیز شرط است
آنکه واجب النفقهٔ دهنده نباشد مثل پدر و مادر و اولاد
و زن دایمی و کنیز و غلام و جایز است که زن زکوة خود را
بشوهر خود دهد و شوهر بمصرف او برساند **فصل سیم**
بدانکه متوجه بیرون کردن زکوة میشود مالک یا وکیل
یا وصی او یا امام عم یا عامل چه از قبل امام عم چه از قبل
مجتهد عادل بلکه سنت است بردن در نزد امام عم چنانچه
سنت است بردن در نزد مجتهد عادل در عصر غیبت خصوصا
در اموال ظاهره مثل غلات و انعام ثلثه و شرط است در

زکوة م

زکوة



زکوة نیت قربت مثل سایر عبادات و آن داعیست نه
اخطار و معتبر است مقارنت با این معنی که سابق بر عمل نباشد
هر چند بفاصله کمی باشد پس اگر حین عمل غافل باشد که نداند
چه میکند کفایت نمیکند و اگر تاخیر نماید مادامیکه عین باقی
باشد یا قصد منافی داشته باشد مثل ریا و قبل از تلف عین
نیت نماید کفایت میکند بلکه با علم گیرنده به بودن وجه
از مال زکوة بعد از تلف نیز کفایت میکند از باب احتساب
دین پس اگر امر کند احدی برادر محض خود که بده بفلان
و فلان مقدار گندم مثلا و در نظر از باب زکوة باشد
کفایت میکند و در صورتیکه واسطه آلت باشد نه از باب
توکیل چنانچه مذکور شد و نخوان از آنچه از خود مطلع
از عمل باشد کفایت میکند در آن مطلق صدور فعل هر
چند بواسطه طفل غیر ممیز و عادم الشعور و مجنون بلکه
حیوان باشد مادامیکه غفلت و نسیان و رجوع از زکوة
از برای مالک روی ندهد و اینها در حکم مباشرت مالک است

در حین م

عمل او کفایت میکند بر این تقدیر نیت مالک و خارج است
به نیت واسطه نیست چه حاضر باشد مالک در حال
دادن یا نه و اگر حاضر نباشد مالک و مستحضر نیز نباشد
احوط است که مالک در حین دادن بوکیل نیت کند و
وکیل در حین دادن بارباب زکوة و او قصد کند که
میدهم این زکوة را بنیابت از موکل خود قربة الی الله و
واجب نیست قصد تعیین جنس زکوی و نه تعیین نوع مثل
زکوة فطره و نه وجوب در واجب و نه سنت در سنت
مگر در وقتیکه تمیز مکلف به توقف بر آن داشته باشد
و واجب نیست قسمت نمودن زکوة در میان اصناف مذکوره
بلکه بیک نفر از صنفی بدهد مجزیست و واجب است در
زکوة نقدین بلکه غیر آن بنا بر احوط بیک فقیر کمتر از آنچه از
نصاب اول از طلا یا از نقره باید بیرون رود ندهند و
آن سه ربع مثقال صیرفی است در طلا و دو مثقال و
نیم یک ثمن مثقال است در نقره چنانچه گذشت و اگر مقدار

کم



که باید اخراج شود کمتر از مقدار مذکور باشد یا آنکه اخراج
نماید مقدار مذکور یا بیشتر را و باقی مانده کمتر از مقدار
مذکور باشد مراعات بر آن واجب نیست لیکن احوط در
صورت دویم مراعات است با آنکه باقی نگذارد کمتر از اول و ثانی
طرف اعلا الحل بدی نباشد و افضل است که زکوة را
در بلد مال صرف نماید بلکه احوط عدم نقل است مگر در صورتی
که در آن بلد مستحق نباشد و بر این تقدیر جایز است بلکه
واجب میشود نقل ببلد دیگر در آن مستحق باشد اگر مدبر نباشد
در آن بلد رسانیدن بمصارف آن و اگر نقل ببلد دیگر
خواهند نمایند با ضمان جایز است و اگر نقل نمود در آنجا
باهل استحقاق رسانیدن مجزیست هر چند نقل حرام بود اثم
و اگر در راه تلف شود بر تقدیر وجود مستحق در بلد ضامن
است و جایز نیست تاخیر در رسانیدن با وجود ارباب آن از وقت
وجوب مگر در حال عذر مثل انتظار مستحق یا غایب بودن مال
یا عدم از تمکن از تصرف در آن هر چند غایب نباشد یا خوف ضرر

یا غیر آن و اگر تاخیر کند در رسانیدن با وجود مستحق ضامن
است و اجرت کیال و وزان زکوة با مالک است **مبحث دوم**
در زکوة فطره است و در آن دو باب است **باب اول**
در مکلفین بآن و شرایط تعلق آن و در آن دو فصل است
**فصل اول** واجب است زکوة فطره بشرط بلوغ و عقل و عدم
اغماء و آزاد بودن و غنی بودن و اخیر شرط وجوب است نه
صحت بخلاف غیر آن از سایر شروط که شرط وجوب و صحت است
چنانچه اسلام شرط صحت است نه وجوب و غنی بودن متحقق
میشود بمالک بودن اخراجات سال خود و عیال خود هر چند
بالفعل مالک نباشد یا صنعتی داشته باشد که بتدریج اخراجات
سال از آن بعمل آید و معتبر است مالک بودن مقدار از زکوة
فطره و از زیاده بر اخراجات سال هر چند احوط عدم اعتبار است
و احوط از آن آنست که هر گاه مقدار زکوة را مالک باشد
زیاده از قوت یک شبانه روز خود ترک نکند هر چند اقوی
استحباب است و همچنین هر گاه قادر بر مقدار زکوة زیاده

از



از یک نفر نباشد و در صورتیکه یک سر زکوة بیشتر نداشته
باشد باین نحو کند که از برای خود بدهد اول ببعض از
عیال خود و هر یک از ایشان بدیگری و اخیر از همه می
تواند بیکی از ایشان بدهد یا بغیر ایشان و این سنت است
و این در وقتیست که عیال او تمام مکلف باشند و هر گاه کافر
اسلام اختیار کند در شب عید زکوة از او ساقط است و هر گاه
پیش از دخول شب عید باشد واجب است دادن و همچنین است
حکم طفل هر گاه بالغ شود یا دیوانه بحال بیاید یا فقیر غنی شود
یا مملوکی را مالک شود و یا مولودی از برای او متولد شود
و معتبر است در آن نیت و کفایت میکند در آن قربت و تعیین
اگر معین نباشد علاوه نمودن وجوب احوط است
**فصل دوم** واجب است دادن زکوة از برای خود و هر که
عیال او باشد باختیار او نه باکراه چه واجب النفقة او باشد
یا نباشد بالغ باشد یا غیر بالغ بنده باشد یا آزاد مسلمان باشد
یا کافر و همچنین مهمان و کفایت میکند حصول آن داخل جزئی



از ماه بحیثیتی که هلال شوال ظاهر شود و صدق اسم مهمان
بر او بکند عرفا هر چند هنوز غذای او را نخورده باشد و
احتیاط نیز آنست که مهمان نیز بدهد مگر در صورتیکه صدق
عیال بر او حاصل شود که احتیاط ندارد و لزوم زکوة مهمان
وقتیست که بر سبیل غصب داخل بر صاحب خانه نشود و الا واجب
نیست بر صاحب خانه زکوة او بلکه بر خودش واجب است و
اگر مهمان کننده فقیر باشد و قدرت بر دادن زکوة مهمان
نداشته باشد هر چند بقرض کردن و مثل آن باشد واجب است
بر مهمان زکوة خود را بدهد اگر غنی باشد چنانچه اگر توانگر
مهمان کننده بقرض و مثل آن دادن را بدهد ساقط میشود از
مهمان بلکه هر گاه ندادن نیز ظاهر سقوط وجوب است از آن و اگر
کسی مالک بنده شود یا فرزندی از برای او متولد شود پیش از
غروب آفتاب از روز آخر شهر رمضان هر چند بقدر کمی باشد
واجب بر آن زکوة ایشان و اگر بعد از غروب باشد هر چند
بقدر کمی و پیش از نماز عید سنت است دادن زکوة او و اگر

بعد از



بعد از گذشتن نماز عید است ساقط است زکوة و هر کسی که زکوة
فطره او بر دیگری واجب است زکوة از ذمه او ساقط است
هر چند غنی باشد و لکن احوط در مهمان غنی آنست که خود
نیز بدهد چنانکه گذشت و زنی که چیزدار باشد و شوهر
او فقیر باشد و خرج زن را بمشقت متوجه باشد احوط آنست
که زن زکوة خود را بدهد هر چند سقوط از هر دو قوی است
مگر در صورتیکه شوهر نتواند زکوة او را داد هر چند بقرض
و مثل آن باشد که بر این تقدیر واجب است بر زن زکوة خود را
بدهد چنانچه اگر خرج او با خودش باشد واجب است زکوة خود را
بدهد و اگر خرج او با غیر شوهر باشد زکوة با منفق است و هم
چنین است حکم غیر زن از اهل که واجب النفقه شخصی میباشند
از قبیل پسر و پدر هر گاه خرج اهل با خود ایشان باشد یا عیال
غیر آنکسی باشند که نفقه ایشان بر آن واجب است و اما غلام
هر گاه عیال مولی باشد و نه عیال غیر مولی احوط لزوم اخراج
است بر مولی هر چند در وجوب اشکال است و اگر عیال دیگری

باشد برا او واجبست و فرقی نیست در تعلق وجوب زکوة
عیال میان غایب بودن از ایشان و حاضر بودن در نزد
ایشان **باب دوم** در جنس زکوة فطره و قدر آن و
وقت بیرون کردن و مصرف آن و در آن دو فصل است
**فصل اول** جنس آن منحصرست در قوت غالب انسان از گندم
و جو و خرما و مویز و کشک و شیر و عدس و نخود و غیر آن و
افضل بیرون کردن زکوة است از خرما و مویز و قوت
غالب بلد و بعضی فضیلت را مرتب دانسته اند بهمین ترتیب
و مراعات آن خوبست و اگر از برای فقیر چیزی از این اجناس
انفع باشد سنتست اختیار آن و اگر زکوة را از جنسی داده
بعد از آن معلوم شد نقصان آن واجبست تمام کردن از آن
همان جنس و کفایت میکند قیمت دادن بلکه ارجح است اگر
انفع باشد از برای فقیر چه فاقد قوت غالب باشد زکوة دهنده
چه نباشد و اولی آنست که قیمت را از نقره بدهد هر چند فرقی
در میان طلا و نقره بلکه پول سیاه نیز نیست و معتبر در قیمت وقت





بیرون کردنست نه وقت واجب شدن و بلد دادن زکوتست
نه ولایتی که وطن اوست و جایز است از برای کسی که باید از چند
نفر زکوة بدهد هر یکی را از جنسی بدهد و در قیمت رجوع
بنرخ بازار است و مقداری که باید داده شود از برای هر نفری
یک صاع است از جمیع اجناس و مقدار صاع ششصد و چهارده
مثقال و ربع مثقال صیرفیست و آن نیم من بوزن شاه جدید
الا بیست و پنج مثقال صیرفی و سه ربع است **فصل دوم**
واجب میشود زکوة فطره بغروب کردن آفتاب در روز آخر رمضان
و اولی جدا کردن زکوتست در شب و احوط و افضل پس انداختن
زکوتست تا پیش نماز عید و جایز نیست پس انداختن از نماز عید
چه اول وقت نماز که چه آخر وقت و آن آخر وقت زکوة فطره
است و اگر پس انداخت بدون جدا نمودن احوط آنست که
بدهد بقصد قربت و قصد نماید که اگر وقت باقیست ادا و
اگر قضا باید داد قضا و اگر نه نه قضا و نه ادا باشد و اگر تعیین مقدار
زکوة کسی نماید باینکه جدا کند آن را از مال خود واجبست در رسانیدن



چه وقت زکوة بگذرد و چه نگذرد و اگر ممکن نباشد رسانیدن
بفقیر بسبب عذری یا منتظر فقیر باشد تاخیر ضرر ندارد و
جایز است جدا کردن زکوة را چه مستحق یافت شود چه نشود
و مصرف زکوة فطره مصرف زکوة مال است و اولی آنست که آن را
در غیر مصرف فقرا صرف ننمایند و جایز نیست که هر فقیری کم
از زکوة یک نفر بدهند مگر در صورتیکه جمع شوند فقرا این
قدر که بفقیری یک سر فطره نرسد که جایز است کم دادن و جایز
است که بیک نفر اینقدر بدهد که غنی شود و اولی آنست که
اگر کسی اقارب فقیر داشته باشد بایشان بدهد و هم سایه را
مقدم بدارد بر غیر اقارب و اهل علم و فضل را بعد از ایشان
بر غیر ایشان مقدم بدارد و در جواز دادن آن را باولاد مؤمنین
و شرط بودن عدالت در غیر ایشان و هاشمی نبودن گیرنده
مگر آنکه دهنده هاشمی باشد و واجب النفقه نبودن و نقل
نمودن از بلدی ببلد دیگر همچنانست که در زکوة مال
گذشت ولیکن در این جا صرف کردن آن را در بلد تاکید





دران بیشتر است و اولی آنست که در عصر حاضر نبودن امام ع
بنزد فقیه جامع شرایط فتوی که مأمون باشد ببرند هر چند
اگر خود بارباب زکوة رسانند مجزیست **منهج ششم** در خمس است
و در آن دو بابست **باب اول** در آنچه خمس بآن تعلق
میگیرد و در شرایط آن و در آن دو فصل است **فصل اول**
بدانکه چیزهائی که خمس در آن واجبست هفت چیز است
**اول** مالیست که از کفار حربی در جهاد بدست بیاید خواه
عسکر جمع نموده باشد یا نه از جمله منقولات باشد یا نه
اینها در وقتی که جنگ باذن امام ع باشد و اگر چنین نباشد
و در حال غیبت باشد یا از برای مجرد غارت بزن مثل سابق است
و اگر ممکن باشد اذن از امام ع مثل حال حضور امام و جنگ
از برای دعوت باسلام ظاهر آنست که مال مخصوص امام است
و همچنین در اموال کفار حربی که بدزدی یا حیله از تصرف
ایشان بیرون بیاورند واجبست بیرون کردن خمس آن
و تتمه آن در حکم مکاسبست **دوم** معادن است حتی

در حکم اینده صورت تامل است

علی الاحوط م

منافع م

نمک و گوگرد و احوط دادن خمس است از کل سرخ و گل سر شود
و سنگ آسیا و آهک و گچ هر چند اظهر عدم جریان حکم معدن است
بر آنها لکن از باب منافع مکاسب خمس با آنها تعلق میگیرد **ششم**
مالی که در زیر زمین کرده باشند بجهت ذخیره خواه نقد باشد
یا غیر نقد نه بجهت مجرد محافظت خواه در بلاد کفار حربی باشد
یا نه چه اثر اسلام بر آن باشد یا نه و چه در زمین موات باشد
یا عامره و خواه در بلاد اهل اسلام لکن در این صورت خالی
نیست از اینکه مال یافت شده است در زمین موات یا در خرابه
که مالک ندارد یا در زمینی که مالک دارد و بر غیر نقد بودن اخیر
لازم است خمس و باقی مال یابنده است چه اثر اسلام بر او
باشد یا نباشد و اما در صورت اخیر پس اگر مالک زمین غیر
یابنده باشد پس اگر علم دارد بر اینکه کسانیکه مالک آن زمین
بوده اند احدی از ایشان مالک آن نبوده اند مالک میشود
چهار خمس آن را و یک خمس آن از ارباب خمس است و اگر علم ندارد
بحال صاحبان ایدی سابقه رجوع نماید بنزد یک نفر از مالکین
زمین



زمین پس اگر ادعای ملکیت نماید باو بدهد بدون مطالبه
بینه و اماره چه متعدد باشد مدعی یا واحد و اگر انکار نماید
بمالک سابق رجوع نماید اگر او ادعای ملکیت نماید حکم آن
نیز حکم سابق است و همچنین است حکم در سایر مالکین **چهارم**
چیزهائیکه از دریا بفرو رفتن بیرون بیاورند مثل مرجان
و مروارید و اما آنچه بدون فرو رفتن بیرون بیاورند
داخل در منافع مکاسب است و عنبر اگر بفرو رفتن در آب تحصیل
شود حکم آن حکم سایر چیزهائیست که بفرو رفتن تحصیل شود
و اگر از روی آب گرفته شود خمس در آن واجب است بدون اعتبار
نصاب **پنجم** منافع تجارت و زراعت و صناعت و جمیع انواع
اکتساب و زیادتی آنچه تدارک نموده از برای سال از خوراکی
و غیر آن و زیادتی منافع زراعت و کسب هر چند کم باشد مثل
صید کردن و هیمه و بوته کندن یا آوردن و هیزم خشک و سقائی
کردن و اجیر شدن حتی بعبادات و تعلیم اطفال و علف چیدن
از صحرا و کتیرا چیدن و عسل کوهی جمع نمودن و عملگی و قاصدی

نمودن و جعاله و عملگی کردن اما مثل میراث و هبه و هدیه
و مهر و عوض خلع و خمس و زکوة و صدقه مندوبه و چیزهای دیگر
بجنس یا بوصیت منتقل شود بشخص و نماء وقف و صید دیگر
بپای خود بیاید در خانه و بی زحمت بدست آید بعد هیچ
یک خمس نیست ولکن واجب در نماء اینها و در نماء مالی
که خمس آن را داده باشد و همچنین در محض زیادتی قیمت است
بلکه زیادتی در عین بلکه در ترقی نیز اگر حاصل شود
بدون قصد اکتساب مثل آنکه املاکی را خریده و مقصود
او زراعت بوده نه فروش آنها یا اصلا منفعت در آنها در نظر
نداشته و بهم رسید یا مالی بارث بکسی منتقل شده و بدون
اطلاع او زیادتی بهم رسانید یا منفعتی بر آن مترتب شد
خمس واجب نیست و هرگاه جنسی از اجناس زکوی را بخمس
گرفت و بقدر نصاب بود و سال بر آنها گذشت واجب میشود
بر او زکوة **ششم** زمین زراعتی است که ذمی او را از
مسلمان بخرد و اگر هبه یا مثل آن نماید خمس ندارد و خمس
تعلق

علی الاحوط



تعلق بعین میگیرد و تسلط اخذ قیمت از ذمی نیست و نه
اجبار او بر منفعت دادن و فرق در این معنی در سایر
اقسام خمس نیز نیست بلی ظاهر اینست که مالک میتواند
اخراج قیمت در جمیع نماید خصوصا هر گاه متعلق خمس غیر
نقدین و نحو آن باشد و اخراج قیمت از نقدین و مثل
آن یا بعضی انها بشود **هفتم** مال حلالی است که مخلوط
بمال حرامی شده باشد **فصل دوم** شرط است در دو قسم
اول اینکه مال غصبی نباشد یا از مسلمانی یا از معاهدی
و در دوم بیرون نکردن آنچه خرج شده باشد از برای
تحصیل معدن مثل خرج کردن و کنده آختن و امثال اینها
و اگر چیزی از معادن را تحصیل نمود و قصد اکتساب بآن
نداشت و قیمت آن زیاد شد در آن زیادتی خمس نیست و در
سیم بیرون نمودن آنچه خرج کرده باشد در بیرون آوردن
آن و رسیدن بمقدار نصاب و آن نصاب نقدین است در
نقدین و در غیر نقدین مخیر است در اعتبار نصاب هر یک

از نقدین و هرچه بعد از نصاب باشد در آن واجب است خمس
و در چهارم نیز نصاب و وضع مؤونه شرطست و نصاب آن
سه ربع مثقال صیرفیست و غوص و در رفتن در آب هر چند بدون
آن نیز خمس تعلق میگیرد لیکن آن داخل در منافع مکاسب است
و در پنجم آنکه از خرج سال خود و عیال خود زیاد آمده باشد
و در خرج معتبر است میانه روی بحسب حال شخص پس اگر زیادتی
نماید محسوب براو میشود و اگر تنگ بگیرد بر خود زیادتی
وضع میشود هرچند احوط عدم وضع است و داخل میشود
در اخراجات سال قیمت کنیز و غلام و حیوان سواری و
ظروف و کتب و لباس و مسکن و رخت خواب آنچه حاجت
بآن شخص داشته باشد و معتبر است در جمیع اینکه لایق بحال
شخص باشد و در آخر سال باید خمس اینها و مثل اینها را داد و
از جمله اخراجات است صدقات و خیرات و هدایا و اخراجات
نکاح و ضیافت و اسفار طاعات و از زیارات و حج مستحب
و در اینها میانه روی و لیاقت بحال شخص شرط نیست میکند

امثال ۲

اخراجات



اخراجات سفر و از آنجمله است آنچه ظالم میگیرد بقهر و غلبه و خراج
تجارت و زراعت در آن سال خصوصاً خراج اتمام تجارت و
زراعت و احوط اقتصار بر اخراجات و از جمله مؤونه است تمام تجهیز
زمان آرزوی معیشت اگر حاجت بآن داشته باشد ولکن احوط
اخراج خمس آنست و همچنین مؤونه است آنچه براو لازم شود
بنذر و شبه آن و کفارات و اخراجات حج واجب اگر در آن سال
بهم رسد و اگر بتدریج جمع شود آنچه در سال آخر بهم رسید
داخل مؤونه آن سال است و اگر در آن سال معذور شود از
رفتن محسوب نمیشود چنانچه اگر تاخیر نماید بعصیان بلو
محسوبست و دین و خراج آن در آن سال از مؤونه است و هم
چنین از سال سابق اگر قدرت بر اداء آن حاصل نشود مگر
در این سال بخلاف آنکه اگر در سابق قادر بود بر دادن و
تاخیر نمود تا این سال هر چند وجه از دست او بیرون رود
کروایین نقدین از مؤونه محسوب نیست و مثل اینست حکم حجی
که سابق بر این سال بذمه تعلق گرفته باشد و مستقر شده باشد

بلکه خالی از قوت نیست مسئله محتاج بتامل است مگر آنکه حاجت در آن سال بحدی باشد که ترک آن مستلزم حرج شدید باشد منه

علی الاحوط اگرچه اصل حکم مشکل است در مسئله حج منه



و تاخیر نموده باشد هر چند وجهی که بابت صرف اخراجات شود
تلف شود و اگر کسی اخراجات او نتواند بکند و از غیر منافع مکاسب
و مزارع مثل مال ارث و نحو آن باید اخراجات را وضع نماید
از غیر منافع و معتبر در سال در اینجا سال قمری کامل است و
کفایت نمیکند داخل شدن در ماه دوازدهم چنانچه معتبر
ابتداء سال شروع در کسب کردنست و معتبر نیست در وجوب
خمس بنفسه نصاب و نه انقضاء سال لیکن جایز است تاخیر
تا آخر سال بلکه احوط است بخلاف سایر اقسام که وجوب در
آنها فوریست و تاخیر تا آخر سال جایز نیست و در هفتم
معتبر است مجهول بودن قدر حرام و مالک آن و اما اگر
مالک و قدر آن هر دو معلوم باشد باید رد شود بمالک
و اگر مالک را نداند و مقدار را نداند بعد از یاس از مالک
باید تصدق نماید او از برای مالک چه بقدر خمس باشد
یا کمتر یا بیشتر و چه بسادات بدهد یا بعوام و حاجت بادن
مجتهد باو دادن باو نیست لیکن احتیاط خوبست و اگر بداند

علی الاحوط اگرچه حکم محل تامل است منه

هر دو استیذان مجتهد و هم تخصیص آن بغیر سادات منه

مالک



مالک را و نداند مقدار را واجب است دادن زاید و برای
تعیین لازم میاید صلح اجباری اگر مالک و مدیون هر دو عالم
بمقدار نباشند و مدیون از حق خود نگذرد **باب دویم**
در کیفیت قسمت و مصرف خمس و شرایط او و باب خمس و نحو آنست
و دو فصل است **فصل اول** در قسمت خمس و آن بر شش
قسم منقسم میشود سه سهم از امام ع و آن در این عصر متعلق
بحضرت صاحب الامر است و سه سهم دیگر از ایتام و مساکین و
ابن السبیل است شرطست **فصل دویم** در صحت خمس نیت
بنحو مذکور در زکوة گذشت از مالک یا وکیل یا وصی او و مکرر در آنچه
ذمی میدهد از زمینی که از مسلم خریده است و باقی احکام نیت
بنحویست که در زکوة گذشت و لازم است تعیین اگر متعدد باشد
در قصد او خمس از سهم امام و غیر امام و در سه قسم غیر امام
تعیین معتبر نیست و اگر خمس را تعیین نمود و بقبض فقیر یا
مجتهد داد جایز نیست عدول از آنچه نیت نموده بود بغیر
آن و شرطست در اصناف غیر از امام آنکه اثنی عشری باشند

شرطاست ۳

واما عدالت شرط نیست و هم چنین شرط است که از اولاد هاشم که
جد پیغمبر است باشد هرچند از اولاد علی بن ابی طالب نباشند
و کفایت نمیکند از اولاد ابو او در هاشم بودن و این معتبر است از
جانب پدر نه از طرف مادر و نه از انتساب زنا و ولد الزنا
خمس میتوان داد و شرط است در یتیم فقر و در ابن سبیل فقر در بلدی
که خمس میگیرد نه در غیر آن بلد بهم چنانکه در زکوة گذشت و
قسمت در سه سهم غیر امام واجب نیست لکن احوط است و جایز
نیست زیاده از مؤونه سال بفقرا سادات و ایتام ایشان دادن
و معتبر در سال فقر از وقت دادن خمس است و فرقی نیست در
وجوب خمس در میان حال حضور امام و حال غیبت و نه در
میان سهم امام و غیر امام و جایز است رسانیدن مالک سهام
غیر امام را بارباب آن و اما سهم امام اختیار آن با مجتهد عادل است
و مصرف آن نیز آخر اخبار سادات است و اگر ممکن نباشد رسانیدن
بمجتهد عادل و نه حفظ نمودن تا آنکه خبر او برسد جایز است
که خود با عدول مؤمنین از باب مذکور بسادات بدهند که

شبهه یا ام

چنانچه پیش گذشت یا سبیل از ایشان زاید از حاجت دادن حرام ۳

خاتمه



**خاتمه** در بیان سایر صدقات است و واجب نیست تصدق
کردن غیر آنچه ذکر شد مگر آنکه بنذر یا عهد یا یمین یا کفارات
یا کسی واجب شود و حکم اینها بعد از این مذکور میشود و لکن
سنت مؤکد است تصدق کردن بقدر طاقت و گنجایش حال
شخص در هر چیز داری بشرط بلوغ و عقل و جواز تصرف در مال
و نیت قربت و ایجاب و قبول هرچند فعلی باشد و قبض باذن
مالک و شرط نیست در گیرنده تصدق مستحب فقر و جایز نیست
پس گرفتن تصدق و افضل در آن مخفی دادن است مگر آنکه
متهم شده باشد در میان مردم بترک مواسات یا آنکه قصد او
اظهار متابعت نمودن مردم باشد او را و اما در تصدق
واجب افضل مخفی نداشتن است و سنت است ابتدا بچیز
دادن پیش از سؤال و مخفی شدن از فقیر بجهت خجالت یا بطلبی
و سنت است بسیار تصدق نمودن در وقت حاجت و در
ماه رمضان و بر اقارب خود خصوصاً ایتام ایشان و بنی
هاشم خصوصاً علویین از ایشان و سنت است تصدق نمودن



در اول روز و اول شب و در روز جمعه در ماه رمضان
و بدست خود دادن خصوصاً از برای مریض و امر نمودن مریض
بلکه غیر مریض نیز فقیر را که دعا کند از برای او و سنت است بذل
نمودن چیزی را که نزد او محبوب باشد و اختیار نمودن از
برای تصدق کردن بزرگترین اموال را و مساعدت نمودن
برسیدن تصدق بفقیر و سنت است تقبیل نمودن دهنده
دست خود را بعد از تصدق کردن و تقبیل نمودن چیزی را
که تصدق نموده بعد از دادن بفقیر و مکروه است اظهار
احتیاج و فقر و مؤکد است کراهت در سؤال نمودن در مجالس
و مکروه است رد نمودن سائل و جایز است تصدق نمودن
باهل ذمه بلکه راجح است خصوصاً هرگاه خویش شخص باشد و هم
چنین است حکم غیر شیعه از سایر اهل اسلام و جایز نیست زکوة
گرفتن بر بنی هاشم مگر در حال ضرورت مگر زکوة که از بنی هاشم
باشد و حرام نیست بر ایشان صدقات واجبه غیر زکوة از نذر و
کفارات و نحو اینها هرچند احوط نگرفتن است بلکه نزد اذنست هرچند

اقوی



اقوی جواز است و اما صدقه مندوبه جایز است گرفتن و دادن
بایشان بی اشکال **مقصد چهارم** در صوم و آن امساک
از امور دیگر که میاید و منقسم میشود بواجب و مندوب و
مکروه و حرام و از برای هر یک اقسام چند میباشد که خواهد آمد
و مطالب متعلقه بآن در ضمن چند مبحث ذکر میشود **مبحث اول**
در ماهیت و شرایط و کیفیت و احکام آنست و در آن چند بابست
**باب اول** در بیان شرایط و لواحق آن و در آن دو فصلست
**فصل اول** در شرایط وجوب و صحت روزه شرط است در وجوب روزه
چند چیز **اول و دوم** بلوغ و عقل **سیم** مسافر نبودن
بسفری که نماز در آن قصر باشد **چهارم** سلامتی از مرض بلکه جمیع
مضاری که برسد بشخص بسبب آنها بر نفس محترمی یا عرض محترمی
یا از تلف چیزی که حفظ آن واجب باشد یا از مشقت شدیدی که
نتواند متحمل آن شد عادت و مثل اینها **پنجم** سلامتی از بیهوشی
که غالب بر حواس شده باشد **ششم** خالی بودن از حیض و
نفاس و شرط است در صحت روزه نیز چند چیز **اول** ایمان شرط است

مسئله محل اشکال است ص

در وجوب مگر بلوغ که از طفل ممیز چه دختر چه پسر روزه صحیح
است و واجب نیست دوم و سیم ایمان و اسلام چهارم
آنکه آن زمان قابل باشد از برای روزه مثل عید فطر و اضحی
نباشد و زمانیکه گنجایش یک ماه و یک روز نداشته باشد
نباشد در جائیکه دو ماه متتابع واجب باشد و همچنین ماه
رمضان که روزه غیر آن واقع نمیشود در آن پس اگر روزه
غیر ماه رمضان را در ماه رمضان قصد نماید از آن محسوب و نه
از ماه رمضان پنجم آنکه کسی که روزه سنت میخواهد بگیرد
قضاء ماه رمضان بلکه غیر آن نیز مثل کفاره و نحو
آن در ذمه او نباشد اگر قضاء از غیر نباشد و اگر استیجار باشد
بلکه ظاهر تحمل ضرر ندارد ششم اذن از برای زن و غلام و
کنیز در روزه مستحب و اما در واجب موسع اذن معتبر نیست بلکه
مخالفت ضرر ندارد و مراعات احتیاط خوبست در آن و شرطست در
صحت روزه مستحب از فرزند عدم نهی پدر و مادر خصوصاً
با تألم ایشان هفتم اجتهاد یا تقلید در حکم روزه که میخواهد

بعمل



بعمل بیاورد در جزء آن یا شرط آن اگر از جمله ضروریات نباشد
مثل وجوب روزه ماه رمضان بلکه هر گاه علمی باشد ضرور نیست
در آن تقلید پس اگر جاهل انکاری کند و اخذ مسائل روزه نکند
و فرو گذارد روزه را نداند یا اخذ نماید از کسی که نباید اعتماد با او
نماید مجتزی را امساک بنحو مذکور و کفایت در امتثال روزه
نمیکند و همچنین است حکم در غیر روزه از سایر عبادات بلی
اگر غافل محض باشد و در واقع از آنچه بایست امساک نمود
امساک نموده باشد وجوب قضاء بر او معلوم نیست لکن در
روزه سنت بلکه مطلق سنن چه روزه و چه نماز و چه دعا
و چه غیر اینها همینکه بداند که حرام نیست و مطلع شود بر ثبوت
یا استحباب از یکی از علماء شیعه یا حدیثی در استحباب آن بدید
یا قول بوجوبی باشد یا اطلاع بر عدم وجوب آن از مجتهد کفایت
در رجحان فعل آن میکند و از این باب است آنچه در کتب
شیعه باشد از سنن اما بشرایط مذکوره و احتیاج بتقلید در
خصوص اینها نیست هشتم نیت قربت پس واجب نمیشود روزه

حتی اجمالاً منه

با عدم اعتقاد بوجوب
اعتماد بر او منه

با اعتقاد آنکه امساک از
مفطرات از او متحقق شده
منه



روزه و نه صحیح است بدون چیزی از شرایط وجوب غیر از
بلوغ و صحیح است روزه از مستحاضه اگر آنچه هست بر او
از غسلهای روز و شب بجهت نماز بعمل بیاورد و احوط آنست
که ترک نکند آنچه بر او هست از وضو گرفتن و تغییر دادن
پنبه و بخوان هر چند صحت روزه توقف بر غیر غسل ندارد
و اما آنچه موقوف است صحت روزه بر آن از غسل ظاهر آنست
که غسلهای روز است و همچنین غسل شب گذشته اگر پیش
از فجر بعمل بیاورد و اگر پیش از فجر غسل کند کافیست در صحت
روزه و اما غسل شب آینده دخل در صحت روزه گذشته ندارد
هر چند احوط مراعات آنست نیز و همچنین هر گاه بعد از نماز
صبح یا بعد از نماز ظهر و عصر خون ببیند شرط نیست در صحت
روزه از برای غیر نماز غسل کردن پس ترک غسل در صورت
دوم مبطل روزه نیست هر چند نماز فوت شود بخلاف اول که اگر
از برای نماز ترک شود روزه او باطلست و شرط نیست پیش
انداختن غسل نماز صبح را بر طلوع فجر و فرق نیست در شرط

بودن

احوط تقدیم است و قصد نافله
صبح بان منه



بودن غسل در میان کثیره و متوسطه و اما وضو در استحاضه
قلیله شرط نیست و از مریض صحیح نیست روزه اگر متضرر شود
و معتبر است در ضرر رسانیدن علم یا ظن بلکه احتمال مساوی
کفایت میکند و احتیاط احسن است و کافیست در حصول ظن
تلاوه یا تجربه یا قول کسی که مفید ظن باشد قول او هر چند
کافر باشد و از مسافر صحیح نیست روزه واجب مگر سه روز
بدل هدی و هجده روز بدل بدنه از برای کسیکه بیرون
رفته باشد از عرفات قبل از غروب آفتاب عمداً و روزه که
نذر کرده باشد که فقط ادا در حضر و سفر هر دو یا سفر تنها
که صحیح است و اما در روزه مندوب قول بکراهت بلکه
در سه روز در مدینه از برای حاجت خالی از قوت نیست لکن
احوط ترک است و اگر روزه بگیرند صاحبان اعذار نسبت به
مجزی نخواهد بود از ایشان و واجبست بر ایشان قضا
مگر مسافری که جاهل بحکم باشد پس مجزیست روزه آن بخلاف
ناسی و اگر قصد کرد شود جاهل یا ناسی در اثنای روز بمسئله

علم کفایت خالی از قوت
نیست احوط جمع
میان روزه و قضا
است منه

واجبست افطار نمودن وجاهل در حکم عالم است اگر
عالم باشد بحکم اجمالا یا نداند بودن چنین را سفر **فصل**
**چهارم** باید افطار کند حایض و نفسا هرگاه حاصل شود
عذر ایشان در جزئی از روز هر چند قلیلی پیش از غروب
باشد یا منقطع شود لحظه بعد از طلوع فجر و واجب نیست
بر طفل در وقتی که بالغ شود و کافر مسلم شود در اثنای روز
تمام کردن روزه لیکن مستحب است بر طفل تمام نمودن اگر
افطار نکرده باشد و بالغ شود بغیر مبطل بلکه احوط در ان
عدم ترک است مطلقا و بر کافر اگر پیش از ظهر مسلم شود و
افطار ننموده باشد و هم چنین است حال دیوانه و بیهوش
اگر زایل شود دیوانگی و بیهوشی از ایشان در اثنای روز
و اما مریض و مسافر پس اگر برطرف شود مرض و حاضر شود
مسافر پیش از ظهر و افطار ننموده باشند پیش از ان واجب
نیست بر ایشان روزه و نه صحیح است و اگر افطار نکرده باشند
واجبست بر ایشان تمام نمودن روزه و اگر حاصل شود

عذر



عذر ایشان در اثناء روز پس مریض افطار کند چه پیش از
زوال چه بعد از زوال و اما مسافر پس اگر خارج شود
پیش از ظهر واجبست افطار نماید چه در شب نیت سفر
نموده باشد یا نه و اگر خارج شود بعد از زوال تمام نماید
روزه را لیکن احوط انست که سفر ننماید پیش از ظهر مگر
صورتیکه نیت سفر را در شب نموده باشد و گاه متحیر مگر
باشد در تمام نماید روزه را و قضاء کند و مرد پیر و زن
پیر هرگاه عاجز شوند از روزه گرفتن چه متعذر باشد
بر ایشان روزه چه متعسر افطار نمایند و هم چنین است حکم
کسیکه صاحب درد است که سیراب نمیشود و نمیتواند ترک
اب خوردن نماید در تمام روز و لیکن واجبست بر هر یک
از ایشان در صورت مشقت بودن روزه بر ایشان تصدق
نمودن از هر روزی بمدی از طعام و شرط نیست علاوه
بر این در اخیر یاس از بری از مرض و واجب نیست قضا
بر مرد پیر و زن پیر مطلقا بر ایشان اسان شود روزه

ششم

گرفتن بعد یا نه لیکن در صورت اول احوط قضاء کردن است
و اما صاحب ناخوشی عطش پس اگر بری از مرض از برای او حاصل
شود در بین از رمضان و رمضان اینده واجبست بر او
قضاء و واجب نیست اگر بری حاصل نشود و جایز است بر او ان
که سیر بخورد و هم چنین واجبست افطار نماید و ترک روزه
کند زن حامله که وضع حمل او نزدیک باشد هرگاه بترسد
بر خود یا بر فرزند در شکم یا بر هر دو چه از تشنگی باشد و چه
از گرسنگی و هم چنین زنی که شیر میدهد طفل را و کم باشد
شیر او و بترسد بر ضرر طفل بسبب روزه گرفتن و فرق
نیست در میان انکه بترسد بر تشنگی یا گرسنگی طفل یا ضرر هر یک
و تصدق نماید زن در عوض هر روزی بمدی از طعام و
قضا کند بعد از زوال و فرق نیست در مرضعه میان
مادر و مستاجر و متبرع در تعلق صدقه و در طفل میان
ولد نسبی و رضاعی و حلال زاده و حرام زاده و هرگاه ممکن باشد
بدلی از برای مرضعه یا دفع ضرر از طفل روزه را نمیتوانند

افطار

وضع م

عذر م



افطار نماید و لازم است که تصدق از مال مرضعه باشد و اگر
جماعت مذکوره که بایست افطار نمایند روزه را بگیرند روزه
ایشان باطل است و مسقط قضاء نیست در جایی که قضا
داشته باشد **باب دویم** در بیان حقیقت روزه
و در ان چند فصل است **فصل اول** در زمان روزه
اول وقت ان طلوع فجر دویم است که باید ترک نماید از
ان وقت اموری را که خواهد امد مگر جماع که باید ترک
کند انرا پیش از صبح هرگاه زمان وسعت ندارد از برای
ان و غسل نمودن از جنابت و در حکم جماع است استمنا
و اخر وقت ان بنا بر اقوی و احوط برطرف شدن حمره مشرقی
است و از سمت راس گذشتن ان **فصل دویم**
در نیت روزه بدانکه کفایت میکند در ان قصد نمودن روزه
قربت الی الله و تعیین ان هرگاه معین نباشد و اما قصد وجوب
یا استحباب یا مثل ان یا اخطار ضرور نیست و ترک ان مبطل روزه
است چه بر وجه عمد باشد یا نه مگر در مثل یوم الشک اگر بعد معلوم

باخطار م

شود که از ماه رمضان بوده باشد چنانچه می‌آید پس کفایت
میکند در نیت ماه رمضان اینکه امساک میکنم از امور دیگر
میباید قربةً الی الله بدون قصد وجوب و تعیین اگر بداند
که ماه رمضان است و اگر نداند و روزه بگیرد به نیت غیر
ماه رمضان و بعد معلوم شود که آن از ماه رمضان بود
کفایت میکند و مسقط قضا خواهد بود و مثل رمضان
است در این حکم و در عدم حاجت بتعیین با علم بآن نذر معین
و عهد و یمین و استیجار و امّا کفارات و نذر مطلق و روزه
مندوب محتاج است بتعیین و وقت نیت در شب است هر
جزء از آخر آن باشد و کفایت میکند هر گاه در اول طلوع صبح
صادق داعی بر امساک مخصوص در زمان مخصوص باو باشد
و قصد منافی آن نداشته باشد پس لازم نیست سعی نمودن
در تحصیل او بعزم و نه مقارن فجر احضار نمودن صورت
جزء روزه را در ذهن و اگر ترک نماید عمداً نیت را تا طلوع
صبح شود روزهٔ او صحیح نیست و قضا بر او واجب است نه

لکن در اینجا نیت مجمل از غیر لازم است صح

کفاره



کفاره و همچنین باطل است روزه هر گاه در شب نیت کند که
فردا افطار میکنم و هر گاه بعد از نیت روزه منافی آن بعمل بیاورد
پیش از صبح نیت باطل نمیشود و تجدید نیت ضرور نیست
هر چند آن فعل جماع باشد اینها که ذکر شد در روزه واجب
معین است مثل رمضان و نذر معین در حال اختیار امّا در
حال اضطرار مثل آنکه نداند که آن روزه روز اول ماه رمضان
است یا آن روزه روزیست که نذر معین نموده است یا
فراموش نموده باشد نیت را پس وقت نیت باقیست تا بظهر
و واجب است بر کسی که علم بهم رساند بوجوب روزهٔ آن روز
یا بخاطرش آید بعد از فراموش نمودن آنکه فوراً نیت کند و اگر نه
روزهٔ او باطل است و امّا روزهٔ غیر معین واجب از قضای روزه
ماه رمضان و نذر مطلق و نافله امّا روزهٔ واجب پس جایز است
تجدید نیت در آن تا بزوال در وقتیکه منافی بعمل نیاورده باشد
و روزهٔ او صحیح است و بظهر شدن فوت میشود وقت آن
و امّا در مندوب پس جایز است نیت نمودن تا پیش از غروب

آفتاب اگر بعد از نیت چیزی از روز مانده باشد و کفایت
نمیکند نیت روزهٔ رمضان پیش از دخول ماه چه ملک
روز چه بیشتر و جایز است در اول شهر رمضان نیت
روزه کردن تمام ماه را نماید و اکتفای بآن نماید یا در هر شب
نیت علی حده نماید هر چند احوط اکتفا نکردن باول است
و منعقد نمیشود در ماه رمضان روزهٔ غیر ماه رمضان
نه در حضر و نه در سفر و نه واجب باصل شرع و نه بنذر
و غیر آن و نه مندوب لیکن اگر جاهل بدخول شهر رمضان
باشد مثل یوم الشک یا فراموش نموده باشد کفایت از رمضان
میکند چنانچه اگر واقع شود در نذر معین غیر آن بجهل یا سهو
اسقاط میشاید از او و کفایت نمیکند از آنچه نیت شده است
و در حکم آنست عهد و یمین و سنت است روزهٔ روز سی ام
شعبان هر گاه شک عارض شود مابین آنکه از شعبان است
یا از رمضان و اگر نیت نماید یوم الشک را از ماه رمضان منعقد
نمیشود و همچنین هر گاه تردید نماید مابین روزهٔ رمضان و

شعبان



شعبان و اگر یوم الشک ظاهر شد از ماه رمضان بودن آن
با عدم نیت روزهٔ رمضان پس اگر پیش از زوال باشد و
مفطری بعمل نیاورده باشد تجدید نیت کند و آن مجزیست
از روزه ماه رمضان و اگر بعد از ظهر معلوم شود واجبست
امساک کردن و قضا کردن عوض آن و اگر نیت روزه
نماید و غافل شود از آن در روز یا فراموش نماید در
در روز بر او چیزی نیست و روزهٔ او صحیح است و همچنین است
هر گاه نیت مفطری نموده باشد در ثانی حال در یکی
از صور مذکوره و افطار نکرده باشد بخلاف آنکه اگر نیت
خروج از روزه نموده باشد بالفعل یا قصد ریا یا بجزئی
از آن نماید روزهٔ او باطل است و اگر طفل بحد بلوغ برسد
پیش از ظهر تجدید نماید نیت روزه را و روزهٔ او از او
مجزیست بخلاف آنکه اگر بعد از ظهر بحد بلوغ برسد مجزی
نیست از روزهٔ واجب و نه واجب است بر او قضا فصل
دوم در بیان آنچه باید از آن امساک نمود چه پیش از

یا بخوابد روزه‌اش

احوط در این صورت قضا است صح

زمان روزه مثل بقاء بر جنابت در شب روزه تا بصبح چه در زمان روزه مثل غیر بقاء بر جنابت از انچه میباید از محرمات کرد اگر بفعل اورد روزه باطل میشود وان ده چیز است
اول و دویم خوردن و اشامیدن که هر یک مفسد روزه و موجب قضا و کفاره است مطلقا چه معتاد باشد ماکول مثل نان و اب و چه غیر معتاد مثل خاک و سنگ ریزه و فشرده درخت چه خوردن و اشامیدن انها متعارف باشد
وچه غیر متعارف هرچند ماکول و مشروب باشد مثل
فرو بردن بقیه غذا که در بن دندان انها میماند که ان
مبطل است نیز و اگر سهوا فرو برد باطل نمیشود هرچند
مقصر باشد در خلال کردن ولیکن احوط خلال کردن است
چنانچه احوط قضا نمودن است هرگاه خلال نکرده باشد
و مبطل نیست فرو بردن اب دهن هرچند طعم بهم رسانند
از مثل قند و ان و مسطکی بشرط انکه چیزی از اجزاء انها
در اب دهن یافت نشود و فرق نیست در حکم اب دهن میان

انکه



انکه فرو ببرد بطریق عادت یا جمع نماید در دهن و فرو ببرد لیکن
در دویم ترک اولیست و هم چنین در فرو بردن نخامه و نخاعی
هرچند مفطر بودن انها خلاف ظاهر است و اگر بیرون
اورد اب دهن یا نخامه یا نخاعه را و فرو برد مبطل است و هم چنین
است اب دهن غیر و مضر نیست مکیدن انگشتر بجهت دفع تشنگی
و غیر ان و هم چنین خائیدن طعام بجهت طفل و دانه و نان
در حلق مرغ و کبوتر و امتحان نمودن در میان دهان و چشیدن
نمک اش و امثال ان مادامیکه عمدا چیزی فرو نبرد و احوط
و اولی ترک این امور است بدون ضرورت و حاجت
و اگر بدون اختیار بحلق او فرو رفت چیزی در این مواضع
باطل نمیشود روزه هرچند بجهت غرض صحیحی نبوده باشد
ولکن احوط ترک اخیر است و جایز است مضمضه کردن
از برای روزه دار هرچند بجهت غیر وضو باشد بلکه هرچند
بجهت خنک شدن باشد ولکن افضل ترک انست در غیر
وضو مگر وقتی که مبالغه و تکرار کند و مستحب که بعد از

بلکه احوط است صح
احوط نکشیدن فضلات است از سر بسوی حلق صح

متعارفه

مضمضه سه مرتبه اب دهان را بیندازد و هرگاه کسی مضمضه
کند و اب بحلق او فرو رود پس اگر عمدا فرو برد روزه او
باطل است و موجب قضاء و کفاره است و اگر عمدا نباشد پس
اگر در وضوی نماز واجبی باشد بر او چیزی لازم نیست و هم
چنین است اگر بجهت مداوا یا ازاله نجاست بکند یا انکه بعد از
چیز خوردن باشد و اما اگر در وضو نافله باشد لازم است
قضاء ان و همچنین است اگر مضمضه را بعنوان عبث و
لغو یا از برای خنک شدن کرد و اب بحلق او فرو رفت
و اما استنشاق پس اگر بسبب ان داخل شود اب در حلق
بر او چیزی نیست بلکه مفسد بودن ان ثابت نیست و
جایز است سواک کردن حتی بچوب تر بلکه سنت است
مطلقا ولکن اگر سواک نمود مسواک را بیرون نیاورد
مادامیکه سواک میکند و اگر بیرون اورد اب انرا فرو
نبرد و جایز است دوا داخل در احلیل نمودن تا انکه
بجوف برسد و مفطر نیست و هم چنین دوا در جراحت

بنحویکه



بنحویکه بجوف برسد یا امر نماید احدی و اگر چیزی یا او
بزند مثل نیزه که فرو رود بشکم او یا خود با اختیار
چنین نماید و مثل مذکور است چیزی در دماغ کردن
بنحویکه وارد بر حلق و داخل در جوف شود سیم
جماع کردن است و ان مفسد روزه است چنانچه موجب
قضا و کفاره است نیز مطلقا چه در قبل و چه در دبر چه
در فاعل و چه در مفعول هرچند مفعول مرد باشد
چه انزال بشود و چه نشود و هم چنین در فرج حیوان
و اگر محتلم شود در روز روزه مفسد روزه نیست
چهارم کذب بر خدا و رسول و ائمه که مبطل روزه و
موجب قضا و کفاره است ولکن در وقتی مبطل است که بداند
کذب است و نسبت او را بدهد بیکی از ایشان و هرگاه اعتقاد
کذب بودن نداشته باشد و نسبت بدهد و در واقع
کذب باشد مبطل نیست و نه موجب قضاء و کفاره و احوط
الحاق نمودن فاطمه زهراء علیها السلام است بانبیاء معصومین

هر چند اظهر عدم الحاق است و امّا کذب بر غیر خدا و رسول
و ائمه علیهم السلام موجب قضا و کفاره نمی‌شود هر چند بر سایر
انبیاء و اوصیاء ایشان باشد **پنجم** ارتماس در آب است
که مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است و حاصل می‌
شود آن بفرو رفتن در آب بلکه بفرو بودن سر در آب هر
چند بدن یا موی سر بیرون باشد از آب و فرقی نیست در
میان آنکه منافذ سر منسد باشد یا نباشد و نه در میان
روزهٔ واجب و مستحب در افساد و نه در میان آنکه بدفعه فرو
برد سر در آب کند یا نه مگر آنکه هر جزء را در وقتی در آب کند
که مجموع در یک حال در زیر آب نباشد که بر این تقدیر نه
حرام است و نه مفطر پس اگر سر در زیر آب نماید بقصد غسل
کردن غسل او باطل است اینجا هم و تقدیر عمد بودن ارتماس
است و امّا اگر سهواً ارتماس نماید باعث فساد روزه
نمی‌شود مگر آنکه بعد از فرو بردن سر متذکر شود و مبادرت
ننماید به بیرون آوردن سر از آب و غسل در هر دو صورت

صحیح



صحیح است و اگر ارتماس نماید سهواً در آب غصبی صحیح است
روزه او و باطل است غسل آن **ششم** رسیدن غبار
بحلق و حد آن مخرج خاء معجمه مفطر دانسته‌اند و آن موجب
قضا و کفاره است چه غبار حلال باشد مثل آرد یا حرام
مثل خاک هرگاه خود برساند از بحلق یا باعث شود
فعلی را که آن موجب رسیدن باشد مثل آنکه جاروب بزند در موضعی
که غبار باشد و حفظ ننماید از خود بخلاف آنکه هرگاه حفظ
نماید از خود بنحوی که باید و بعد از آن ظاهر شد که غبار در
حلق او داخل شده است ضرر ندارد و معتبر نیست در آن
غلیظ بودن بلکه کفایت میکند احساس نمودن آن و جمعی
الحاق نموده‌اند بغبار دود و بخار را اگر غلیظ باشد و
احوط اجتناب است بلکه خالی از قوت نیست **هفتم** قی کردن
و آن موجب قضا است اگر بعمد و اختیار واقع شود و اگر بی اختیار
قی نماید بر او چیزی نیست و اگر بطریق ضرورت شده
باشد عقاب ندارد لکن مفسد روزه است و مدار در قی

بر صدق عرفی نیست پس اگر چیزی از باب بیرون آید بحلق و
برگرداند مضر نیست و اگر در فضای دهن بیاید اگر فرو برد و
اگر عمداً فرو برد قضا و کفاره واجب بر او **هشتم** استمنا
یعنی اخراج نمودن منی از خود بغیر جماع و واجب میشود
بآن قضا و کفاره و همچنین است عملی که سبب انزال
بشود عادتاً هر چند قصد انزال بآن نشود و اگر قصد
انزال داشته باشد بفعلی و منی بیرون نیاید آن مفسد روزه
نمیباشد لیکن آن فعل حرام است و اگر بنظر کردن خارج شود
منی هرگاه قصد او انزال باشد یا آنکه عادت او خروج منی
باشد موجب قضا و کفاره میباشد چه بحلال باشد چه بحرام
و الا نه موجب قضا است و نه کفاره و همچنین است حال
گوش دادن بصدای زن و سخن آن و تخیل جماع و نحو آن
هرگاه باعث خروج منی شود **نهم** احتقان بمایع است بدون
ضرورت و آن حرام و مفسد روزه و موجب قضا و کفاره
است و بجامد مکروه است لیکن احوط ترک آنست دهم

بقاء

[Margin: و هم چنین هرگاه غذا یا آب بیرون ... باید ... و نگاه کردن]



بقای بر جنابت است عمداً تا بطلوع فجر چه جنابت بهم رسیده
باشد باحتلام یا بسبب دیگر و آن حرام و مفسد روزه و
موجب قضا و کفاره و این حکم در روزه شهر رمضان و
قضای آن ثابت است نه در جمیع اقسام روزه حتی در صوم
مستحب و مثل بقای بر جنابت است بقای بر حیض و نفاس و
استحاضه لیکن ظاهر ثبوت قضا است در اینها نه کفاره
و مخصوص است حکم اینها بشهر رمضان نه بغیر آن حتی قضای
شهر رمضان هر چند احوط عدم بقاء بر احداث مذکوره
است حتی جنابت در جمیع اقسام روزه حتی سنت و غسل
مس میت واجب نیست و مثل بقای بر جنابت خوابیدن جنب
بقصد غسل نکردن یا با تردد در آن یا خوابیدن آن بعد از
خوابی که پیش از آن جنب شده باشد اگر عازم بر غسل نباشد
و اگر عازم باشد و بخواب برود تا بصبح کفاره بر او واجب
نیست و لیکن قضا بر او لازم است و این خواب خواب سابق
بر آن هیچ یک حرام نیست و لکن احوط ترک خواب دویم است و

[Margin: بلکه خالی از قوت نیست]

واگر دفعهٔ سیم بخوابد قضا و کفاره هر دو بر او لازم است
هر چند عازم بر غسل باشد و مثل نومهٔ ثالثه است نومهٔ اولی
اگر بخوابد بدون نیت داشتن بر غسل تا بصبح یا مردد باشد
در غسل نمودن و غسل ننمودن و اما اگر غافل شود از جنابت
یا از غسل پیش از صبح یا آنکه شب روزه است کفاره بلکه
قضا بر او واجب نیست و اگر ممکن نشود بر یکی از جنب و غیر آن
غسل واجب است تیمم نماید و احوط بقاء بر این تیمم و نخوابیدن
تا صبح است هر چند در تعیین آن اشکال است باقی مانده در مقام
چند بحث **بحث اول** آنکه آنچه مذکور شد که مبطل روزه است
در وقتیست که بعمل آورد آنرا از روی عمد و اختیار پس هرگاه نسیانا
یا فعل مفطری بعمل آورد روزهٔ او باطل نمیشود و اگر بداند
که روزه است ولکن فراموش کرده باشد که چیزی باطل
میکند روزه را و آنرا بعمل آورد در فساد آن نحو خفائی
هست و همچنین باطل نمیشود هرگاه بدون قصد و ارادهٔ فعل
مفطری از او واقع شود مثل آنکه پشه پرواز نماید و در حلق

او



او داخل شود یا داخل شود غبار غلیظ در حلق او در محلی که
احتراز از آن ممکن نباشد و همچنین هرگاه بیفشرند در حلق
او چیزی را یا آنقدر بزنند او را که بی اختیار و بی قصد شود
و بخورد و اگر او را بترسانند بضرر بنفس یا عیال یا مال یا
برادران دینی او بخورد مگر لایق بحال او نباشد تحمل آن و
قراین شهادت بدهد که اگر افطار نکند چنان خواهد شد پس
اگر افطار نماید روزهٔ او باطل است و قضا بر او واجب و مثل
اینست تقیه از مخالفین و اگر شک داشته باشد در اینکه
چیزی مبطل روزه است یا نه مثل آنکه مجتهد است و ممکن
نمیشود او را فهمیدن حکم آن یا مقلد است و دست او بمجتهد
نمیرسد جایز نیست آن فعل بر او هر چند در لزوم قضاء اشکال
است چنانچه عدم وجوب کفاره ظاهر است و اما جاهل پس
اگر مقصر است روزهٔ او باطل است و قضا بر او واجب است
نه کفاره و اگر غیر مقصر است بر او کفاره و قضاء نیست
**مبحث دویم** در بیان مفطراتیکه حرام نیست ارتکاب آنها ولکن



موجب قضاء میشود و آنها چند چیز است از آنجمله افطار کردن
پیش از تفحص از صبح با قدرت بر آنکه جایز است تا یقین بطلوع
صبح ندارد ولیکن اگر بعد معلوم شود که صبح بوده است قضاء
بر او لازم است نه کفاره و اگر ملاحظه و تفحص نماید و مطمئن
شود بباقی بودن شب یا قدرت بر آن نداشته باشد و بعد
معلوم شود که صبح بوده است لازم نیست بر آن قضاء و نه
کفاره و مخصوص است حکم بصحت بر تقدیر تفحص نمودن بشهر رمضان
و واجب معین و نیز از آن جمله است اعتماد نمودن بر قول
کسی که خبر بدهد که شب است و بآن مطمئن شود و مظنه بهم
رساند و مفطر بعمل آورد و بعد معلوم شود که صبح طالع
بوده و اگر علم بهم رساند یا آنکه خود تفحص کند بر آن قضاء
لازم نیست و از آنجمله است اگر کسی خبر دهد که صبح است و او
گمان کند که شوخی میکند یا دروغ میگوید و چیز بخورد و
بعد معلوم شود که صبح بوده است لازم است بر او قضا نه
کفاره **مبحث سیم** حرام است روزهٔ واجب معین را بالذات

افطار



افطار کردن بلکه در بعضی از آنها کفاره واجب میشود مثل روزهٔ
ماه رمضان و نذر معین و جایز است افطار نمودن
روزهٔ غیر معین را پیش از زوال چه قضاء شهر رمضان باشد
و چه غیر آن و قضا چه از خود باشد چه از غیر و از غیر چه
بر وجه تبرع باشد و چه بر وجه ولایت و چه بر وجه استیجار
و مکروه است افطار نمودن بعد از زوال در غیر قضاء شهر
رمضان و در آن حرام است اگر مضیق باشد وقت قضاء هم
است تمام آن و لازم نمیشود کفارهٔ آن اگر باطل کند قبل از
زوال و مکرر میشود کفاره بتکرر موجب آن اگر واقع شود
در ایام متعدده و اگر در آخر ماه رمضان افطار کند و بعد ثابت
شود که روز عید است در آن کفاره نیست و اگر مردی زن
خود را اکراه نماید بر جماع و هر دو صائم باشند واجب است
دو کفاره بر زوج و اگر زن اطاعت شوهر نموده باشد واجب
است بر هر یک یک کفاره **مبحث چهارم** در علامات دخول
ماه رمضان و آن چند چیز است **اول** دیدن هلال است

در یوم واحد بنا بر احوط
تعدد کفاره ما و قضا
است صح

که
هرگاه دیده ماه را واجب میشود بر او روزه هرگاه یقین
داشته باشد بدیدن هرچند دیگری ندیده باشد
دوم گذشتن سی روز از هلال شهر شعبان گردد
صورت واجب میشود روزه هرچند هلال شهر رمضان
دیده نشود و همچنین هلال شوال معلوم میشود بگذشتن
سی روز از هلال ماه رمضان سیم شهادت عدلین
هرگاه موافق باشند در شهادت در وصف هلال و
شهادت بدهند بدیدن و موقوف نیست قبول آن بر حکم
حاکم شرع بلکه مقبول است شهادت ایشان هرچند حاکم
شرع رد نماید شهادت ایشان را بجهت عدم معرفت بر حال
ایشان یا بسبب اشتباه در امر ایشان چهارم شیاع یا اینکه
جمعی بگویند که ماه را دیدیم و ثابت میشود دیدن هلال تا
حصول علم بلکه با حصول ظن متاخم بعلم پنجم آنکه شرط
در وجوب قضا بلوغ و عقل و اسلام و ایمان پس واجب
نیست قضا بر طفل و دیوانه و بیهوش و کافر مگر آنکه اداء

در نسخه تأمل است صح

نماید


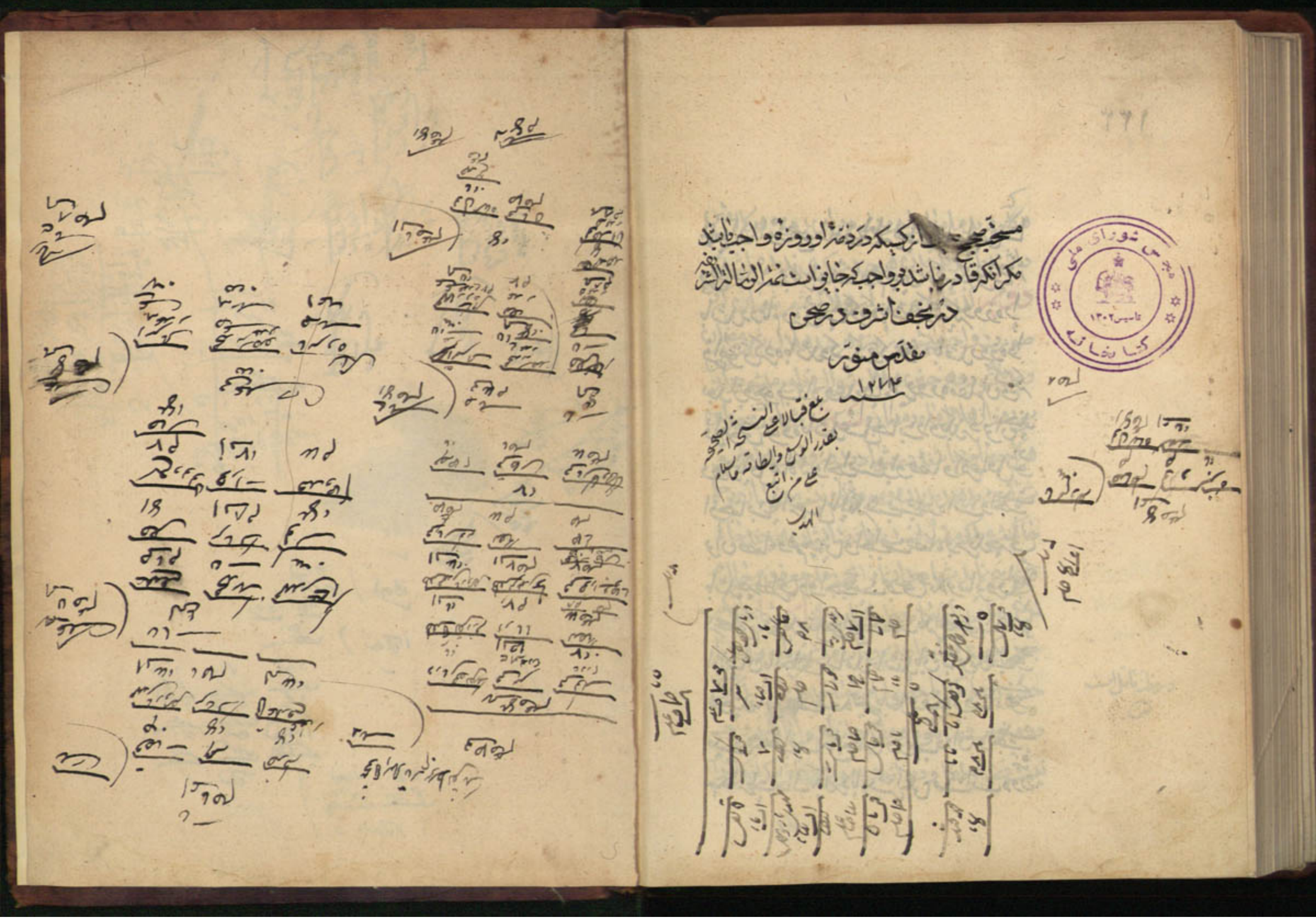
نماید اینها اول صبح صادق را با شرایط و اما حایض و نفسا
پس واجبست بر هر یک قضا و همچنین بر کسیکه خواب رفته
باشد در تمام روز و نیت نکرده باشد و کسیکه روزه را
فراموش کرده باشد و کسیکه ترک نموده باشد روزه را
بعد از وجوب بر او و عدم قیام غیر روزه مقام آن و کسیکه
فراموش نموده باشد غسل جنابت را و بگذرد بر او چند
روز یا کل ماه که واجبست بر او قضا و اگر غافل شود
از جنابت یا از غسل تا آنکه شب روزه است واجب نیست
بر او قضاء و همچنین واجبست قضاء بر مرتد چه ملی
باشد چه فطری و واجب نیست بر سنی و سایر فرق اسلام
که محکوم بکفر نه مثل خوارج و غلات مگر آنچه فوت شده باشد
از ایشان یا اخلال رسانیده باشند بآن بنا بر مذهب خود
هرچند بنا بر مذهب شیعه صحیح باشد و وجوب قضاء فوری
نیست و مستحب است تتابع در آن و ترتیب در آن واجب نیست
چه از یک سال بگذرد یا بیشتر لیکن سنت است روزه



